

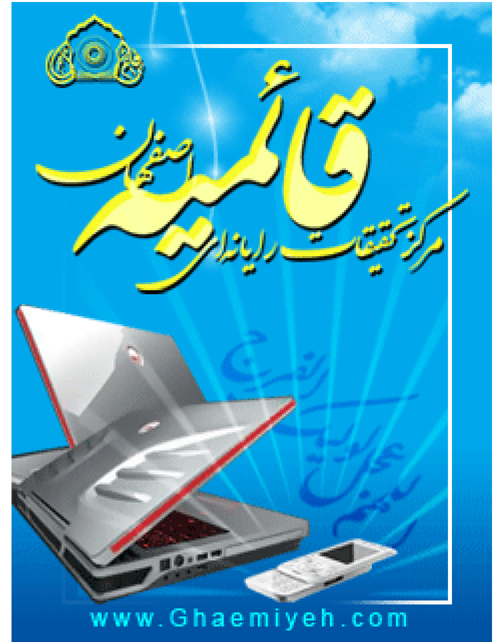
اوضاع طبیعی و انسانی قیامت

از دیدگاه قرآن و حدیث

(تفسیر موضوعی المیزان)

به اهتمام : سید مهدی امین

با نظارت : دکتر محمد بیستونی



مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان
www.Ghaemiyeh.com

اوضاع طبيعي و انساني قيامت از ديدگاه قرآن و حديث

مشخصات کتاب

شابك978-600-5221-14-5
پديدآورنده(شخص)، گردآورنده
عنواناوضاع طبيعي و انساني قيامت از ديدگاه قرآن و حديث
تكرار نام پديدآوربه اهتمام مهدي امين
مشخصات نشرتهران موسسه نشر شهر،۱۳۸۷.
مشخصات ظاهري۲۱۶ص ، .م‌س ۱۴/۵x۱۰
فروستتفسير موضوعي الميزان ؛ [ج]۴۸
فروستتفسير الميزان جوان
يادداشتاين كتاب بر اساس كتاب "الميزان في تفسيرالقرآن تاليف محمدحسين طباطبايي است
يادداشتكتابنامه به صورت زيرنويس
موضوعتفاسير شيعه -- قرن۱۴
موضوعرستاخيز
موضوعResurrection
شناسه افزوده (شخص)بيستوني محمد، ۱۳۳۷ -
شناسه افزوده (سازمان)سازمان فرهنگي هنري شهرداري تهران موسسه نشر شهر
رده كنگره۱۳۸۷،۹۸،BP /فلا۸۳ت۷ ۴۸.ج
رده ديوئي۲۹۷/۱۷۹
شماره مدرك۱۰۷۸۵۷۷

فهـرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه

(411)

فهـرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه

(412)

فهـرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه
(413)

فهـرسـت مطـالـب

موضـوع صفحـه

فهـرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه

فهـرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه

فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه

فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه

فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه

(420)

فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه

(421)

فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه

(422)

فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه

(423)

فهـرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه
(424)

فهـرسـت مطـالـب
(425)
موضـوع صفحـه

(426)
فهـرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه

فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه

فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه

فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه

(430)

مجموعه تفسير الميزان با حمايت مؤسسه عترت فاطمي چاپ و منتشر شده است كه بدين وسيله از مديران و كاركنان مؤسسه ياد شده تشكر و قدرداني مي‌شود.
مؤسسه قرآني تفسير جوان
43)

تقديم به

اِلي سَيِّدِنا وَ نَبِيِّنا مُحَمَّدٍ
رَسُـولِ اللّـهِ وَ خاتَـمِ النَّبِيّينَ وَ اِلي مَوْلانا
وَ مَوْلَي الْمُوَحِّدينَ عَلِيٍّ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ وَ اِلي بِضْعَةِ
الْمُصْطَفي وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِساءِ الْعالَمينَ وَ اِلي سَيِّدَيْ
شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السِبْطَيْنِ، اَلْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ اِلَي الاَْئِمَّةِ التِّسْعَةِ
الْمَعْصُومينَ الْمُكَرَّمينَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ لاسِيَّما بَقِيَّـــةِاللّهِ فِي الاَْرَضينَ وَ وارِثِ عُلُومِ
الاَْنْبِياءِ وَ الْمُرْسَلينَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِالظَّلَمَةِ وَ الْمُدَّخِرِ لاِحْياءِ الْفَرائِضِ وَ مَعالِمِ الدّينِ ،
الْحُجَّةِبْنِ الْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالي فَرَجَهُ الشَّريفَ فَيا مُعِزَّ
الاَْوْلِياءِ وَيا مُذِلَ الاَْعْداءِ اَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الاَْرْضِ وَالسَّماءِ قَدْ مَسَّنا
وَ اَهْلَنَا الضُّـــرَّ في غَيْبَتِـــكَ وَ فِراقِـــكَ وَ جِئْنـا بِبِضاعَـةٍ
(6)
مُزْجاةٍ مِنْ وِلائِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَاَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ مِنْ مَنِّكَ وَ
فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا بِنَظْرَةِ رَحْمَةٍ مِنْكَ
اِنّا نَريكَ مِنَ الْمُحْسِنينَ

متن تأئيديه حضرت آيةاللّه محمد يزدي

رييس دبيرخانه مجلس خبرگان رهبري و رييس شورايعالي مديريت حوزه علميه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم

قرآن كريم اين بزرگ‌ترين هديه آسماني و عالي‌ترين چراغ هدايت كه خداوند عالم به وسيله آخرين پيامبرش براي بشريت فروفرستاده است؛ همواره انسان‌ها را دستگيري و راهنمايي نموده و مي‌نمايد. اين انسان‌ها هستند كه به هر مقدار بيشتر با اين نور و رحمت ارتباط برقرار كنند بيشتر بهره مي‌گيرند. ارتباط انسان‌ها با قرآن كريم با خواندن، انديشيدن،

(7)

فهميدن، شناختن اهداف آن شكل مي‌گيرد. تلاوت، تفكر، دريافت و عمل انسان‌ها به دستورالعمل‌هاي آن، سطوح مختلف دارد. كارهايي كه براي تسهيل و روان و آسان كردن اين ارتباط انجام مي‌گيرد هركدام به نوبه خود ارزشمند است. كارهاي گوناگوني كه دانشمند محترم جناب آقاي دكتر بيستوني براي نسل جوان در جهت اين خدمت بزرگ و امكان ارتباط بهتر نسل‌جوان با قرآن انجام‌داده‌اند؛ همگي قابل تقدير و تشكر و احترام است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصيه مي‌كنم كه از اين آثار بهره‌مند شوند.

توفيقات بيش از پيش ايشان را از خداوند متعال خواهانم.

محمد يزدي

رييس دبيرخانه مجلس خبرگان رهبري 1/2/1388

متن تائيديه حضرت آيةاللّه مرتضي مقتدايي

(8)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم

توفيق نصيب گرديد از مؤسسه قــرآني تفسير جوان بازديد داشته باشم و مواجه شدم با يك باغستان گسترده پرگل و متنوع كه به‌طور يقين از معجزات قرآن است كه اين ابتكارات و روش‌هاي نو و جالب را به ذهن يك نفر كه بايد مورد عنايت ويژه قرار گرفته باشد القاء نمايد تا بتواند در سطح گسترده كودكان و جوانان و نوجوانان و غيرهم را با قرآن‌مجيد مأنوس به‌طوري‌كه مفاهيم بلند و باارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهي و قرآني نمايد و آن برادر بزرگوار جناب آقاي دكتر محمد بيستوني است كه اين توفيق نصيب ايشان گرديده و ذخيره عظيم و باقيات الصالحات جاري براي آخرت ايشان هست. به اميد اين كه همه اقدامات با خلوص قرين و مورد توجه ويژه حضرت بقيت‌اللّه‌الاعظم ارواحنافداه باشد.

(9)

مرتضي مقتدايي

به تاريخ يوم شنبه پنجم ماه مبارك رمضان‌المبارك 1427

(10)

متن‌تأييديه حضرت آية‌اللّه‌سيدعلي‌اصغردستغيب‌نماينده محترم‌خبرگان‌رهبري‌دراستان‌فارس

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم

«وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْيانا لِكُلِّ شَيْءٍ» (89 / نحل)

تفسير الميزان گنجينه گرانبهائي است كه به مقتضاي اين كريمه قرآني حاوي جميع موضوعات و عناوين مطرح در زندگي انسان‌ها مي‌باشد. تنظيم موضوعي اين مجموعه نفيس اولاً موجب آن است كه هركس عنوان و موضوع مدّنظر خويش را به سادگي پيدا كند و ثانيا زمينه مناسبي در راستاي تحقيقات موضوعي براي پژوهشگران و انديشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود.

اين توفيق نيز در ادامه برنامه‌هاي مؤسسه قرآني تفسير جوان در تنظيم و نشر آثار

(11)

قرآني مفسّرين بزرگ و نامي در طول تاريخ اسلام، نصيب برادر ارزشمندم جناب آقاي دكتر محمد بيستوني و گروهي از همكاران قرآن‌پژوه ايشان گرديده است. اميدوارم همچنــان از توفيقــات و تأييــدات الهي برخــوردار باشنـد.

سيدعلي اصغر دستغيب

28/9/86

براساس پژوهشي كه در مؤسسه قرآني تفسير جوان انجام شده، از صدر اسلام تاكنون حدود 000/10 نوع تفسير قرآن كريم منتشر گرديده است كه بيش از 90% آنها به دليل پرحجم بودن صفحات، عدم اعرابگذاري كامل آيات و روايات و كلمات عربي، نثر و نگارش تخصصي و پيچيده، قطع بزرگ كتاب و... صرفا براي «متخصصين و علاقمندان حرفه‌اي»
(12)
كاربرد داشته و افراد عادي جامعه به ويژه «جوانان عزيز» آنچنان كه شــايستــه است نمي‌تـوانند از اين قبيل تفاسير به راحتي استفاده كنند.
مؤسسه قرآني تفسير جوان 15 سال براي ساده‌سازي و ارائه تفسير موضوعي و كاربردي در كنار تفسيرترتيبي تلاش‌هاي گسترده‌اي را آغاز نموده است كه چاپ و انتشار تفسير جوان (خلاصه 30 جلدي تفسير نمونه، قطع جيبي) و تفسير نوجوان (30 جلدي، قطع جيبي كوچك) و بيش از يكصد تفسير موضوعي ديگر نظير باستان‌شناسي قرآن كريم، رنگ‌شناسي، شيطان‌شناسي، هنرهاي دستي، ملكه گمشده و شيطاني همراه، موسيقي، تفاسيـر گرافيكي و... بخشــي از خروجي‌هــاي منتشــر شده در هميــن راستــا مي‌باشــد.
كتابي كه ما و شما اكنون در محـضر نـوراني آن هستيـم حـاصـل تــلاش 30 ســاله «استادارجمند جناب آقاي‌سيدمهدي‌امين» مي‌باشد.ايشان تمامي مجلدات تفسيرالميزان را به
مقدمه ناشر (13)
دقــت مطــالعه كــرده و پس از فيش برداري، مطالب را «بدون هيچ گونه دخل و تصرف در متن تفسير» در هفتاد عنوان موضوعي تفكيك و براي نخستين بار «مجموعه 70 جلدي تفسير موضوعي الميزان» را تــدويــن نمــوده كــه هـم به صورت تك موضوعي و هم به شكل دوره‌اي براي جـوانـان عزيز قـابــل استفاده كاربردي‌است.
«تفسير الميزان» به گفته شهيد آية اللّه مطهري (ره) «بهترين تفسيري است كه در ميان شيعه و سني از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است».
«الميزان» يكي از بزرگ‌ترين آثار علمي علامه طباطبائي (ره)، و از مهم‌ترين تفاسير جهان اسلام و به حق در نوع خود كم‌نظير و مايه مباهات و افتخار شيعه است. پس از تفسير تبيان شيخ طوسي (م 460 ه) و مجمع‌البيان شيخ طبرسي (م 548 ه) بزرگ‌ترين و جامع‌ترين تفسير شيعي و از نظر قوّت علمي و مطلوبيت روش تفسيري، بي‌نظير است. ويژگي مهم اين تفسير به‌كارگيري تفسير قرآن به

قرآن و روش عقلــي و استــدلالي اســت. ايــن روش در كــار مفسّــر تنها در كنار هم‌گذاشتن آيات براي درك معناي واژه خلاصه نمي‌شود، بلكه موضوعات مشابه و مشتــرك در سوره‌هاي مختلف را كنار يكديگر قرار مي‌دهد، تحليل و مقايسه مي‌كند و براي درك پيام آيه به شيوه تدبّري و اجتهادي تـوسل مي‌جويد.
يكي از ابعاد چشمگير الميزان، جامعه‌گرايي تفسير است. بي‌گمان اين خصيصه از انديشه و گرايش‌هاي اجتماعي علامه طباطبائي (ره) برخاسته است و لذا به مباحثي چون حكومت، آزادي، عدالت اجتماعي، نظم اجتماعي، مشكلات امّت اسلامي، علل عقب ماندگي مسلمانان، حقوق زن و پاسخ به شبهات ماركسيسم و ده‌ها موضوع روز، روي آورده و به‌طورعميـق مورد بحث و بررسي قرارداده است.
شيوه مرحوم علاّمه به‌اين شرح است كه در آغاز، چندآيه از يك‌سوره را مي‌آورد و آيه، آيه،

نكات لُغوي و بياني‌آن‌را شرح مي‌دهد و پس از آن، تحت عنوان بيان آيات كه شامل مباحث موضوعي است به تشريح آن مي‌پردازد.
ولــي متــأسفــانه قــدر و ارزش اين تفسير در ميان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فــراوانــي كه با دانشجـويان يا دانش‌آموزان داشته‌ام همواره نياز فراوان آنها را به اين تفسير دريــافتــه‌ام و به همين دليل نسبت به همكاري با جنــاب آقــاي سيدمهدي اميــن اقــدام نمــــــوده‌ام.
اميــدوارم ايــن قبيــل تــلاش‌هــاي قــرآنــي مــا و شمــا بــراي روزي ذخيــره شــود كــه بــه جــز اعمــال و نيــات خـالصـانه، هيـچ چيـز ديگـري كـارسـاز نخواهد بود.
دكتر محمد بيستوني

رئيس مؤسسه قرآني تفسير جوان
تهران ـ تابستان 1388

اِنَّــهُ لَقُـــرْآنٌ كَــريــمٌ
فـــي كِتـــابٍ مَكْنُـــونٍ
لا يَمَسُّـــهُ اِلاّ الْمُطَهَّـــرُونَ
اين قـرآنـي اســت كــريــم
در كتـــابــي مكنـــــون
كه جز دست پــاكــان و فهـم خاصان بدان نرسد!
(77 ـ 79/ واقعه)

اين كتاب به منزله يك «كتاب مرجع» يافرهنگ معارف قرآن است كه از «تفسير الميزان» انتخـاب و تلخيــص، و بر حسب موضوع طبقه‌بندي شده است.

(18)

در تقسيم‌بندي به عمل آمده از موضوعات قرآن كريم قريب 70 عنوان مستقل به دست آمد. هر يك از اين موضوعات اصلي، عنوان مستقلي براي تهيه يك كتاب در نظر گرفته شد. هر كتاب در داخل خود به چندين فصل يا عنوان فرعي تقسيم گرديد. هر فصل نيز به سرفصل‌هايي تقسيم شد. در اين سرفصل‌ها آيات و مفاهيم قرآني از متن تفسيـر الميــزان انتخــاب و پس از تلخيص، به روال منطقي، طبقه‌بندي و درج گرديد، به طوري كه خواننده جوان و محقق ما با مطالعه اين مطالب كوتاه وارد جهان شگفت‌انگيز آيات و معارف قرآن عظيم گردد. در پايان كار، مجموع اين معارف به قريب 5 هزار عنوان يا سرفصل بالغ گرديد.

از لحــاظ زمــاني: كار انتخاب مطالب و فيش‌برداري و تلخيص و نگارش، از

مقدمه مؤلف (19)

اواخــر ســال 1357 شــروع و حــدود 30 ســال دوام داشتــه، و با توفيق الهي در ليالي مبــاركه قدر سال 1385پايان پذيرفتــه و آمــاده چــاپ و نشــر گـرديـده است.

هــدف از تهيه اين مجموعــه و نوع طبقه‌بندي مطالب در آن، تسهيل مراجعه به شرح و تفسير آيات و معارف قرآن شريف، از جانب علاقمندان علوم قرآني، مخصوصا محققين جوان است كه بتوانند اطلاعات خود را از طريق بيان مفسري بزرگ چون علامه فقيد آية اللّه طباطبايي دريافت كنند، و براي هر سؤال پاسخي مشخص و روشــن داشتـــه باشنــد.

سال‌هاي طولاني، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهيم قرآن شريف مي‌آموختيم اما وقتي در مقابل يك سؤال درباره معارف و شرايع دين‌مان

قرار مي‌گرفتيم، يك جواب مدون و مشخص نداشتيم بلكه به اندازه مطالب متعدد و متنوعي كه شنيده بوديم بايد

جواب مي‌داديم. زماني كه تفسير الميزان علامه طباطبايي، قدس‌اللّه سرّه الشريف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ايراني قرار گرفت، اين مشكل حل شد و جوابي را كه لازم بود مي‌توانستيم از متن خود قرآن، با تفسير روشن و قابل اعتمادِ فردي كه به اسرار مكنون دست يافته بود، بدهيم. اما آنچه مشكل مي‌نمود گشتن و پيدا كردن آن جواب از لابلاي چهل (يا بيست) جلد ترجمه فارسي اين تفسير گرانمايه بود. لذا اين ضرورت احساس شد كه مطالب به صورت موضوعي طبقه‌بندي و خلاصه شود و در قالب يك دائرةالمعــارف در دســترس همه دين‌دوستان قرارگيرد. اين همان انگيزه‌اي بـود كـه مـوجب تهيه اين مجلــدات گــرديد.

بديهي است اين مجلدات شامل تمامي جزئيات سوره‌ها و آيات الهي قرآن نمي‌شود، بلكه سعي شده مطالبي انتخاب شود كه در تفسير آيات و مفاهيم قرآني، علامه بزرگوار به شرح و بسط و تفهيم مطلب پرداخته است.

اصــول اين مطالب باتوضيح و تفصيل در «تفسير الميزان» موجود است كه خواننده مي‌تواند براي پي‌گيــري آن‌ها به خود الميــزان مراجعه نمايد. براي اين منظور مستنــد هر مطلب با ذكــر شماره مجلــد و شماره صفحــه مربوطــه و آيه مورد استنــاد در هر مطلب قيد گرديده است.

ذكراين‌نكته لازم‌است كه چون‌ترجمه‌تفسيرالميزان به‌صورت دومجموعه 20 جلدي و 40جلدي منتشرشده بهتراست درصورت نيازبه‌مراجعه به‌ترجمه الميزان، بر اساس ترتيب عددي آيات قرآن به سراغ جلد موردنظر خود، صرف‌نظراز تعداد مجلدات برويد.

و مقدر بود كه كار نشر چنين مجموعه آسماني در مؤسسه‌اي انجام گيرد كه با هــدف نشــر معــارف قــرآن شــريـف، به صورت تفسير، مختص نسل جوان،

تأسيس شده باشد، و استاد مسلّم، جنــاب آقـاي دكتـر محمــد بيستوني، اصلاح و تنقيــح و نظــارت همــه‌جــانبـه بر اين مجمــوعه قـرآني شريف را به عهــده گيــرد.

مؤسسه قرآني تفسير جوان با ابتكار و سليقه نوين، و به منظور تسهيل در رساندن پيام آسماني قرآن مجيد به نسل جوان، مطالب قرآني را به صورت كتاب‌هايي در قطع جيبي منتشر مي‌كنــد. ايــن ابتكــار در نشــر هميــن مجلــدات نيــز به كار رفته، تــا مطــالعــه آن در هــر شــرايــط

زمــانــي و مكــاني، براي جــوانان مشتاق فرهنگ الهي قرآن شريف، ساده و آسان گردد...
و ما همه بندگاني هستيم هر يك حامل وظيفه تعيين شده از جانب دوست، و آنچه انجــام شــده و مي‌شـود، همه از جانب اوست !
و صلوات خدا بر محمّد مصطفي صلي‌الله‌عليه‌وآله و خاندان جليلش باد كه نخستين حاملان اين

وظيفه الهي بودند، و بر علامه فقيد آية‌اللّه طباطبايي و اجداد او، و بر همه وظيفه‌داران اين مجموعه شريف و آباء و اجدادشان باد، كه مسلمان شايسته‌اي بودند و ما را نيز در مسير شنــاخت اسـلام واقعي پرورش دادنـد!
ليله قدر سال 1385
سيد مهدي حبيبي امين

فصل اول:وضعيت انساني در روز محشر

قسمـت اول: کیفیت زنده کردن مردگان

«وَ اِذْ قالَ اِبْراهيـمُ رَبِّ اَرِني كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتي قالَ اَوَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلي وَ لكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبي قالَ فَخُـذْ اَرْبَعَـةً مِـنَ الطَّيْـرِ فَصُـرْهُـنَّ اِلَيْكَ ثُـمَّ اجْعَلْ

عَلي كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتينَكَ سَعْيا وَ اعْلَمْ اَنَّ اللّهَ عَزيزٌ حَكيمٌ،»
«و بياد آور آن زمان را كه ابراهيم گفت: پروردگارا نشانم بده كه چگونه مردگان را زنده مي‌كني؟ فرمود مگر ايمان نداري؟ عرض كرد، چرا! ولي مي‌خواهم قلبم آرامش يابد، فرمود: پس چهار مرغ بگير و قطعه قطعه كن و هر قسمتي از آن را
برسركوهي بگذار آن‌گاه يك‌يك آن‌ها را صدا بزن، خواهي ديد كه با شتاب نزد تو مي‌آيند و بدان كه خدا مقتدري شكست‌ناپذير و محكم‌كار است!» (260 / بقره)
آيه شريفه دلالت مي‌كند بر اينكه ابراهيم عليه‌السلام درخواست كرده بود كه خدا كيفيت احيا و زنده كردن را به او نشان دهد، نه اصل احيا را .
يعنـي، سئوال از كيفيـت افاضه(1) حيـات بر مردگـان كرده و اين كه خدا با

1- فيض رسانيده، بهره‌برداري. فرهنگ فارسي معين

اجزاي آن مرده چه مي‌كنـد كه زنده مي‌شونـد؟ و اين به عبارتي همان است كه خداي سبحـان آن را ملكـوت اشياء خوانـده و فـرمـوده:
«اِنَّما اَمْرُهُ اِذا اَرادَشَيْئا اَنْ‌يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فَسُبْحانَ الَّذي بِيَدِه مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ!»
«امر او هر گاه چيزي را بخواهد ايجاد كند تنها به اين است كه به آن بگويد: باش و او موجودشود، پس منزه‌است خدائي كه ملكوت هر چيزي به‌دست‌اوست!» (82و83/يس)
ابراهيم عليه‌السلام تقاضا نكرد كه مي‌خواهم ببينم اجزاي مردگان چگونه حيات را مي‌پذيرنـد و دوباره زنـده مي‌شوند، بلكه تقاضاي ايـن را كرد كه مي‌خواهم فعل تو

را ببينم كه چگونه مردگـان را زنده مي‌كني و اين تقاضا، تقاضاي امر محسوس نيست، هر چنـد كه منفـك و جدا از محسـوس هم نمي‌باشـد، چون اجزائي كه حيات را مي‌پذيرنـد مادي و محسوسند و ليكن همانطور كه گفتيم تقاضـاي آنجناب تقاضاي مشاهده فعل خدا است كه امري است

نامحسوس، پس در حقيقت ابراهيم عليه‌السلام درخــواســت حـــق‌اليقيـــن كــرده‌اســت .
خداي تعالي در جواب آن حضرت فرمود:
«قــالَ فَخُــذْ اَرْبَعَــةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ اِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلي كُلِّ جَبَــلٍ مِنْهُّــنَّ جُــزْءا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتينَكَ سَعْيــا...،»
«گفت: چهار پرنده برگير و نزد خويش پاره پاره كن، سپس بر هر كوهي پاره‌اي از
(28) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
آنها بگــذار و نــدايشــان كــن، كــه دوان ســوي تـو آينـد...!» (260 / بقره)
اين قصه آنطور كه در ابتداء به نظر مي‌رسد، يك داستان ساده نيست، اگر به اين سادگي‌ها بود، كافي بود كه خود خداي تعالي مرده‌اي را (هر چه باشد، چه مرغ و چه حيواني ديگر،) پيش روي ابراهيم عليه‌السلام زنده كند و زائد بر اين، كار لغو بيهوده‌اي باشد، در حـالـي كـه قطعـا چنيـن نيسـت و مـا مـي‌بينيـم قيـودي و خصـوصيــاتـي زائــد بر اصل معنا در ايـن كـلام اخــذ شـده است،مثـلاً قيـد شـده :
1 ـ آن مرده‌اي كه مي‌خواهد زنده‌اش كند مرغ باشـد.
2 ـ مــرغ خـاصـي و بـه عــدد خــاصـي بـاشــــد.
3 ـ مرغها زنده‌باشند و خودابراهيم عليه‌السلام آنهارابكشد.
4 ـ بايد آنهارابه‌هم مخلوط كند، بطوريكه اجـزاي بدن آنها به‌هم‌آميخته گردنـد.
كيفيت زنده كردن مردگان (29)
5 ـ بــايــد گــوشتهـاي درهـم شـده را چهــار قسمت كنــد و هر قسمتــي را در محلــي دور از قسمت‌هــاي ديگر بگذارد، مثـلاً هـر يـك را بـر قلـه كـوهـي بگــذارد .
6 ـ عمــل زنــده كــردن بــه دســت خــود ابراهيــم انجــام شــود، ابراهيمــي كـه خــودش درخــواسـت كـرده بـــود .
7 ـ با دعا و صدا كردن آن جناب زنده شوند.
8 ـ هــر چهـار مـرغ نـزدش حـاضر گردند .
اين خصوصيات زائد بر اصل قصه، بطـور مسلـم در معنـائي كـه مـورد نظـر بـوده و خــداي تعـالي مـي‌خواستــه بـه ابـراهيم عليه‌السلام بفهمـانـد، دخـالت داشتـه است.
نكته اول : گفتار ابراهيم عليه‌السلام اقتضا مي‌كرد كه خداي تعالي عمل احيا را به دست
(30) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
خود آن جناب اجرا كند، لذا مي‌فرمايد: چهار مرغ بگير و سپس آنها را به

دست خود ذبح كن و بعد بر سر هر كوهي قسمتي از آن بگذار، كه در اين سه جمله و در جمله «سپس آنها را بخوان» مطلب به صيغه امر آمده و در آيه «يَأْتينَكَ سَعْيا» خداي تعالي دويدن مرغان، به سوي ابراهيم عليه‌السلام را كه همان زنده شدن‌مرغان است مرتبط و متفرع بر دعوت او كرده، پس معلوم مي‌شود آن سببي كه حيات را به مـرده‌اي كـه قرار است زنده شود، افاضه مي‌كند، همان دعوت ابراهيم عليه‌السلام است، با اينكه ما مي‌دانيم كه هيچ زنده شدن و احيائي بـدون امر خداي تعالي نيست، پس معلوم مي‌شود كه دعوت ابراهيم عليه‌السلام به امر خدا، به نحوي متصل به امر خدا بوده كه گوئي زنده شدن مرغان هم از ناحيه امر خدا بــوده و هم از ناحيه دعــوت او و اينجا بود كه ابراهيم عليه‌السلام كيفيت زنده شدن مرغان يعني افــاضه حيـــات از طرف خــدا بـه آن مردگان را مشاهده كرد.

كيفيت زنده كردن مردگان (31)

اما نكته دوم، در كلمه «مَوْتي» است، از اين كلمه فهميده مي‌شود كه كثرت مردگان دخالتي در سئوال آن جناب داشته و اين دخالت لابد از اين جهت است كه وقتي جسدهاي متعددي بپوسند و اجزاي آنها متلاشي شده وصورتها دگرگون گردد، حالت تميز و شناخت فرد فرد آنها از بين مي‌رود و كسي نمي‌فهمد مثلاً اين مشت خاك، خاك كدام مرده است و همچنين ديگر ارتباطي ميان اجزاي آنها باقي نمي‌ماند و همه در ظلمت فنا گم شده و چون داستانهاي فراموش شده از ياد مي‌روند، نه در خارج خبري از آن‌ها باقي مي‌ماند و نه در ذهن و با چنين وضعي، چگونه قدرت زنده كننده به همه آن‌ها و يا به يكي از آن‌ها احاطه پيدا مي‌كند؟ در حالي كه محاطي(1) در واقع نمانده،

1- احـاطـه شـده، چيــزي كه گــرد آن را فــراگــرفتــه بــاشنــد. فرهنگ فارسي معين.

(32) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

تا محيطي به آن احاطه يابـد !

سخن كوتاه اين‌كه: خداي تعالي در پاسخ ابراهيم عليه‌السلام به او دستور داد تا چهار عدد مرغ بگيرد، آنگاه زنده شدن آن‌ها را مشاهده كند، يعني نخست آن مرغ‌ها و اختلاف اشخاص و اشكال آن‌ها را ببيند و كاملاً بشناسد و سپس هر چهار مرغ را كشته و اجزاي همه را در هم بياميزد، آن‌طور كه حتي يك جزء مشخص در ميان آنها يافت نشود و سپس گوشت كوبيده شده را چهار قسمت نموده و بر سر هر كوهي قسمتي از آنرا بگذارد، تا بطور كلي تميز و تشخيص آن‌ها از ميان برود و آنگاه يك يك را صدا بزند و ببيند چگونه با شتاب پيش او حاضر مي‌شوند، در حالي كه تمامي خصوصيات قبل از مرگ را دارا مي‌باشند.

كيفيت زنده كردن مردگان (33)
همه اينها تابع دعوت آن جناب بود و دعوت آن جناب متوجه روح و نفس آن حيوان شد، نه جسدش، چون جسدها تابع نفس‌ها هستند و بدنها فرع و تابع روح هستند. و وقتي ابراهيم عليه‌السلام مثلاً روح خروس را صدا زد و زنده شد، قهرا بدن خروس نيز به تبع روحش زنده مي‌شود، بلكه تقريبا نسبت بدن به روح (به عنايتي ديگر) همان نسبتي است كه سايه با شاخص دارد، اگر شاخص باشد سايه‌اش هم هست و اگر شاخص يا اجزاي آن به طرفي متمايل شود، سايه آن نيز به آن طرف متمايل مي‌گردد و همينكه شاخص معدوم شد، سايه هم معدوم مي‌شود.
خداي سبحان هم وقتي موجودي از موجودات جاندار را ايجاد مي‌كند و يا زندگي را دوباره به اجزاي ماده مرده آن بر مي‌گرداند، اين ايجاد نخست به روح آن موجود تعلق مي‌گيرد و آنگاه به تبع آن، اجزاي مادي نيز موجود مي‌شود و همان روابط خاصي كه
(34) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
قبلاً بين اين اجزا بود مجددا برقرار مي‌گردد و چون اين روابط نزد خدا محفوظ است و مــائيم كــه احـاطه‌اي بــه آن روابـط نداريم.
پس تعين و تشخيص جسد به‌وسيله تعين روح است و جسد بلافاصله بدون هيچ مانعــي بعــد از تعيــن روح متعيــن مــي‌شــود و بــه هميــن مطلــب اشــــاره مي‌كند آنجا كه مي‌فرمايد:
«وَاعْلَمْ اَنَّ اللّهَ عَزيزٌ حَكيمٌ» يعني بدان كه خدا عزيز است و هيچ چيزي نمي‌تواند از تحت قدرت او بگريزد و از قلم او بيفتد و خدا حكيم است و هيچ عملي را به جز از راهي كه لايق آن است انجام نمي‌دهد، به همين جهت بدن و جسدها را با احضار و ايجادارواح ايجاد مي‌كند، نه به عكس .
و اگر فرمود: بدان كه خدا عزيز و حكيم است براي اين بود كه بفهماند خطور قلبي
كيفيت زنده كردن مردگان (35)
ابراهيم عليه‌السلام كه او را وادار كرد چنين مشاهده‌اي را درخواست كند، خطوري مربوط به معنــاي دو اســم خــداي تعالــي يعني عزيــز و حكيــم بــوده اســت، لــذا در پاســخ او عملي انجام داد تـا علــم بـه حقيقــت عـزت و حكمــت خدا براي او حاصل شود.(1)
1-الميزان ج: 2 ص: 531 .
(36) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

قسمت دوم: كليـاتي از آغاز و انجـام قيامت

كليـاتي از آغاز و انجـام قيامت

مطالبي كه در اين مقدمه مي‌آيد يك دوره كامل از وقايعي است كه در قيامت از اولين دميدن صور تا آخرين استقرار انسانها در بهشت يا دوزخ اتفاق مي‌افتد. تفصيل اين مطالب شامل تمامي مباحث اين كتاب در فصلهاي مختلف آن است كه در بقيه فصل‌ها مشروحا آمـده است و در اينجا به‌طور خلاصه به عنوان آغاز قيامت بيــان مي‌شــود:

الف: قیامت چگونه آغاز می‌شود؟

«وَ نُفِخَ فِي‌الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي‌السَّمواتِ وَ مَنْ‌فِي‌الْأَرْضِ اِلاّ مَنْ شاءَاللّهُ ثُمَّ
كلياتي از آغاز و انجام قيامت (37)
نُفِخَ فيهِ اُخْري فَاِذاهُمْ قيامٌ يَنْظُرُونَ،»
«و در صور دميده مي‌شود، كه ناگهان آنچه جنبنده‌اي در آسمانها و هر كس كه در زمين است مي‌ميرند، مگر كسي‌كه خدا خواسته باشد! سپس نفخه‌اي ديگر در آن دميده مي‌شود، كه ناگهان همه به‌حالت قيام درآمده خيره‌نگاه مي‌كنند!» (68/زمر)
«وَ اَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها وَ وُضِعَ الْكِتابُ وَ جيءَ بِالنَّبِيّينَ وَ الشُّهَداءِ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لايُظْلَمُونَ،»
«و زمين به نور پروردگارش روشن مي‌شود و كتاب را پيش رو مي‌گذارند و پيامبران و شاهدان را مي‌آورند و بين آنها به حق داوري مي‌شود و به كسي ظلم نمي‌شود!» (69 / زمر)
«وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ وَ هُوَ اَعْلَمُ بِما يَفْعَلُونَ!»
(38) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
«و هركسي عمل خود را به تمام و كمال دريافت مي‌كند و چيزي از عمل كسي كم نمي‌گذارند و او داناتر است به آنچه مردم مي‌كردند.» (70 / زمر)

1 ـ با نفخه اول همه مي‌ميرند!

ظاهر آنچه در كلام خداي تعالي در معناي نفخ صور آمده اين است كه اين نفخه دوبار صورت مي‌گيرد، يك بار براي اين‌كـه همه جانداران با هم بميرند و يك بار هم براي اين‌كـه همه مردگــان زنــده شوند.
جملـه «مگـر كسـي كـه خـدا خـواسته بـاشد،» استثنايي است از اهل آسمان‌ها و زمين.

2 ـ با نفخه دوم همه زنده مي‌شوند!

در صور نفخه ديگري دميده مي‌شود كه ناگهان همه از قبرها برمي خيزند و منتظر مي‌ايستنــد تـا چــه دستــوري بـرسد و يا چه رفتــاري با ايشــان مي‌شــود و يا برمي‌خيزند و مبهـوت و متحيّـر نگاه مي‌كننـد.
و اين‌كه در اين آيه آمده كه بعد از نفخه دوم بر مي‌خيزند و نظر مي‌كنند، منافاتي با مضمون آيه «وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَاِذا هُمْ مِنَ الْاَجْداثِ اِلي رَبِّهِمْ يَنْسِلُــونَ،» (51 / يس) و آيه «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ اَفْـواجـا،» (18 / نبأ) و آيه «وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي‌الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي‌السَّمواتِ وَ مَنْ‌فِي‌الاَْرْضِ،» (87 / نمل) ندارد، براي اين‌كه فزعشان و دويدنشــان به سوي عرصه محشر و آمدن آنان فوج فوج بدان‌جا، مانند بپاخاستن و
(40) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
نظر كردنشان حوادثــي نزديك بهمنـد و چنان نيست كـه بـا هـم‌منافات داشتـه باشند.

3 ـ تاريكي زمين زايل مــي‌گــردد!

«وَ اَشْــرَقَتِ الاْرْضُ بِنُورِ رَبِّها...،» «اِشْراقُ الاْرْض» به معناي نوراني شدن زمين است. بعيد نيست مراد از اشراق زمين به نور پروردگارش آن حالتي باشد كه از خصايص روز قيامت است، از قبيل كنار رفتن پرده‌ها و ظهور حقيقت اشيا و بروز و ظهور واقعيت اعمال، از خير يا شر، اطاعت يا معصيت، حق يا باطل، به طوري كه ناظران حقيقت هر عملي را ببينند، چون اشراق هر چيزي عبارت است از ظهور آن به وسيله نور و اين هم جـاي شـك نيست، كـه ظهـور دهنـده آن روز خداي سبحـان است، چـون غيـر از خـدا هـر سبب ديگري در آن روز از سببيت ساقط است. پس اشيا در آن روز با نوري كه از خداي تعالي كسب كرده روشن مي‌شوند.

كلياتي از آغاز و انجام قيامت (41)

و اين اشراق هر چند عمومي است و شامل تمامي موجودات مي‌شود و اختصاصي به زميــن ندارد، وليكــن از آنجا كه غرض بيــان حالت آن روز زميــن و اهل زمين است، لذا تنهــا از اشراق زميــن سخن گفتــه و فرمـوده: «وَ اَشْرَقَتِ الارْضُ بِنُورِ رَبِّها.»

و اگــر بــه جــاي كلمــه اللّه كلمــه رب را آورده بــراي تعريــض بر مشركيــن است، كه منكر ربوبيــت خــداي تعالــي بــراي زميــن و موجــودات زمينــي هستنـد.

و مراد از زمين در عين حال زمين و موجودات در آن و متعلقات آن است، همچنانكه درجمله «وَالاْرْضُ جَميعاقَبْضَتُهُ،»(27/زمر) نيزمنظور زمين‌وآنچه‌درآن‌است،مي‌باشد.

(42) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
«وَ وُضِعَ الْكِتابَ...» بعضي از مفسرين گفته‌اند: مراد از كتاب، همان نامه‌هاي اعمال است، كه حساب بر طبق آن‌ها صورت مي‌گيرد و بر طبق آن حكم مي‌كنند. و بعضي ديگر گفته‌انــد: مراد از كتــاب لوح محفــوظ است. مؤيــد اين وجه آيه «هذا كِتابُنا يَنْطِقُ عَلَيْكُـمْ بِالْحَقِّ اِنّا كُنّـا نَسْتَنْسِــخُ مــا كُنْتُــمْ تَعْمَلُــونَ،» (29 / جاثيه) اســــت .

5 ـ گواهــان احضار مي‌شوند!

«وَ جيءَ بِالنَّبِيّيـنَ وَ الشُّهَداءِ...» آوردن انبيا به طوري كه از سياق بر مي‌آيد براي اين است كه از ايشان بپرسند آيا رسالت خدا را انجام داديد يا نه؟ و آيه شريفه: «فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذينَ اُرْسِلَ اِلَيْهِمْ وَ لَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلينَ،» (6 / اعراف) هم مؤيد اين معنا است.

و اما آوردن شهدا كه عبارتند از گواهان اعمال، آن نيز براي اين است كه آنچه از اعمال قوم خود ديده‌اند و تحمل كرده‌اند، اداء كنند كه در جاي ديگر در اين باره فرموده: «فَكَيْــفَ اِذا جِئْنا مِـنْ كُـلِّ اُمَّـةٍ بِشَهيـدٍ وَ جِئْنـا بِـكَ عَلـي هـؤُلاءِ شَهيـــدا.» (41 / نساء)

6 ـ داوري واقعي آغاز مي‌شود!

«وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَـقِّ وَ هُـمْ لايُظْلَمـُونَ...» قضاي بين مردم، عبارت است از داوري بين آنان در آنچه كه در آن اختلاف مي‌كردند. اين معنا مكرر در كلام خداي تعالي آمده، ماننـد: «اِنَّ رَبَّـكَ يَقْضي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِـيامَــةِ فيما كـانُوا فيهِ يَخْتَلِفُـونَ.» (17 / جاثيه)

7 ـ اعمال به صاحبانش رد مي‌شود!

(44) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
«وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ وَ هُوَ اَعْلَمُ بِما يَفْعَلُونَ!» (25 / آل عمران)
«وُفِّيَتْ» به معناي دادن و پرداختن چيزي است به حد كمال و تمام. و در جمله مورد بحث به خود عمل متعلق شده، يعني فرموده: در قيامت خود اعمال را به صاحبانشان مي‌دهيم، نه جزا و پاداش آن‌را و اين بدان جهت است كه ديگر جاي شكي در عادلانه بودن جزاي آن روز باقي نگذارد و درنتيجه آيه‌مزبور به‌منزله بيان براي‌جمله «وَ هُمْ لايُظْلَمُونَ،» است.
«وَ هُوَ اَعْلَمُ بِما يَفْعَلُونَ،» يعني حكم خدا بدين منوال كه كتاب را بگذارند و از روي آن به حســاب خلايق برسنــد و همچنين آوردن انبيــاء و شهداء بديــن جهت نيست كه خــدا از اعمال بندگــان بي‌اطلاع اســت و محتاج اســت تا آگاهان و گواهــان بيايند و شهادت دهند، بلكه بدين منظور است كه حكمش بر اساس عدالت اجرا گردد و گرنه او
كلياتي از آغاز و انجام قيامت (45)
به هـر چه كه خلايـــق مـي‌كننــد آگـاه است .

ب: احكام كيفراجرامي‌شود !

«وَ سيقَ الَّذينَ كَفَرُوا اِلي جَهَنَّمَ زُمَرا حَتّي اِذا جاءوُها فُتِحَتْ اَبْوابُها وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها اَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ اياتِ رَبِّكُمْ وَ يُنْذِرُونَكُمْ لِقاءَ يَوْمِكُـمْ هـذا قالُـوا بَلـي وَ لكِـنْ حَقَّـتْ كَلِمَـةُ الْعَـذابِ عَلَي الْكافِـرينَ،» «و كساني كه كافر شدند دسته دسته به سوي جهنم رانده مي‌شوند، تا آنجا كه به كنار جهنم برسند درها به رويشان باز مي‌شود... و خازنان دوزخ به ايشـان مـي‌گـوينـد: آيـا رسـولانـي از جنـس خـود شمـا بـه سـوي شمـا نيامـدند، كه آيات پروردگـارتـان را بـر شما بخوانند و شما را از لقاي امروزتان بترسـاننـد ؟

(46) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

مي‌گويند: بله، آمدند وليكن كلمه عذاب عليه كفار محقق شـده بود!» (71 / زمـر)

«قيـلَ ادْخُلُـوا اَبْـوابَ جَهَنَّـمَ خالِديـنَ فيهـا فَبِئْـسَ مَثْـوَي الْمُتَكَبِّرينَ!» «آنگـاه گفتـه مـي‌شـود: از هـر در بـه دوزخ داخـل شـويـد، در حالـي‌كـه در آن، كـه جـاي متكبـريـن اسـت، جـاودان باشيـد!» (72 / زمر)

1 ـ رانده‌شدن كفار بصورت گروهي به جهنم

«وَ سيقَ الَّذينَ كَفَروُا اِلي جَهَنَّمَ زُمَرا...» كلمه «سيقَ» به معناي به حركت واداشتن است. كلمه «زُمَر» به معناي جماعتي از مردم است.
در قيامت كفار را دسته دسته از پشت سر به سوي جهنم مي‌رانند. و چون به جهنم مي‌رسند درهاي آن بازمي‌شود، تا داخل‌آن شوند.
كلياتي از آغاز و انجام قيامت (47)
از اينكــه در اينجا فرمود درهاي آن باز مي‌شود معلوم مي‌شود درهاي متعددي دارد و آيــه: «لَهـا سَبْعَـةُ اَبْــوابٍ» (44 / حجــر) بــه ايــن معنــا تصريــح مــي‌كنــد.

«وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها...» خازنان دوزخ يعني ملائكه‌اي كه موكل برآنند، از در ملامت و انكار برايشان مي‌گويند: آيا رسولاني از خود شما يعني از نوع خود شما انسانها به سويتان نيامدند تا بخوانند بر شما آيات پروردگارتان را و آن حجت‌ها و براهيني كه بر وحدانيت خدا در ربوبيت و وجوب پـرستــش او دلالت مي‌كنـد، برايتان اقــامــه كنند؟
گفتند: چرا چنين رسولاني براي ما آمدند، آن‌آيات را براي ما خواندند، ولكن زير بار
(48) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
نرفتيم و آنان را تكذيب كرديم و در نتيجه «حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذابِ عَلَي‌الْكافِرينَ: فرمان خدا و حكــم ازلي‌اش دربـاره كفار به كرسي نشست!»
منظـــور از كلمـه عـذاب هــمــان اسـت كـه در هنگــامــي كـه بـه آدم فـرمان مــي‌داد بـه زمـيـن فـرود آيــد، فــرمـــود :
«وَ الَّذينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا اُولئِـكَ اَصْحابُ النّارِ هُمْ فيها خالِدُونَ.» (39 / بقـره)

3 ـ دستور دخـول‌از ابـواب جهنم

«قيلَ ادْخُلُوا اَبْوابَ جَهَنَّــمَ خالِــدينَ فيها فَبِئْسَ مَثْـوَي الْمُتَكَبِّـــريــنَ!» (72 / زمر) گــوينــده ايـن‌فـرمـان خـازنــان دوزخنـد .

كلياتي از آغاز و انجام قيامت (49)

از جمله «فَبِئْسَ مَثْوَيالْمُتَكَبِّرينَ،» بر مي‌آيد كه اين فرمان در باره كفاري صادر مي‌شـود كــه از در تكبــر آيــات خـدا را تكذيـب كــرده و با حــق عنـــاد ورزيـده‌اند .

ج : احکــام پاداش اجــرا مي‌شود!

«وَ سيــقَ الَّذينَ اتَّقَــوْا رَبَّهُــمْ اِلَي الْجَنَّــةِ زُمَرا حَتّــي اِذا جاءوُهــا وَ فُتِحَتْ اَبْـوابُها وَ قــالَ لَهُمْ خَزَنَتُهــا سَلامٌ عَلَيْكُـمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدينَ،»
«و كساني‌كه ازپروردگارشان مي‌ترسند، دسته دسته به سوي بهشت رانده مي‌شوند، تا وقتي كه نزديك آن شوند درهايش گشوده مي‌شود و خازنانش به ايشان گويند ســلام بر شما كه پاك بوديد، پس براي هميشه داخل بهشت شويـد!» (73 / زمر)
(50) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
«وَ قالُوا الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذي صَدَقَنا وَعْدَهُ وَ اَوْرَثَنَاالاَْرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ‌الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشاءُ فَنِعْمَ اَجْرُ الْعامِلينَ،»
«و گفتند حمد خدا را كه به وعده خود وفا كرد و زمين را به ارث در اختيار ما قرار داد، تا در هر جاي بهشت كه بخواهيم منزل كنيم و چه خوب است اجر عاملين!» (74 / زمــر)
«وَ تَرَي‌الْمَلائِكَةَ حافّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ قيلَ الْحَمْدُلِلّهِ رَبِّ الْعالَمينَ!»
«و ملائكه را بيني‌كه پيرامون عرش مي‌چرخند و به حمد خدا تسبيح مي‌كنند و بين‌ايشان به‌حق‌داوري‌مي‌شود وگفته‌مي‌شود:الحمدللّه رب‌العالمين!» (75/زمر).
كلياتي از آغاز و انجام قيامت (51)

1 ـ سوق داده شدن متقين بصورت گروهي به بهشت

«وَ سيـــقَ الَّــذيـــنَ اتَّقَـــوْا رَبَّهُــمْ اِلَـــي الْجَنَّـــةِ زُمَـــرا حَتّـــي اِذا جـــاءوُهــا وَ فُتِحَــتْ اَبْوابُــها....»

و كساني كه از انتقام پروردگار خود پرهيز داشتند دسته دسته به سوي بهشت، حركت داده مي‌شوند، تا آنكه بدانجا برسند، درهاي آن برويشان باز مي‌شود و موكلين بهشت در حــالي كـه بهشتيان را استقبــال مـي‌كنند، به ايشان مي‌گويند: سلام بر شما! كه پــاك بوديــد، پس بــراي هميشــه داخــل بهشــت شويد، شما همگــي در سلامــت مطلــق خواهيــد بــود و جز آنچــه مايــه خشنــودي اســت نخواهيــد ديد !

در اين آيه برخلاف آيه قبلي جواب اذا ذكر نشده و اين خود اشاره به آن است كه

(52) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

امــر بهشــت مافــوق آن است كه با زبــان گفتــه شود و مــاوراي هـر مقياســي است كــه انـدازه‌اش را معين كنــد .

جمله «وَ فُتِحَتْ اَبْوابُها،» يعني تا آنكه به بهشت مي‌رسند، در حالي كه درها برايشان بـاز شده است. و منظور از جمله «خَزَنَتُها» ملائكه‌اي هستند كـه مـــوكل بــر بــهشتند.

«فَادْخُلُوهــا خــالِديــنَ!» اينك داخــل شـويــد كـه اثـر پـاكـي شمـا ايـن اسـت كـه جـاودان در آن زنــدگي كنيـد !

2 ـ صدق وعده پروردگار

«وَ قالُوا الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذي صَدَقَنا وَعْدَهُ وَ اَوْرَثَنَا الاْرْضَ...» گويندگان اين سخن مردم

پرهيزگارند و مرادشان‌از وعده‌اي‌كه خدا به‌آنان داده‌بود، آن وعده‌اي است كه در قرآن و در ساير وحي‌هاكه به‌انبياي ديگر كرده بود، مكرر آمده و متقين را وعده بهشت داده، از آن جمله در قرآن عزيزش فرموده: «لِلَّذينَ اتَّقَوْا عِنْـدَ رَبِّهِمْ جَنّاتٌ،» (15 / آل عمران) و نيـــز فــــرمــــوده: «اِنَّ لِلْمُتَّقيـــنَ عِنْـــدَ رَبِّهِـــمْ جَنّـــاتِ النَّعيـــمِ.» (34 / قلم)
بعيدنيست‌كه‌مرادازاين‌وعده،وعده‌به‌ارث‌دادن‌بهشت‌باشد،همچنانكه‌درقرآن فرموده: «اُولئِـكَ هُـمُ الْوارِثُــونَ، اَلَّذينَ يَرِثُونَ‌الْفِرْدَوْسَ هُمْ فيها خالِدوُنَ،» (10 و 11 / مؤمنون) و بنابراين احتمال جمله «وَ اَوْرَثَنَا الاْرْضَ،» چنين معنا مي‌دهد: گفتند حمد آن خدايي را سزد كه به وعده خود وفا كرد و بهشت ديگران راهم به ما ارث داد!

(54) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
«وَ اَوْرَثَنَا الاَْرْضَ،» مراد از كلمه «أَرْض» به طوري كه گفته‌اند زمين بهشت است، يعني همانجايي كه بهشتيان در آنجا مستقر مي‌شوند. و در اول سوره مؤمنون هم هست كه مراد از ارث دادن بهشت، اين است كه : بهشت را برايشان باقي گذاشت، با اينكه در معرض آن بود كـه ديگران آن را ببرند و يا حداقل شريك ايشان شوند، ولي آن ديگران (در اثر گناه و شـرك) سهم بهشت خود را از دست دادند و به اينان منتقل گرديد .

4 ـ اقامت و استفاده دلخواه از بهشت

«نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشاءُ،» اين جمله بيانگر ارث دادن زمين به ايشان است و اگر با اينكه جا داشت بفرمايد «نَتَبَوَّأُ مِنْها،» فرمود: «نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ،» و خلاصه با اينكه جا

داشــت ضمير كلمــه «أَرْض» را به كار ببــرد كلمه جنــت را آورد بــراي ايـن اسـت كـه كلمه ارض را معنـا كنــد و بفـهمـانـــد كـه منظــور مــا از أرض همـان بهشـت اسـت.

و معناي آيه اين است كه: پرهيزكاران بعد از داخل شدن در بهشت، مي‌گويند: حمد خدايي را كه به وعده خود وفا كرد، آن وعده‌اي كه مي‌داد كه به زودي ما را داخل بهشت مي‌كند. و يا آن وعده‌اي كه مي‌داد كه به زودي بهشت را به ما به ارث مي‌دهد و ما در بهشت هر جايش كه دلمان بخواهد مسكن خواهيم كرد. از جمله اخير به دست مي‌آيد كه بهشتيــان هر چه بخـواهنــد در بهشت دارنــد.

«فَنِعْمَ اَجْرُ الْعامِلينَ!» يعني چه خوب است اجر آنهايي كه براي خدا عمل كـردنـد و ايــن جملــه - بــه طــوري كـــه از سيـاق بـرمــي‌آيـد - سخـن اهـــل بهشـــت

اسـت، احتمـال هم دارد تتمه كلام خداي تعالي باشد.

«وَ تَرَي الْمَلائِكَةَ حافّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ....» تو در آن روز ملائكه را مي‌بيني در حالي كه گرداگرد عرشند و پيرامون آن طواف مي‌كنند، تا اوامر صـادره را اجـرا كننـد و نيز مي‌بينـي كـه سرگـرم تسبيح خـدا بـا حمـد اويند.
كلمـه «حافّيـن» به معنـاي احاطه كـردن و حلقه زدن دور چيزي است. و كلمه عرش عبارت است از آن مقامـي كه فراميـن و اوامر الهـي از آن مقـام صادر مي‌شـود، فـرامينـي كـه بـا آن امـر عـالـم را تدبيـر مي‌كنـد. و مـلائكـه

عبارتنداز: مجريان مشيت خدا و عاملان به اوامر او.
و ديدن ملائكه به اين حال كنايه است از اينكه بعد از درهم پيچيده شدن آسمانها، مـلائكـه را به‌ايـن صـورت و حـال مـي‌بينـي.
«وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ،» ممكن است مراد از كلمه قضا در آيه قبل، خود حكم الهي باشد و مراد از قضا در اين جمله مجموع جزئيات باشد، جزئياتي كه از ساعت مبعوث شدن تا آخرين لحظه، يعني لحظه داخل شدن دوزخيان در دوزخ و استقرار در آن و در آمدن بهشتيـان در بهشت و استقرار در آن، پيش مي‌آيد.
«وَ قيـلَ الْحَمْدُلِلّـهِ رَبِّ الْعالَميـنَ!»

اين جمله خاتمـه آغاز و انجام خلقـت است و هم ثنايـي است عمومي براي خداي تعالي، كه هيچ كاري نكرده و نمي‌كنـد، مگر آنكـه آن كار جميـل و زيبـا است.
بعضي از مفسرين گفته‌اند: گوينده اين حمد همان متقين هستند، چون حمد اولشان براي داخـل شدن در بهشـت بوده و حمـد دومشـان براي ايـن بـوده كه خدا حكـم را به نفـع آنان صـادر فرمـود و به حق بيـن ايشان و غيـر ايشان داوري كرد.
مؤيـد اين وجـه آيـه شريفـه زيـر اسـت كـه در صفـت اهل بهشت مي‌فرمايد: «وَ اخِـرُ دَعْـويهُـمْ اَنِ الْحَمْـدُلِلّـهِ رَبِّ الْعـالَميـنَ!» (10 / يـونـس)
و ايـن خـود حمـدي اسـت عـام كـه حمـد آخـريـن روز خـلقت اسـت.(1)
1- الميزان ج: 17 ص: 444

اعـــاده انســان بــه قبــر و اخـراج از قبـر
«وَ اللّـــهُ اَنْبَتَكُـمْ مِنَ الاَْرْضِ نَبـاتا،»
«و خدا بود كه شما را چونَ گياه از زمين به نحوي ناگفتني رويانيـد،» (17 / نوح)
«ثُمَّ يُعيدُكُمْ فيها وَ يُخْرِجُكُمْ اِخْراجا،»
«و سپــس او است كه شما را بــه زميــن برگردانيــده و بــاز بــه نحــوي ناگفتني از زميــن خارج مي‌كنــد.» (18/ نوح)
(60) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
منظور از برگرداندن به زمين اين است كه شما را مي‌ميراند و در قبر مي‌كند. و منظــور از اخــراج اين اســت كــه روز قيامــت براي جـزا از قبـر بيرونتـان مـي‌آورد.
آيه مورد بحث با آيه قبليش مجموعا همان را مي‌خواهند افاده كنند كه آيه زير در مقـام افـاده آن اسـت: «فيها تَحْيَوْنَ وَ فيها تَمُوتُـونَ وَ مِنْها تُخْــرَجُــونَ.»(25 / اعراف)
و در اينكه فرمود: «شما را خارج مي‌كند،» و نفرمود: «سپس شما را خارج مي‌كند،» اشــاره است به اينكه اعاده شما به زميــن و بيرون آوردنتان در حقيقت يك عمل است و اعــاده جنبــه مقدمــه را بــراي اخــراج دارد و انسـان در دو حــال اعــاده و اخـراج در يك عالــم است، آن هم عالــم حــق است، همچنــان كه در دنيا در عالم غرور بود.(1)
1-الميزان ج: 20 ص: 50
اعاده انسان به قبر و اخراج از قبر (61)

قســمت ســوم : مشخصــه‌هــاي قيامـت

«اِنَّ فــي ذلِــكَ لاَيَــةً لِمَــنْ خافَ عَــذابَ الاْخِــرَةِ ذلِــكَ يَــوْمٌ مَجْمُــوعٌ لَــهُ النّاسُ وَ ذلِكَ يَوْمٌ مَشْهُـــودٌ،»
«و دراين براي كسي‌كه از عذاب قيامت بترسد آيتي است و قيامت روزي است كه همه‌مردم يك‌جا جمع مي‌شوند و اين، روز حضور يافتن همه است،» (103/هود)
«وَ مــــا نُــــؤَخِّــــــرُهُ اِلاّ لاَِجَـــــــلٍ مَعْـــــــــدُودٍ،»
(62) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
«و آنــرا جـــز بـــراي مـــدتـــي معيـــن مـؤخـــر نمـي‌داريـم،» (104 / هــود)
«يَوْمَ يَأْتِ لاتَكَلَّمُ نَفْسٌ اِلاّ بِاِذْنِه فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعيدٌ،»
«روزي بيـايـد كـه هيچ كس جـز به اذن او سخن نگـويد و بـرخي از آنـان بـدبخت باشـد و بـرخـــي نيكبخــت،» (105 / هود)
«فَاَمَّا الَّذينَ شَقُــوا فَفِي النّارِ لَهُمْ فيها زَفيرٌ وَ شَهيقٌ،»
«امـا كساني كه بدبختند در آتشند و براي آنها زفيـر و شهيق است،» (106 / هود)
«خلِدينَ فيها مادامَتِ‌السَّمواتُ‌وَالاْرْضُ اِلاّ ماشآءَرَبُّكَ اِنَّ رَبَّكَ فَعّالٌ لِمايُريدُ،»
«و تـا آسمـانها و زمين هسـت در آن جـاودانـنـد مگـر آنچـه پروردگـار تـو بخـواهـد كـه پــروردگــارت هـر چــه بـخــواهــد مــي‌كنـــد،» (107 / هــــود)
«وَ اَمَّا الَّذينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خلِدينَ فيها مادامَتِ السَّمواتُ وَالاْرْضُ اِلاّ ما شآءَ رَبُّكَ عَطاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ.»
مشخصه‌هاي قيامت (63)
«امــا كسانــي كه نيكبختند در بهشتند و تا آسمانها و زمين هست در آن جاودانند مگــر آنچه خداي تو بخواهــد كه اين بخششي قطع‌نشدنـي است.» (108 / هود)
معرفه اول قيامت: روز جمع شدن تمام مردم (از اولين تا آخرين)
«ذلِــكَ يَوْمٌ مَجْمُــوعٌ لَهُ النّاسُ،» يعنــي آن روزي كه عــذاب آخرت، در آن بــه وقـوع مـي‌پيـونـدد روزي اســت كـه همـه مـردم بـــراي ديــدنــش جمــع مـي‌شـونـد.
و روزقيامت را به روزي توصيف كرده كه مردم براي آن مجموعند و نفرموده: بزودي جمع مي‌شوند و يا جمع مي‌شوند براي آن مردم تا دلالت كند بر اينكه جمع شدن

(64) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
مردم براي آن، از اوصاف لازم و لاينفك آن است و حاجتي نيست به اينكه از آن خبــر داده شــود .
پس اين روز شأني دارد كه هيچ روز ديگر ندارد و آن شأن صورت نمي‌گيرد مگر به اينكــه همه مردم بــدون استثنــاء جمع شونــد و احدي از حضـور در آن تخلف نكنـد.
روز قيامت مردم نيز شأنــي دارند كه با آن تمامي افراد بشر به همديگر ارتباط يافتــه، اولي با آخــري و آخــري بااولي در آن مختلــط مي‌شود و بعــض با كل مربوط مي‌شود. و آن شأن عبارت است از رسيدگــي به حساب اعمالشــان، از نظر ايمــان و كفــر و اطـاعت و معصيــت. و كوتـاه سخـــن از نظــر سعـادت و شقــاوت .
پر واضح است كه يك عمل واحد از يك انسان از تمامي اعمال گذشته‌اش كه با اصول باطنيش ارتباط دارد سرچشمه گرفته و اعمال آينده‌اش كه آنها نيز با احوال قلبيش مرتبط است از آن يك عمل منشأ مي‌گيرد.
روز جمع شدن تمام مردم (از اولين تا آخرين) (65)
و همچنين عمل يك انسان با اعمال هر كس كه با او ارتباط دارد مرتبط مي‌شود، يعنــي اعمال آنهــا از عمل اين متأثر گشتــه و يا اعمــال ايشان در عمــل وي مؤثر بوده اســت و همچنين اعمال انسان‌هاي گذشته با انسان‌هـاي آينده و اعمال انسان‌هاي آينــده با انسـان‌هاي گـذشتـــه ارتبـــاط دارد.
در بين گذشتگان، پيشواياني بودند كه مردم را هدايت مي‌كردند و يا گمراه مي‌ساختند و اعمال آنان در اعمال آيندگان اثر داشته و ايشان مسؤول آنند، همچنانكه در متأخرين اتباع و دنباله‌روهايي هستند كه از غرور و فريب پيشوايان گذشته‌شان پرسش مي‌شوند. و جزاء و كيفــر هــم از حكــم فصــل و داوري كــه حــق را از بــاطــل جدا مي‌ســازد تخلـف‌پـذيـر نيســـت.
(66) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
و مطلبــي كـه وضعـش چنيــن بـاشـد و آن داوري كـه دامنــه‌اش از ابتــدا تــا انتهاي بشريت گسترش داشته باشد، جز در روزي كه اولين و آخرين بشر يكجا جمع باشند و احدي غايـب نباشـد صــورت نمـي‌گيــرد.

از همين جا مي‌توان فهميد كه بازجويي از تك تك مردم در قبر و اجراي پاره‌اي از ثوابها و عقابها در آن، بطوري كه آيات راجع به عالم برزخ بدان اشاره نموده و روايات وارده‌از پيغمبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله و امامان اهل بيت عليه‌السلام بطور تفصيل از آن خبر مي‌دهد، غير از مسأله حساب‌روزقيامت و بهشت و دوزخ جاودانه‌اي‌است‌كه‌خداوند ازآن‌خبرداده‌است.

تفاوت‌حساب روزقيامت با بازجوئي‌هاي‌برزخ يا قبر (67)

چون باز جويي و سؤالي كه افراد در قبر دارند، براي تكميل پرونده اعمال است، تا براي فرا رسيدن قيامت بايگاني شود و بهشت و دوزخ برزخي هم منزلگاه موقتي است، مانند منزلگاههاي موقتي كه براي مسافرين در وسط راه آماده مي‌سازند.

آري، در عالم برزخ بطور كامل به حساب كسي نمي‌رسند و در آنچه كرده حكم فصل و جزاي قطعي صادر نمي‌كنند، هم‌چنان‌كه آيه: «اَلنّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْها غُدُوّا وَ عَشِيّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السّاعَةُ اَدْخِلُوا الَ فِرْعَوْنَ اَشَدَّ الْعَذابِ،» (46 / غافر) و آيه «... يُسْحَبُونَ فِي الْحَميمِ ثُمَّ فِي‌النّارِ يُسْجَرُونَ،» (71و72/غافر)بدان اشاره دارند، چه از عذاب برزخيان تعبير كرده به عرضه بر آتش و از عذاب قياميان به داخل شدن در آن، كه عذابي است شديدتر و در دومي از عذاب برزخيان تعبير كرده است به «سحب در حميم - كشيدن در آب جوشان،» و از قيامتيان به «سجر در نار - سوختن در آتش.»

(68) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

و نيز آيه شريفه:«وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذينَ قُتِلُوا في سَبيلِ اللّهِ اَمْواتا بَلْ اَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ، فَرِحينَ بِما اتيهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ اَلاّ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ،» (169 و 170 / آل عمران) كه صراحت دارد در اين‌كه مربوط است به عالم قبر و گفتگويي از حساب و بهشت خلد در آن به ميان نيامده، تنها به‌طور اجمال پاره‌اي از تنعم‌ها را ذكر كرده است.

و نيزآيه‌شريفه: «حَتّي اِذا جاءَاَحَدَهُمُ‌الْمَوْتُ قالَ رَبِ‌ارْجِعُونِ لَعَلّي اَعْمَلُ صالِحا فيما تَرَكْتُ كَلاّ اِنَّها كَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ اِلي يَوْمِ يُبْعَثُونَ،»(99 و 100/مؤمنون) كه خاطر نشان مي‌سازد مردم بعد از مردن در برزخي زندگي مي‌كنند كه متوسط است ميان حيات دنيوي - كه بازيچه‌اي بيش نيست - و ميان حيات اخروي - كه حقيقت زندگي است - همچنانكه فرموده: «وَ ما هذِهِ الْحَيوةُ الدُّنْيا اِلاّ لَهْوٌ

تفاوت‌حساب روزقيامت با بازجوئي‌هاي‌برزخ يا قبر (69)
وَ لَعِبٌ وَ اِنَّ الــدّارَ الاْخِـــرَةَ لَهِـيَ الْحَيَـــوانُ لَــوْ كـانُـــوا يَعْلَمُــونَ.» (64 / عنكبوت)
كوتاه سخن، دنيادار عمل و برزخ دار آماده شدن براي حساب و جزاء و آخرت دار حساب و جزاء است.
و آيه‌شريفه: «يَوْمَ لا يُخْزِي‌اللّهُ‌النَّبِيَّ وَالَّذينَ امَنُوا مَعَهُ نـُورُهُمْ يَسْعي بَيْنَ اَيْديهِمْ وَ بِاَيْمانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنا اَتْمِمْ لَنا نُورَنا وَاغْفِرْ لَنا،»(8/ تحريم)كه‌مي‌رساند رسول‌خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله و مؤمنيني كه با اويند با نوري كه در دنيا كسب نموده و در برزخ فراهم كرده‌اند به عرصه قيامت در آمـده، آنگـاه در خـواست مي‌كنند كه خدا نـورشـان را تكميل نمـايـد و بقاياي عالم لهو و لعب را از آنان بزدايد.

(70) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

«وَ ذلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ،» اين جمله به منزله نتيجه و تفريعي است كه به ظاهرش بر جمله قبلي «ذلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النّاسُ،» مترتب شده است، چون جمع شدن مردم مستلزم مشاهـده نيز هست، چيـزي كه هست لفظ جمله مورد بحث مقيد به ناس - مـردم نشـده و اطـلاقش اشعـار دارد بر اينكـه آن روز بـراي هـر كسـي كه بتوانـد مشـاهـده كنـد مشهـود اسـت، چـه مـردم، چـه مـلائكـه و چـه جـن .

و آيـات بسيـاري كـه دلالـت مـي‌كننـد بـه محشـور شـدن جـن و شياطيـن و حاضـر شـدن ملائكـه در قيامـت همـه ايـن اطـلاق را تأييـد مي‌كنند.

نوع ديدن در روز قيامت (71)
دقت و تدبر در امثال آيه: «لَقَدْ كُنْتَ في غَفْلَةٍ مِنْ هذا فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطائَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَديدٌ،»(22 / ق) وآيه:«رَبَّنا اَبْصَرْنا وَ سَمِعْنا فَارْجِعْنا نَعْمَلْ صالِحا اِنّا مُوقِنُونَ،» (12 / سجده) كه حكايت كلام گنهكاران است و آيه: «وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَميعا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذينَ اَشْرَكُوا مَكانَكُمْ اَنْتُمْ وَ شُرَكآؤُكُمْ فَزَيَّلْنا بَيْنَهُم...» (28 / يونس) «هُنالِكَ تَبْلُــوا كُـلُّ نَفْـسٍ مـآ اَسْلَفَتْ وَ رُدُّوا اِلَي اللّهِ مَوْليهُمُ الْحَقِّ وَ ضَلَّ عَنْهُمْما كانُوا يَفْتَروُنَ،» (30 / يونس) اين معنا را به دست مي‌دهد كه روز قيامت روزي است كه خداوند بندگان را جمع نموده، حجاب و پرده‌ها را از جلو ديدگان و حواسشان بر مي‌دارد در نتيجه حقايق به‌طور تام و كامل برايشان ظاهر مي‌گردد و آن‌چه در ايــن نشاه دنيا بر ايشان مستور و در پس پرده غيب بود، در آن‌جا برايشان مشهودمي‌شود.
در اين موقع است كه ديگر شك و ترديدي بر دلي راه نيافته و دلي را به وسوسه
(72) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
نمي‌اندازد و همه به معاينه درك مي‌كنند كه خدا حق مبين است و مشاهده مي‌كنند كه تمام قدرتها براي او و ملك و عصمت و امر و قهر، تنها شايسته اوست و شــريكي بــراي او نيسـت.
و آن استقلالي كه در دنيا براي اسباب پنداشته مي‌شد از بين رفته و روابط تأثيري كه ميان اشياء بود زايل مي‌گردد، در اين هنگام است كه ستارگان اسباب فرو ريخته، اختراني كه اوهام را در ظلمات راهنمايي مي‌كردند خاموش مي‌شوند و ديگر براي هيچ دارنده‌اي ملكي بطور استقلال نمي‌ماند، ديگر براي هيچ قدرتمندي قدرتي كه با آن، عزت به خرج دهد نمانده، براي هيچ چيز ملجا و پناهگاهي كه بدان پناهنده شود و به وسيله عصمتش خود را حفظ نمايد باقي نمي‌ماند و ديگر پرده‌اي نخواهد ماند كه چيزي را از چيز ديگري محجوب و پوشيده بدارد و امر همه‌اش براي خداي واحد قهار است و جز او
نوع ديدن در روز قيامت (73)
كسـي مالـك چيـزي نيسـت و در اين اوصـاف كه برشمرديـم آيات بسيـاري در قــرآن كريـم اسـت كه بر كسـي كه در كـلام خداي تعالي تـدبـر كنـد مخفي نمي‌مـاند.
و اين‌است معناي جمله: «يَوْمَ هُمْبارِزُونَ لايَخْفي عَلَي‌اللّهِمِنْهُمْشَيْءٌ...،» (16/مؤمن) و جمله: «... ما لَكُـمْ مِنَ اللّهِ مِنْ عاصِمٍ...،» (33 / مؤمن) و

جمله: «يَوْمَ لا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئـا وَ الأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلّهِ،» (19 / انفطار) و همچنين آيات و جملات بسيار ديگري‌كه همه‌در اين صدد هستند، كه نفي كنندآنچه‌را كه اوهام‌دراين نشأه‌دنيوي - كه‌جز لهو و لعب‌چيز ديگري‌نيست - مي‌آرايد.

و چنين وانمود مي‌كند كه اين اسباب ظاهري هر يك براي خود سببي است مستقل در تأثير و هر كدام به صفتي از اوصاف ملك، سلطنت، قوّت، عزّت و كرامت متّصف است و اتّصافش هم به‌طور حقيقت است و اين خود اين‌هايندكه يكي‌مي‌دهد و آن ديگري منع

(74) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

مي‌كند يكي نافع است و ديگــري مضرّ و در غير اين اسبــاب ظاهـري سود و زياني نيست.

ازهمين‌جامي‌توان‌به‌معناي‌آيه:«يَوْمَ‌يَأْتِ‌لاتَكَلَّمُ‌نَفْسٌ‌اِلاّ بِاِذْنِه...،»(105/ هود)مأنوس شد و اين معنا در آيات ديگري قريب به همين عبارت تكرارشده، مانندآيه: «...لايَتَكَلَّمُونَ اِلاّ مَنْ اَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ قالَ صَوابا» (38/نبأ) و آيه «هذا يَوْمُ لا يَنْطِقُونَ.» (35/مرسلات)

خداي تعالي در مواردي كه روز قيامت را توصيف مي‌كند مي‌فرمايد: «يَوْمَ تُبْلَي السَّرائِر،»(9/طارق) و نيز مي‌فرمايد: «...اِنْ تُبْدُوا ما في اَنْفُسِكُمْ اَوْ تُخْفُوهُ يُحاسِبْكُمْ بِهِ اللّهُ...،» (284 / بقره) و با اين كلمات خود روشن مي‌سازد كه حساب در روز قيامت به
ظهور و بروز اسرار باطن‌ها (75)
آن صفات و نيّات و احوال خوب و بدي است كه در دل‌ها است، نه به ظواهر اعمال كه در اين نشأه يعني در دنيا كاشف آن احوال است.
پس آن‌چــه كه از احــوال قلــب و زوايــاي دل در دنيــا مستــور و پنهــان بــوده در آخــرت ظــاهــر و عريــان جلــوه‌گــر مي‌شــود و آن‌چــه كــه امروز غيبــت اســت در آن روز شهــادت خــواهــد بـــود.

معرفـه سـوّم قيامـت : زمـان وقوع

«وَ مــا نُـــؤَخِّـــرُهُ اِلاّ لاَِجَـــلٍ مَعْـــدُودٍ،»
«و آن را جــز بــراي مــدّتـي معيــن مــؤخــر نمــي‌داريـــم،» (104 / هــود)
يعني براي اين روز «أَجَل» و سررسيدي است، كه قبل از رسيدن آن واقع نخواهد شد
(76) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
و كسي نيست كه حكم خدا را عقب بيندازد و قضاي او را لغو كند، خود او هم آن روز را تـأخيـر نمـي‌انـدازد، مگـر تـا همــان سررسيــدي كه خـودش بــرشمــرده اسـت .
وقتـي آن عــدد تمـام شـد، سرآمـد مـزبـور فـرا مـي‌رسـد و قيـامت قيـام مي‌كند.

«يَــوْمَ يَــأْتِ لا تَكَلَّــمُ نَفْـــسٌ اِلاّ بِــاِذْنِـــه فَمِنْهُـــمْ شَقِــيٌّ وَ سَعيــدٌ،» «روزي‌بيايدكه هيچ‌كس جز به‌اذن او سخن نگويد و برخي از آنان بدبخت باشند و برخي نيك‌بخت.» (105/هود)

«يَوْمَ يَأْتِ لا تَكَلَّمُ نَفْسٌ اِلاّ بِاِذْنِه...،» روزي كه مي‌آيد آن اجلي كه قيامت تا آن‌روز به

تكلم در روز قيامت (77)

تأخير مي‌افتد، هيچ‌كس تكلم نمي‌كند مگر به اذن او، در جاي ديگر فرموده: «مَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ اللّهِ فَاِنَّ اَجَـلَ اللّهِ لآَتٍ.» (5/عنكبوت)

و معناي آيه مورد بحث اين است كه: هيچ نفسي به كلامي تكلّم نمي‌كند مگر به آن كلامــي كه به اذن خــدا همراه باشد، نه ماننــد دنيا كه هر حرفــي بخواهد بزنــد، چه خدا اجازه تشريعي داده باشــد و چه نداده باشد.

و اين صفت را كه كسي تكلّم نمي‌كند، مگر به اذن او از خواص معرّف روز قيامت شمــرده و حال آن‌كه اختصــاص به آن نــدارد، هيچ نفســي از نفــوس تكلّــم نمي‌كند و هيـچ حادثـي از حــوادث در هيــچ وقتــي از اوقات اتّفــاق نمي‌افتــد مگــر به اذن او.

در پــاره‌اي از بحث‌هاي گذشتــه هم گفتيم كه غالب معرفه‌هايــي كه خداوند در قرآن براي روز قيامــت ذكر كرده، با اين‌كــه در سياق اوصــاف خاصّه به آن آورده

(78) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

است، معذلــك شامل غير آن هم مي‌شــود، ماننــد آيــه: «يَوْمَ هُمْ بارِزُونَ لا يَخْفــي عَلَيَ‌اللّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ...،» (16/غافر) و آيه: «يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرينَ ما لَكُمْ مِنَ‌اللّهِ‌مِنْ عاصِمٍ...،» (33 / غافر) و آيه: «يَوْمَ لا تَمْلِــكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئا وَالْاَمْــرُ يَوْمَئِذٍ لِلّـــهِ،» (19/انفطار) و همچنين آياتي ديگر .

و بـه خـوبـي واضـح است كه اين اوصاف مختص به روز قيامت نيست، چون هيچ وقت چيزي بر خدا پوشيده نيست و هيچ وقت چيزي، كسي را از غضب او نگاه نمي‌دارد و هيچ وقت كسي قدرتي ندارد تا براي كسي كاري صورت دهد، مگر به اذن او و خلق و امـر هــم هميشــه از آن اوســـت .

چگونگي تكلم در روز قيامت (79)
اما اين‌كه تكلّم در قيامت به چه‌معناست مي‌گوييم: تكلّمي‌كه در ميان ما مردم متداول است عبارت است از استخدام صوت‌ها و تركيب آن به نحوي از وضع و اعتبار، كه دلالت كند بر آن معاني كه در ضماير و دل‌ها نهفته است و اين معنا را احتياج اجتماعي به تبادل اغراض و منويات متداول كرده، چون نه مي‌توان از تفاهم افراد با يكديگر و تبادل اغراض صرفنظر كرد و نه راهي غير استخدام اصوات به درون دلها وجود دارد .
آري، سخن گفتن، از اسباب و وسايل اجتماعي است كه مابه وسيله آن به معاني و اغراض نهفته در دلها پي مي‌بريم.
پس قوام آن و علت پيدايشش اين بوده كه انسان از احاطه به آنچه كه در اذهان و
(80) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
دلهاست عاجز مانده و قطعا اگر حسي مي‌داشته كه به وسيله آن، معاني ذهني يكديگر را درمي‌يافت، همانطور كه مثلاً چشم نورها و رنگها و لامسه حرارت و برودت و نرمي و زبري را درمي‌يابد، احتياجي به وضع واژه‌ها و سپس تكلم با آنها پيدا نمي‌كرد و آنچه امروز در ميان ما به نام كلمه و يا كلام ناميده مي‌شود وجود نمي‌يافت و همچنين اگر نوع بشر مانند ساير انواع حيوانات مي‌توانست بطور انفرادي زندگي كند باز از تكلم و سخن گفتن خبري نبود و نطق بشر باز نمي‌شد.
آري، نشأه دنيا، مثل اينكه از دو عالم غيب و شهود يعني محسوس و بيرون از حس تركيب شده و مردم احتياج مبرم دارند به اينكه ضماير يكديگر را كشف نموده و بدان اطلاع يابند.
حال اگر عالمي را فرض كنيم كه شهادت صرف باشد و در آن غيب و نامحسوسي
چگونگي تكلم در روز قيامت (81)
نباشد، احتياجي به‌تكلم و نطق پيدانمي‌شود و اگر هم درپاره‌اي از حالات آن عالم اطلاق كلام بكنيم، مصداق و معنايش ظهور پاره‌اي از ضماير اشخاص است براي يكديگر.
و نشأه‌اي كه داراي چنين وضعي باشد همان نشاه قيامت است، چه خداي تعالي آن را به‌امثال: «يَوْمَ تُبْلَي السَّرائِر ـ روزي كه ضماير آشكار مي‌شود،» توصيف كرده و همين معنا از آيه: «فَيَوْمَئِذٍ لا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ

اِنْسٌ وَ لا جانٌّ» (39 / رحمن) «يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسيماهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّواصي وَالْاَقْدامِ،» (41 / رحمن) نيز استفاده مي‌شود.

حال اگر بگويي: بنابر اين نبايد در قيامت دروغي يافت شود و حال آن‌كه قرآن تصريح دارد بر اين‌كه در آن‌جا نيز دروغ هست و مي‌فرمايد: «وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَميعا ثُمَّ

نَقُولُ لِلَّذينَ اَشْرَكُوآا اَيْنَ شُرَكآؤُكُمُ الَّذينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ، ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ اِلاّ اَنْ قالُوا وَاللّهِ رَبِّنا ماكُنّامُشْرِكينَ»(22و23/انعام)، «اُنْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلياآنْفُسِهِمْ...،»(24/انعام) ونيزمي‌فرمايد:«يَوْمَ‌يَبْعَثُهُمُ‌اللّهُ جَميعا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمايَحْلِفُونَ‌لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ‌اَنَّهُمْ عَلي شَيْءٍ اَلااِنَّهُمْ‌هُمُ‌الْكاذِبُونَ،»(18/ مجادله) در جواب‌مي‌گوييم: اين‌ازباب‌ظهورملكات است.
توضيح‌اين‌كه انسان وقتي درباره نفسانيّات خود فكر مي‌كند، در نفس خود اسراري نهاني مشاهده مي‌كند، بدون اين‌كه در اين‌مشاهده احتياج پيداكند،به اين‌كه به‌خودبگويد در درون دل من چه چيزهايي است، چون باطن هر كسي براي خودش مشهود است نه غيب و در درك آن، زبان و تكلّم هيچ دخالتي ندارد و ليكن با اين‌كه دخالت ندارد مي‌بينيــم، كـه در حيــن تفكــر صورت كلامي را در دل تصور مي‌كنيم و در دل با خود حرف مي‌زنيم و چـه بسـا مـي‌شود كه زبــان را هم به كار بسته آنچه كه به فكر ما مي‌گـذرد به زبان جاري مي‌سازيم.

ايــن استخدام زبان در اينگونــه مواقع، كه هيــچ دخالتي براي زبــان نيست، از باب عادت اسـت، چون ما عـادت كرده‌ايــم همواره نيــت خود را به وسيلــه زبــان با ديگـران در ميـان بگـذاريـم، لـذا در اينگـونـه مـواقــع نيــز زبــان را بــه كــار مي‌بريـم و با خــود حـرف مي‌زنيم.
مشركين و منافقين هم از آنجايي كه در دنيا به دروغ عادت كرده بودند، در روز قيامت هم كه روز ظهور ملكات و عادات نفساني است خود به خود حرف مي‌زنند و دروغ‌هاي دنيايي خود را تكرار مي‌كنند، وگرنه محال است كه انسان با توجه به اينكه در مقابل پروردگار خود قرار گرفته دروغ بگويد و حال آنكه او به ظاهر و باطنش واقف است و اعمالش نيز حاضر است، نامه عملش گسترده و گواهان ايستاده‌اند و جوارح و

اعضاي بدنش همه به زبان آمده‌اند و همه اسباب و از آن جمله دروغ ديگر رونقي ندارد، چون همه اسرار علني و همه غيب‌ها شهود مي‌شود، با اين‌حال دروغ مي‌گويد به اميد اينكه خداي خود را گول بزند و حجت قلابي خود را به كرسي بنشاند و بخواهد بدين وسيله نجات بيابد؟!

و اين نظير دعوت شدنشان به سجود است در روز قيامت كه نمي‌توانند سجده كنند: «يَـوْمَ يُكْشَــفُ عَنْ ساقٍ وَ يُدْعَوْنَ اِلَيالسُّجُودِ فَلا يَسْتَطيعُونَ، خاشِعَــةً اَبْصارُهُــمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّـةٌ وَ قَــدْ كانُـوا يُـدْعَـوْنَ اِلَــي السُّجُــودِ وَ هُــمْ سالِمُـونَ،» (42 و 43 / قلم)

چه، نداشتن قدرت بر سجده جز بدين جهت نيست كه ملكه استكبار بر نفوسشان راســخ شده وگرنه اگر خدا قــدرت را از ايشــان گرفته باشد حق به جانب ايشان خواهـد بود، نه خدا.

ظهور ملكات نفساني به جاي تكلم در قيامت (85)

و اگر بگويي: در صورتي كه مطلب بدين قرار است كه تو گفتي و در قيامت نه حاجتي به تكلم هست و نه از عمل تكلم در آنجا مصداقي يافت مي‌شود، پس استثنائي كــه در جمله موردبحث آمده و فرموده: «... لاتَكَلَّمُ نَفْسٌ اِلاّ بِاِذْنِه،...» (105 / هود) و همچنين در آياتي نظير آن و نيز آياتي كه كلام و اقوال قيامتيان را حكايت مي‌كند چه معنا دارد؟ در پاسخ مي‌گوييم: هيچ ترديدي نيست در اينكه انسان مادام كه در اين نشاه يعني در دنيا است، نسبت به اعمال خود كه يكي از آنها سخن گفتن است مختار است، يعني نسبت انجام هر عمل و ترك آن برايش مساوي است، همچنانكه او نسبت به انجام و ترك هر عمل نسبت مساوي دارد، اما اين تساوي نسبت مادامي است كه عملي را انجام نداده باشد، چون وقتي انجام داد ديگر نسبت به آن اختيار ندارد و آثار لا ينفك آن عمل كه يكــي از آنها پــاداش و كيفر است قهــرا مترتب مي‌شــود، زيرا آثار فعل هم ماننــد فعــل پس از انجام، از اختيار آدمي بيــرون است.

(86) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

و كوتاه سخن، اگر در باره درخواستي تكلم كند، تكلمش اضطراري و بي‌اختيار است و مطابق با عملي است كه در برابرش مجسم شده و با اين وضع اگر به دروغ تكلم كند معناي دروغش همان بروز و هويدا شدن ملكات است و خود عملي است از اعمالش كه ظهور مي‌كند،نه اينكه كلامي باشد جواب از سئوال، پس خدا بر دهانش مهر زده، گــوش و چشــم و پوســت و دســت و پايــش را به زبــان در مي‌آورد و عملــي را كــه كرده حاضر مي‌ســازد و گواهـان را مي‌آورد و خدا خودش بر هر چيز گواه است.

پس، خلاصه همه حرفهايي كه زده شد، اين شد :

روز شهادت گواهان (تكلم اضطراري و بي اختيار) (87)

معناي جمله: «لا تَكَلَّـمُ نَفْسٌ اِلاّ بِـاِذْنِـه،» اين است كه تكلم در آن روز به طريق تكلم دنيوي نيست، كه عبارت باشد از كشف اختياري از نهانيها و فرض صدق و كذب در آن راه داشته باشد، چون مالك اختيار بودن از لوازم عمل است كه جاي آن دنيا است و در نشــاه آخــرت خبــري از آن نيســت و لــذا هيــچ انسانــي داراي اختيــار نيست تا بــه اختيــار خود تكلـم كنــد، بلكــه آنجا همــه چيــز به اذن خــدا و مشيــت اوســت.

و اگر خواننده محترم خوب دقت كند خواهد ديد كه برگشت اين وجه، يعني برداشته شدن اختيار از تكلم انسان و ساير افعالش، به همان مطلبي است كه ما با آن بحث را شروع كرديم و گفتيم كه يكي از مشخصات روز قيامت انكشاف حـقيقـت اشيـاء و شـهـود شدن همــه غيبهــا اســت .

(88) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

نشـأه آخـرت نشـأه جـزا و اثـر اعمال است. در آنجـا ديگر خبري از اختيـار نيست، آنجا انسان است و عملش، انسان است و لوازم ضروري اعمالش، انسان است و نـامـه عمل و گواهان اعمالش، انسان است و پروردگاري كه به سوي او بازگشت مي‌كند و حكم فصل و داوري به دست اوست.

درآن‌جااگر دعوت‌به‌چيزي شودبه‌طور قهر و اضطرار استجابت مي‌كند، هم‌چنان‌كه فرموده: «يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدّاعِيَ لا عِوَجَ لَهُ...،» (108 / طه) در حالي كه وقتي در دنيا بودند به حق دعوت مي‌شدند ولي استجابت نمي‌كردند.

و اگر به درخواستي تكلّم كند، كلامش از سنخ سخن گفتن در دنيا اختياري و كاشف

ظهور نتيجه اعمال انسان (پايان اختيار و عمل) (89)

از نهاني‌هاي درون نيست، چه خدا در آن روز بر دهان او مهـر نهـاده، نمي‌تواند به هرچه كه دلش خواست و هر جور كه مي‌خواهد تكلّم كند، هم چنان‌كه فرموده: «اَلْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلياَ اَفْواهِهِمْ وَ تُكَلِّمُناَ اَيْديهِمْ وَ تَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ،»(65/يس) و نيز فرموده: «هذا يَوْمٌ لاَ يَنْطِقُونَ وَ لا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ،» (35 و 36 / مرسلات) چون عذرخواهي‌در جزايي‌است‌كه درآن‌بويي‌ازاختيارباشد،يعني‌صرف‌نظركردن‌ازآن‌ممكن باشد و اما گناهي كه شده واينك كيفر ضروري و بي چون و چرايش فرا مي‌رسد عذربردار نيسـت، هم‌چنان‌كـه فرمـوده: «يـا اَيُّهَــا الَّذيــنَ كَفَـروُا لا تَعْتَذِروُا الْيَوْمَ اِنَّمـا تُجْـزَوْنَ ما كُنْتُـمْ تَعْمَلـُونَ،» (7 / تحريم) يعني كيفر شما خــود آن اعمــالي است كــه مـي‌كرديـد و آن اعمـال بـا عـذر خـواهـي و تعلـل از آنچــه هســت تغييــر نمــي‌كنــد.

آري، اگر اين داوري در دنيا و حكومت به دست حكام مجازي بود كه هر چه

(90) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

مي‌كردنــد به رأي و اراده خــود مي‌كردنــد ممكن بود يك عمــل به ضميمه تعلــل و عذرخواهي از آنچه بود تغيير بپذيرد.

آن‌روز اصلاً روزعمل نيست تا به پاره‌اي اعمال اذن بدهند و به پاره‌اي ديگر ندهند و اجباري كه گفته‌اند منشأ آن همين است كه ظرف قيامت ظرف جزاء است، نه ظرف عمل.

و وقتـي ظـرف، ظـرف عمـل نباشـد ظـرف هيـچ عمـل اختيـاري نيسـت نـه نيـك و نـه بـد، چـون عمـل وقتـي نيـك و بـد مي‌شـود كـه اختيـاري بـاشـد .

علاوه بر اينكه خداي تعالي مي‌فرمايد: «هذا يَوْمُ لا يَنْطِقُونَ وَ لا يُؤْذَنُ لَهُمْ

فَيَعْتَذِرُونَ،» (35 و 36 / مرسلات) و معلـوم است كه عـذرخواهي، عمـل قبيحي نيست.

از آنچه گذشت وجه جمع ميان آياتي كه تكلم را در روز قيامت اثبات مي‌كنـد و ميـان آيـاتي كـه آن را انكار و نفي مي‌كند معلـوم گـرديـد.

توضيحش اينكه: آياتي كه متعرض مسأله تكلم در قيامت است، دو دسته است، يك دسته تكلـم را بدون استثناء نفي و يا اثبات مي‌كنـد ماننـد: «...لا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ اِنْسٌ وَ لا جانٌّ،» (39 / رحمن) و نيز مانند: «يَوْمَ تَأْتي كُلُّ نَفْسٍ تُجادِلُ عَنْ نَفْسِها،» (111 / نحل) دسـتـه ديگر كلام را چه راست و چه دروغ نفـي مـي‌كنـد، مـاننـد آيـه: «هذا يَـوْمُ لا يَنْطِقُونَ،» و آيه: «فَما لَنا مِنْ شافِعيـنَ، وَ لا صَـديـقٍ حَميـمٍ.» (100 و 101 / شعراء)

صنف اول كه گفتيـم دو طرف دارد يكي نفـي و يكي اثبـات، مي‌شود به امثال آيه: «لا يَتَكَلَّمُونَ اِلاّ مَنْ اَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ،» (38 / نبأ) ميان دو طرفش جمع نمود. يعني معلوم

مي‌شود نفـي كـلام دربـاره چـه كسانـي و اثبات آن در خصوص چه كسانـي است.

و صنف دوم كه كلام را بطور مطلق نفي مي‌كند هم دروغ آن را و هم راستش را، تنافي ميان دو طرفش به امثال آيه مورد بحث يعني آيه: «يَوْمَ يَأْتِ لا تَكَلَّـمُ نَفْسٌ اِلاّ بِاِذْنِه،» (105 / هود) برداشته مي‌شود.

البته بنابرآن معنايي كه ما براي اذن در تكلم كرديم توضيحش گذشت، كه بنا بر آن اين دسته از آيات و آيه مورد بحث اين معنا را افاده مي‌كنند، كه هر كه در قيامت تكلم مي‌كند، در تكلم كردنش مضطر و بي اختيار است و به اذن خدا تكلم مي‌كند، نه به اختيار و اراده خود، آنطور كه در دنيا بوده است، در نتيجه مطلب از مختصات قيامت مي‌شود.

گفتيم تكلم ممنوع آن تكلمي است كه مانند تكلم در دنيا اختياري باشد و

تكلم جايز، آن تكلمــي است كه تنهــا مستنـد به يك سببـي الهي باشد و آن اذن خدا و اراده اوست.

روز قيامت، ظرف جزا (نه ظرف عمل) (93)

گو اينكه ظرف قيامت ظرف اضطرار و بيچارگي است، ليكن مفسرين گمان كرده‌اند كه سبب اين اضطرار مشاهده مواقف هول‌انگيز قيامت است كه مردم با ديدن آن چاره‌اي جز اعتراف و اقرار ندارند و جز از در صدق و پيروي حق سخن گفتن نتوانند. ولي ما در سابق گفتيم كه سبب اضطرار اين است كه ظرف قيامت ظرف جزاء است نه ظرف عمــل و در چنيـن ظرفــي بروز حقايق قهري است.

«فَمِنْهُـــمْ شَقِـــيٌّ وَ سَـــعيــدٌ»
سعادت و شقاوت مقابل همند، چه سعادت هر چيزي عبارت است از رسيدنش به

خير وجودش، تا به وسيله آن، كمال خود را دريافته و در نتيجه متلذذ شود و سعادت در انسان كه موجــودي است مركــب از روح و بدن عبــارت است از رسيــدن به خيـرات جسمانــي و روحاني‌اش و متنعــم شدن بــه آن.
و شقاوتش عبارت است از نداشتن و محروميت از آن.
پس سعادت و شقاوت به حسب اصطلاح علمي از قبيل عدم و ملكه است و فرق ميان سعادت و خير اين‌است كه سعادت مخصوص نوع و يا شخص است، ولي خير عام است.
و ظاهر جمله مورد بحث اين است كه مردم در قيامت منحصر به اين دو طايفه نيستنــد، چون فرمــوده: بعضي از ايشــان سعيدند و بعضي شقي و همين معنا با آيات ديگــري كه مــردم را به مؤمن و كافر و مستضعــف تقسيم مي‌كنــد مناسب اســت، چيزي كه هست چون سياق كــلام سياق بيــان اصناف از نظر عمــل و استحقاق نبوده لذا وضع مستضعفين يعنـي اطفـال و ديـوانگـان و كسـاني را كـه حجــت بـر آنـان تمـام‌نشده بيان نكرده است.

سياق كلام، سياق بيان اين جهت است كه روز قيامت روزي است كه مردم از اولين تا آخـرين، يـك جـا جمـع مي‌شـوند و همـه مشهـودنــد و احــدي از آن تخلـف نمي‌كند و كـار مردم در آن روز منتهـي به يكي از دو چيــز مي‌شـود: بهشت يــا آتش .

و گو اينكه مستضعفين نسبت به كساني كه به خاطر عملشان مستحق بهشت شده‌اند و كساني كه به خاطر كردارشان مستحق آتش گشته‌اند صنف سومي هستند

(96) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

وليكن اين معنا مسلم و بديهي است كه ايشان هم سرانجامي دارند و چنان نيست كه به وضعشان رسيدگي نشود و دائما به حالت بلا تكليفي و انتظار بمانند، بلكه بالاخره به يكي از دو طايفه بهشتيان و دوزخيان ملحق مي‌شوند، همچنانكه فرموده: «وَ اخَروُنَ مُرْجَوْنَ لِاَمْرِ اللّهِ اِمّا يُعَذِّبُهُمْ وَ اِمّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ اللّهُ عَليمٌ حَكيمٌ،» (106 / توبه)

و لازمه اين سياق اين است كه اهل محشر را منحصر در دو فريق كند: سعداء و اشقيــاء و بفرمايــد: احدي از ايشــان نيست مگـر اينكـه يا سعيــد اســت و يـا شقـي.

پس آيه مــورد بحث نظيــر آن آيه ديگــري است كه مي‌فرمايد: «وَ تُنْذِرَ يَوْمَ الْجَمْعُ لارَيْبُ‌فيهِ‌فَريقٌ‌فِي‌الْجَنَّةِ وَ فَريقٌ فِي‌السَّعيرِ وَ لَوْشاءَاللّهُ لَجَعَلَهُمْ اُمَّةً واحِدَةًوَ لكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشاءُ في رَحْمَتِه وَ الظّالِمُونَ ما لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا نَصيرٍ،» (7 و 8 / شوري) چه جمله: «فريــقٌ فِــي الْجَنَّــةِ وَ فَريــقٌ فِــي السَّعيــرِ،» نظيــر جملــه مورد بحــث هرچنــد

بهشت يا آتش در قيامت (انتهاي سير انساني) (97)

به تنهايـي دلالتــي بر حصــر ندارد، وليكـن با كمــك سيــاق حصــر را افـاده مي‌كنـد.

حال بايد ديد آيه شريفه چه دلالتي دارد :
آنچه از آيه استفاده مي‌شود تنها اين معنا است كه هر كه در عرصه قيامت باشد يا شقي است و متصف به شقاوت و يا سعيد است و داراي سعادت و اما اينكه اين دو صفت به چه چيز براي موضوع ثابت مي‌شود و آيا دو صفت ذاتي هستند براي موصوفشان و يا اينكه ثبوتشان به اراده ازليه است و به هيچ وجه قابل تخلف نيست و يا اينكه به اكتساب و عمل حاصل مي‌شود، آيه شريفه از آن ساكت است و بر هيچ يك از آنها دلالتي

ندارد، چيزي كه هست قرار داشتن آن در سياق دعوت به ايمان و عمل صالح و تحريك به اينكه در ميان اطاعت و معصيت، اطاعــت را اختيــار كنيــد، دلالت مي‌كنـد بر اينكــه ايمــان و عمــل صالــح در حصــول سعــادت مــؤثــر است و راه رسيدن به آن آســان است هم چنــان كــه در جاي ديگـر فـرمـوده: «ثُمَّ السَّبيلَ يَسَّرَهُ!» (20 / عبس)

صداي نفس بدبختان در آتش جهنم

«فَــاَمَّـــا الَّــذيــنَ شَقُـــوا فَفِــي النّارِ لَـــهُمْ فيـــها زَفيـــرٌ وَ شَـــهيــقٌ،»
«اما كساني كه بدبختند در آتشند و براي آنها زفيـر و شهيـق است،» (106 / هود)
صداي نفس بدبختان در آتش جهنم (99)
«زفَير،» به معني ابتداي عرعر خران و «شَهيق» به معناي آخر آن است، يا «زَفير» به معناي كشيدن نفس و «شَهيق» به معناي برگرداندن آن است، يا «زفَير،» به معناي نفس كشيدن پي در پي است، به نحوي كه قفسه سينه بالا بيايد و «شَهيق» هم به معناي طول «زفَير،»است و هم‌به‌معناي برگرداندن نفس است، همچنانكه«زفَير،»به‌معناي فروبردن نفس نيـز هست و اصــل آن از جبل شاهق اســت كه به معناي كوه طولاني و بلند است.
و اين چند معنا بطوري كه ملاحظه مي‌فرماييد قريب به هم هستند و تو گويي در كلام استعــاره‌اي به كار رفته و منظــور اين است كه اهل جهنم (كساني كه شقي شدنـد) نفس‌هــاي خود را بـه سينه‌هــا فروبــرده با بلندكــردن صدا به گريــه و ناله آن را برمي‌گرداننــد، همانطور كه خـران صدا بلند مي‌كنند و ناله‌شان از شدت حرارت آتــش و عظمــت مصيبــت و گرفتــاري است . (1)
(100) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

«لِيُبَيِّــنَ لَهُمُ الَّـذي يَخْتَلِفُونَ فيهِ وَ لِيَعْلَمَ الَّذينَ كَفَــرُوا اَنَّهُـمْ كانُوا كاذِبينَ،»
«تا چيزهايي را كه در آن اختلاف دارند بر ايشان بيان كند و تا كساني كه كافرنــد بدانند كه دروغگو بوده‌اند.» (39 / نحل)
مسأله رفع اختلاف ديني و تبين آن در قيامت، در كلام خداي سبحان مكرر آمده و
1-الميــــزان ج: 11 ص: 7.
برطرف شدن ترديدها (101)
آنقدر تكرار شده كه مي‌توان مسأله «رفع اختلاف و تبين آن» را يكي از معرفه‌هاي روز قيامــت شمرد، روزي كه سنگينــي‌اش نه تنهــا كمر بشر را خــم مي‌كند بلكه بر آسمان و زميـن هم سنگيني مي‌كند از قبيل عبور از صراط و نظاير كتب و سنجش اعمال و حساب و فصل قضاء، همه از فروعـات ايـن معـرف است.
مقصود از اختلاف، اختلافي است كه درباره دين حق از نظر اعتقاد و يا از لحاظ عمل داشتنـد و خداي تعالــي آن را در دنيا در كتابهايــي فرستاده بــود و در زبـان انبيايــش بهــر طريقــي كه ممكـن بود بيان كــرده بود، همچنانكــه خــودش فرمــود:
«وَ ما اَنْزَلْنــا عَلَيْــكَ الْكِتــابَ اِلاّ لِتُبَيِّــنَ لَهُــمُ الَّــذِي اخْتَلَفُــوا فيــهِ.» (64 / نحل)
از همينجا براي روشنفكر متدبر روشن مي‌شود كه آن بياني كه خدا در قيامت دارد غير بيان دنيايي او يعني كتاب او و زبان انبياء و حكمت و موعظه و جدال پسنديده
(102) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
ايشان است، بياني است كه ظهورش از همه اينها بيشتر است و بياني كه اينقدر روشن باشد جز عيان چيز ديگري نمي‌تواند باشد، عياني كه ديگر جايي بــراي شك و ترديــد و وسوسه دروني باقي نمي‌گذارد، همچنانكه در آيه: «...كُنْتَ في غَفْلَـةٍ مِنْ هـذا فَكَشَفْنا عَنْـكَ غِطـاءَكَ فَبَصَــرُكَ الْيَـوْمَ حَـديـدٌ،» (22 / ق) و آيه: «يَــوْمَئِــذٍ يُــوَفّيهِـمُ اللّـــهُ دينَهُمُ‌الْحَقَّ وَ يَعْلَمُونَ اَنَ‌اللّهَ هُوَالْحَقُّ الْمُبينُ،»(25/نور) به‌اين‌معنااشاره مي‌فرمايد:(1)

1-الميـــزان ج: 12 ص: 360.

هركس آنچه كرده مي‌داند! (103)

«وَ اِذَا الْقُبُـــورُ بُعْثِـــــرَتْ،»

«و زماني كه گورها زيرو رو شود و مردگان از آن بيــرون شـوند،» (13 / تكوير)

«عَلِمَتْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ وَ اَخَّرَتْ،»

در آن روز هــركــس دانــد كـــه چـــه كـــرده و چــه نكــرده.» (14 / تكوير)

سوره انفطار روز قيامت را با بعضي از علامت‌هاي متصل به آن تحديد مي‌كند و خود آن روز را هم به بعضي از وقايعي كه در آن روز واقع مي‌شود معرفي مي‌كند و آن اين است كه در آن روز تمامي اعمالي كه انسان خودش كرده و همه آثاري كه بر اعمالش مترتب شده و بوسيله ملائكه حفظه كه موكل بر او بوده‌اند محفوظ مانده، در آن روز جزاء داده مي‌شود.

اگر اعمال نيك بوده با نعيم آخرت و اگر زشت بوده و ناشي از تكذيب قيامت بوده، با

(104) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

دوزخ پاداش‌داده مي‌شود، دوزخي‌كه خوداوافروخته و جاودانه در آن خواهد زيست.

آنگـــاه دوباره توصيف روز قيامـــت را از سر مي‌گيـــرد كه آن روزي اســت كه هيچ كسي براي خـودش مالك چيــزي نيست و امــر در آن روز تنهــا براي خــداست.

«وَ اِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ،» كلمه «بُعْثِرَت» به معناي پشت و رو كردن و باطن چيزي را ظاهــر ساختــن اســت. معنــاي آيــه اين اســت كه زمانــي كه خــاك قبرها منقلــب و باطنــش به‌ظاهر برمي‌گـــردد، باطنش كه همان انسان‌هاي مرده باشــد ظاهر مي‌شــود، تـا بــه جــزاي اعمـــالشـــان برسنـــد.

«عَلِمَتْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ وَ اَخَّرَتْ،» مراد از علم نفس، علم تفصيلي است به آن اعمالي كه در دنيا كرده و اين غير از آن علمي است، كه بعد از منتشر شدن نامه اعمالش پيدا مي‌كند، چون آيات زير هم دلالت دارد بر اين‌كه انسان به اعمالي كه كرده آگاه است:

هركس آنچه كرده مي‌داند! (105)

«بَـلِالاِنْسـانُ عَلــي نَفْسِــهِ بَصيــرَةٌ وَ لَــوْ اَلْقــي مَعــاذيــرَهُ،» (14 و 15

/ قيامت)
«يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسانُ ما سَعي،» (35 / نازعات)
«يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرا وَ ما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ...» (30/آل‌عمران)

مراد از نفس، جنس انسان‌ها است و عموميت را افاده مي‌كند. مراد از آن‌چه مقدّم و مؤخّر داشته، اعمالي است كه خودش كرده و سنّت‌هايي است كه براي بعد از مرگش باب كرده، حال چه سنّت خوب و چه سنّت زشت، كه بعد از مردنش هر كس به آن سنت‌ها عمل كند ثواب و عقاب را به حساب او نيز مي‌نويسند، همچنان كه فرمود: «وَ نَكْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُمْ.» (12 / يس) (1)

1-الميـزان ج : 20 ص : 365 .

«وَ مَنْ اَعْـرَضَ عَنْ ذِكْري فَاِنَّ لَهُ مَعيشَةً ضَنْكا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيمَةِ اَعْمي،»
«و هركس از كتاب من روي بگرداند وي را روزگاري سخت خواهد بود و او را در روز قيامـت كور محشور كنيــم،» (124 / طه)
«قالَ رَبِّ لِمَ‌حَشَرْتَنياَعْمي وَ قَدْكُنْتُ‌بَصيرا،»
«آن‌وقت‌گويد پروردگاراچرامراكه بينا بودم كور محشور كـرده‌اي؟» (125 / طه)
«قـالَ كَــذَلِــكَ اَتَتْــكَ ءَايَتُنَـــا فَنَسِيتَهَـــا وَ كَــذلِــكَ الْيَـــوْمَ تُنسَـــي،»
كورشدگان و فراموش‌شدگان روز محشر (107)
«گـويد: همـانطور كـه تـو از ديـدن آيه‌هـاي مـا خـود را بـه كـوري زدي وآن را فـرامــوش كــردي مــا نيــز امــروز تــو را فــرامـــوش كـرديـم.» (126 / طه)
علت تنگي معيشت در دنيا و كوري در روز قيامت، فراموش كردن خدا و اعراض از ياد او است و هر كه در دنيـا خدا را فراموش كند او هم در آخرت وي را فراموش مي‌كند.
جاي هيچ ترديدي نيست كه مؤمن حيات حر و سعيدي دارد كه در هر دو حال غنا و فقر، سعيد است، هر چند كه فقرش به حد عفاف و كفاف و كمتر از آن باشد، ولي كافر داراي چنين حياتي نيست و زندگــي او در دو كلمــه خلاصــه مي‌شود، نارضايتي نسبــت به آنچــه دارد و دلبستگــي به آنچــه ندارد، اين اســت معنــاي زندگــي تنگ.
عذاب قبر هم خود يكي از مصاديق آن است، چون آيه شريفه متعرض دو نشأه شده
(108) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
جملــه «فَاِنَّ لَهُ مَعيشَــةً ضَنْكا،» متعــرض بيان حال كفار در دنيا و جمله «وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيمَــةِ اَعْمــي،» متعــرض حـال آنــان در آخـرت اســت، پـــس نـاگزير بايـد گفــت زندگــي بـــرزخ دنبالــه زندگــي دنيا است.
«وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيمَةِ اَعْمي،» ـ يعنــي «او را طـوري زنـده مـي‌كنيـم كـه راهـي بـه سـوي سعـادتش كـه همــان بهشـت اســت نيـابـد.»
«قالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَني اَعْمي وَ قَدْكُنْتُ بَصيرا؟»
چنين به نظر مي‌آيد كه كوري روز قيامت همان كوري حس باصره باشد، چون اعراض كننده از ياد خدا وقتي كور محشور مي‌شود مي‌پرسد: چرا مرا كور محشور كرديد با اينكــه در دنيا چشم داشتم و بينا بودم ؟
معلوم مي‌شود در آخرت آن چيزي را ندارد كه در دنيا داشته و آن حس

باصره بود،
کورشدگان و فراموش‌شدگان روز محشر (109)
نه بصيرت که بينايي قلب است، آن وقت بر اين معنا اشکال مي‌شود به ظاهر ادله‌اي که دلالت مي‌کند بر اينکه مجرمين صحنه‌هاي هول‌انگيز قيامت وآيات عظيمه آن و قهر خداي را مي‌بينند، مانند آيه «اِذِالْمُجْرِمُونَ ناکِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنا اَبْصَرْنا وَ سَمِعْنا،» (12 / سجده) و آيـــه: «اِقْــرَءَ کِتَــابِـکَ.» (14 / اسراء)
آنچه از ظاهر مسلم قرآن و سنت استفاده مي‌شود اين است که نظام حاکم در آخرت غير نظام حاکم در دنيا و غير آن نظامي است که معهود ذهن ما از طبيعت است، آنچه ما از بصير و اعمي به ذهن داريم اين است که بصير عبارت از کسي است که همه ديدني‌ها را ببيند و کور آن کسي است که آنچه را که قابل رؤيت است نبيند. ولي هيچ دليلي نداريم بر اينکه آنچه اين کلمات در دنيا معنا مي‌دهد در آخرت هم به همان معنا است، ممکن است معناي آخرتي آنها تبعيض شود، يعني مجرم که کور محشور مي‌شود، سعادت
(110) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
زندگي آخرتي و رستگاري به کرامت آخرت را نبيند، ولي نامه عمل خود را که حجت‌را بر او تمام‌مي‌کند و نيز اوضاع هول‌انگيز و هرچه را که مايه شدت عذاب او است از آتش و غير آتش را ببيند، همچنانکه قرآن آنان را از مشاهده پروردگار خود محجوب معرفــي نمـوده و فرمـوده است «کَلاّ اِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ!» (15 / مطففين)
«قــالَ کَــذلِــکَ اَتَتْــکَ اياتُنــا فَنَسيتَهــا وَ کَذلِــکَ الْيَــوْمَ تُنْســي ... .» (126 / طه)
اين آيه جواب از سئوالي است که کردند که: چرا مرا کور محشور کردي با اينکه بينا بــودم؟ خداي تعالي در جــواب فرمود: همانطــور که آيات ما برايت آمد و تو فراموشش کردي، امروز فراموشت کرديم و خلاصه معنا اينکه کور محشور شدنت در امروز که هيچ چيز را نبيني، به جاي فراموش کردنت آيات ما را در دنيا است و هدايت‌نشدنت به هدايت ما در دنيا، مثل هدايت نشدنت به راه نجات در امروز است ،باز
کورشدگان و فراموش‌شدگان روز محشر (111)
به‌عبارت‌ديگراگر امروز کور محشورت‌کرديم، عينا به‌مانندآنچه دردنياکردي مجازاتت نموديم و اين همان معنايي است که آيه «وَ جَزاؤُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُها،» (40 / شوري) مانـــد آن تذکــر مي‌دهد. (1)

«وَ کُـنْتُمْ اَزْواجا ثَلَثَة،»
«در آن روز شما اصنــافــي ســه گــانـــه خــواهيــد بـــود.» (7 / واقعه)
1- الميـزان ج: 14 ص: 314.
(112) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
خطـاب در اين جملـه که مي‌فرمايـد: در آن روز شمـا اصنافــي سه گانــه خواهيــد بود به عمـوم بشر است.
«فَاَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ ما اَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ،» (8 / واقعه) اصحاب ميمنه اصحاب و دارندگان يمن و سعــادتنـــد و در مقــابـــل آنــان اصحـــاب مشئمـــه هستنـــد، کــه اصحاب و دارنـــدگان شقاوت و شئامتنـــد.
«وَالسّــابِقُــونَ السّابِقُـــونَ» (10 / واقعه)
در قرآن کريم آيه‌اي که صلاحيت تفسير سابقون اول را داشته باشد آيـــه شريفــه «فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مَنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَيْراتِ بِاِذْنِ اللّهِ،» (32 / فاطر) و آيه شريفه «وَ لِکُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلّيها فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ،» (148 / بقره) و آيه شريفه «اُولئِکَ يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ وَ هُمْ لَها سابِقُونَ» (61 / مؤمنون) است. که از اين آيات
اصناف سه‌گانه مردم در روز محشر (113)
به دست مي‌آيد مراد از سابقون، کساني هستند که در خيرات سبقت مي‌گيرند و قهرا وقتي به اعمال خير سبقت مي‌گيرند، به مغفرت و رحمتي هم که در ازاي آن اعمال هست سبقت گرفته‌اند. و لذا در آيه «سابِقُوا اِلي مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ وَ جَنَّةٍ،» (21 / حديد) به جاي امر به سبقت در اعمال خير، دستور فرموده: به مغفرت و جنت سبقت گيرند، پس سابقون به خيرات، سابقون به رحمت و مغفرتند، در آيه مورد بحث هم که مي‌فرمايد: «اَلسّابِقُونَ السّابِقُونَ» مراد از سابقون اول، سابقين به خيرات و مراد از سابقــون دوم سـابقين بـه اثر خيرات يعني مغفرت و رحمت است. (1)

1-الميـــــزان ج : 19 ص: 195.

(114) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

«اِنَّ الْاِنْسـانَ لِرَبِّــهِ لَكَنُـودٌ،»

«انسـان نسبت به پروردگارش كافر نعمت و نـاسپـاس اســت،» (6 / عاديات)

«وَ اِنَّـهُ عَـلي ذلِكَ لَشَهيـــدٌ،»

«و خـــود او نيـز بر ايـن ناسپاسي البتـــه گـــواهـــي خـواهـد داد،» (7 / عاديات)

وَ اِنَّهُ لِحُـبِّ الْخَيْــرِ لَشَديدٌ،»

«و هم او بر حـب مــال دنيـا سخت فريفتـــه و بخيـــل اســـت،» (8 / عاديات)

«اَفَـــلا يَعْلَـــمُ اِذا بُعْثِـــرَ مــا فِــــي الْقُبُــورِ، وَ حُصِّلَ ما فِـيالصُّـدوُرِ،»

«آيا نمي‌داندكه روزي براي جزاي نيك و بد اعمال از قبرها برانگيخته مي‌شود؟ و آنچه‌در دلها از نيك و بد پنهان است همه را پديدار مي‌سازد،» (9و10 / عاديات)

خروج از قبر و فاش شدن نهان انسان (115)

«اِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبيرٌ،»

«محققــا آن روز پــروردگــار بــر نيـــك و بــد كــردارشـــان كــامــلاً آگــاه هســت و بــه ثـــواب و عقـــابشــان مـــي‌رســانـــد.» (11 / عاديات)

وقتي آنچه بدن در قبرها هست از قبرها بيرون شود و نهفته‌هاي در باطن نفوس برمــلا گردد و معلوم شود در باطن كافرند يا مؤمن؟ مطيعند يا عاصي؟ در آن وقت خـــدا به وضـــع ايشان با خبـر است و بر معيــار باطــن نفــوس، جز ايشــان مي‌دهد.

«حُصِّـلَ مـا فِي الصُّـدوُرِ،» منظور از تحصيل آنچه در سينه‌ها است، جدا سازي صفاتــي است كه در باطــن نفــوس است، يعني صفــات ايمان از كفر و رسم نيكـوكاري از بدكاري، همچنـان كه در جاي ديگــر فرموده: «يَـوْمَ تُبْـلَي السَّـرائِر.» (1)

1-الميـــزان ج :20 ص : 591 .

(116) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

«وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمواتِ وَ مَنْ فِي الأَرْضِ اِلاّ مَنْ شاءَاللّهُ وَ كُلٌ اَتَوْهُ داخِرينَ،»
«روزي كــه در صــور، دمنــد و هر كه در آسمانهــا و در زميــن است وحشــت كنـد جز آنكه خدا بخواهد و همگي بـا تذلل به پيشگاه وي رو كنند.» (87 / نمل)
نفخ صور (دميدن در بوق) كنايه است از اعلام به جمعيت انبوهي چون لشكر، مطلبي
حال فزع كل موجودات (117)
را كه بايد همگي عملي كنند، مثل اينكه همگي در فلان روز و فلان ساعت حــاضر بـاشند و يـا حـركت كنند و يا امثال ايـن و كلمه فـزع به معنـاي آن گــرفتگـي و نفـرتي است كه از منظـره‌اي نفرت آور به انســان دست مي‌دهــد و فزع هــم از همـان جنس جزع است.
بعضي گفته‌اند: مراد از اين نفخ صور، نفخه دومي است كه با آن، روح به كالبدها دميده مي‌شود و همه براي فصل قضاء مبعوث مي‌گردند، مؤيد اين، جمله ذيل آيه است كه مي‌فرمايد: «وَ كُلٌ اَتَوْهُ داخِرينَ» ـ يعني «همگي با ذلت و خواري بدانجا مي‌آيند.» مراد حضورشان نزد خداي سبحان است.
و نيز مؤيد ديگر آن استثناي «مَنْ شاءَاللّهُ» ـ «هر كس را كه خدا بخواهد،» از حكم فزع است، كه بعد از آن جمله «وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ امِنُونَ،» (89 / نمل) را در باره نيكوكاران آورده و همين خــود دلالـت مي‌كند بر اينكـه فزع مذكور همان فزع در نفخه دوم است.
(118) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
بعضي ديگر گفته‌اند: مراد از آن، نفخه اول است كه با آن همه زندگان مي‌ميرند، به دليل اينكه در جاي ديگر فرموده: «وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمواتِ وَ مَنْ فِي الأَرْضِ اِلاّ مَنْ شاءَ اللّهُ ثُمَّ نُفِـخَ فيـهِ اُخْــري فَاِذاهُمْ قيامٌ يَنْظُرُونَ،» (68 / زمر) چون صعقه، در اين آيه همان فزع در آن آيه است، كه در هر دو آيه، نتيجه نفخه اولي گرفته شده و بنابراين، مراد از جمله «وَ كُلٌ اَتَوْهُ داخِرينَ،» رجوعشان به سوي خدا به سبب مردن مي‌باشد. و بعيد نيست كه مراد نفخ در صور، در اين صورت مطلق نفخ باشد، چه آن نفخي كه با آن مي‌ميرند و يا آن نفخي كه با آن زنده مي‌شوند، براي اينكه، نفخه هر چه باشد از مختصات قيامت است و اينكه بعضي در فزع و بعضي در ايمني هستند و نيز كوهها به راه مي‌افتند، همه از خواص نفخه اول باشد و اينكه مردم با خواري نزد خدا مي‌شوند، از خواص نفخه دوم باشد، كه بنابراين احتمال، اشكالي كه چه بسا ممكن

است بر هر دو وجه سابق بشود دفع مي‌گردد.
حال فزع كل موجودات (119)
خداي تعالي از حكم فزع عمومي كه شامل همه موجودات آسمانها و زمين است جمعي از بندگــان خود را استثناء كـرده است.
و ظاهرا مرادازجمله «وَ كُلٌّ اَتَوْهُ داخِرينَ،» رجوع تمامي موجودات عاقل در آسمانها و زمين است، حتي آنهايي كه از حكم فزع استثناء شده‌اند، چه آنها و چه اينها، همه نزد پروردگار متعال حاضر مي‌شوند. و آيه شريفه «... فَاِنَّهُمْ لَمُحْضَرونَ، اِلاّ عِبادَ اللّهِ الْمُخْلَصينَ،» (127 و 128/صافات) هم با اين‌گفتار ما منافات‌ندارد و نمي‌خواهدغير اين رابگويد، چون مراداز حضور درآن، مطلق حضور و رجوع به‌خدا نيست، بلكه مراد از آن حضور در موقف حساب و سؤال است، ممكن است همه به سوي خدا برگردند و حتي استثنا شدگان نيز برگردند و نيز بندگان مخلص خدا برگردند وليكن بندگان مخلص در
(120) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
موطن جمع حاضر نشوند، نه اينكه بعث و رجوع نداشته باشند، پس آيات قيامت نص صريحنــد بر اينكه بعـث شامل همه خلائـق مي‌شود و احــدي از آن مستثنــا نيســت.
و اگر دخور (1) و لذت‌را به‌اولياي‌خداي‌تعالي هم‌نسبت‌داده، منافاتي‌باعزت آنان نزد خداندارد،چون‌عزت و غناي‌بنده‌نزدخداذلت‌وفقر اواست درنزدخودش، بله‌ذلت دشمنان خدا در قبال عزت‌كاذبه‌اي‌كه براي خود قائل‌بودند، ذلت واقعي و خواري حقيقي‌است. (2)

1- دخور به معناي خوار شدن است. فرهنگ لغت المنجد .
2-الميـــــزان ج: 15 ص: 573 .
موقفي از پنجاه مواقف روز قيامت (121)
«يُدَبِّرُ الْاَمْرَ مِنَ السَّماءِ اِلَي الاْرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ اِلَيْهِ في يَوْمٍ كانَ مِقْدارُهُ اَلْفَ سَنَةٍ مِمّـا تَعُـدُّونَ،»
«ازآسمان‌گرفته تا زمين تدبير هر كار را مي‌كند، آنگاه در روزي كه اندازه‌اش هزار سال از آنهاست كه شما مي‌شماريد، همه چيز به سوي او بالا مي‌رود.» (5 / سجده)
«في يَوْمٍ كانَ مِقْدارُهُ اَلْفَ سَنَةٍ مِمّا تَعُـدُّونَ.» معنايش اين است كه خداي تعالي تدبير مذكور را در ظرفي انجام مي‌دهد كه اگر با مقدار حركت و حوادث زميني تطبيق شود با هزار سال از سالهايي كه شما ساكنان زمين مي‌شماريد برابر مي‌گردد، چون مسلم اســت كه روز، شب، ماه و سالــي كه ما مي‌شماريــم بيشتر از عمــر خود زمين نيست.
(122) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
و چون مراد از سماي عالم، قربب و حضور است و اين عالم از حيطه زمان بيرون است، ناگزير مراد از آن، ظرفي خواهد بود كه اگر با مقدار حركت و حوادث زميني تطبيق شود هزار سال از سالهايي كه ما مي‌شماريم خواهد شد.
و اما اينكه اين مقدار آيا مقدار نزول و مكث و عروج است يا مقدار نزول و عروج رويهم است، بدون مكث و يا مقدار هر يك از اين دو است و يا تنها مقـدار خود عروج است، البته بنابر اينكه كلمه «في يَوْم» قيد باشد براي «يَعْرُجُ اِلَيْهِ» به تنهايي، احتمالاتي اســت كه آيه «تَعْرُجُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ اِلَيْهِ في يَوْمٍ كَانِ مِقْدَارُهُ خَمْسينَ اَلْفَ سَنَةٍ،» مؤيد احتمــال اخير اســت، چون مدت مذكــور را تنهــا مدت عــروج معرفــي مي‌كنـد.
آنگاه بنابر فرضي كه ظرف هزار سال قيد عروج باشد، آيا منظور از عروج، مطلق عروج حوادث به سوي خدا است، يا تنها عروج آنها در روز قيامت است و مقدار هزار
موقفي از پنجاه مواقف روز قيامت (123)
سال هم طول مدت قيامت است و اگر در آيه سوره معارج مقدار آن را پنجاه هزار سال خوانده، چون مربوط به كفار است، تا به خاطر كفرشان مشقت بيشتري بكشند، ممكن هم هست بگوييم مقدار هزار سال مربوط به يكي از مواقف روز قيامت است و مقدار پنجاه هزار سال مقدار و طول مدت پنجاه موقف است.

ازاين‌هم‌كه‌بگذريم احتمالات‌ديگري درخصوص هزارسال‌است،كه آياتحديدي است حقيقي و يا مراد صرف زيادجلوه‌دادن مدت‌است، همچنان‌كه درآيه «يَوَدُّاَحَدُهُمْلَوْ يُعَمَّرُ اَلْفَ سَنَةٍ،» (96 / بقره) نيز منظور همين است، يعني مي‌خواهد بفرمايد دوست مي‌دارند بسيار زياد عمر كنند، نه خصوص عدد هزار، ليكن اين احتمال از سيـاق آيـه بعيد است.

به طوري كه ملاحظه فرموديد آيه شريفه احتمالهاي زيادي را تحمل مي‌كند و با همه آنها مي‌سازد و «ليكن از همه آنها نزديك‌تر به ذهن اين است كه كلمه "في يَوْمٍ"

(124) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

قيد باشد براي "ثُمَّ يَعْرُجُ اِلَيْهِ" و مراد از روز عروج امر، يكي از پنجاه موقف از مواقف روز قيامــت باشــد و خــدا داناتـــر اســـت!» (1)

«لا اُقْسِــــمُ بِيَـــــوْمِ الْقِيــامَــــةِ،»
«قسم به روز قيامت،» (1 / قيامت)
«وَ لا اُقْسِـمُ بِالنَّفْـسِ اللَّــوّامَــــةِ،»
1-الميــزان ج: 16 ص: 371 .
قيامت در سوره قيامت (125)
«و قسم به‌نفس بسيار ملامت‌كننده،» (2/قيامت)
«اَيَحْسَــبُ الاِْنْســانُ اَلَّــنْ نَجْمَــعَ عِظامَــــهُ،»
«آيا آدمي پندارد كه ما ديگر ابدا استخوانهاي پـوسيده او را باز جمـع نمـي‌كنيم؟» (3 / قيامت)
«بَلــي قادِريــنَ عَلـي اَنْ نُسَــــوِّيَ بَنـانَــــهُ،»
«بلــي مـا قــادريـم كــه ســر انگشتـان او را هـم درست گردانيم.» (4 / قيامت)
بيان اين سوره پيرامون مسأله قيامت كبري دور مي‌زند، نخست از وقوع روز قيامت خبر مي‌دهد و در مرحله دوم آن روز را يكبار با ذكر چند نشانه و بار ديگر با اجمالي از سرگذشت انسان در آن روز توصيف مي‌كند و خبر مي‌دهد كه اولين قدم در سير به
(126) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
سوي قيامت مرگ است و در مرحله سوم سوره را با استدلال بر قدرت خداي تعالي بر اعــاده عالــم ختــم نموده، اثبــات مي‌كند همانطــور كه خداي تعالــي بر خلقت نخستين عالم قادر بود همچنيــن بر خلقـت بار دوم آن، كه همان قيامت است قادر است.
«لا اُقْسِــمُ بِيَــوْمِ الْقِيامَةِ،» سوگنــد در ايــن آيـه سـوگنــد بــه قيـامــت اســت.
«وَ لا اُقْسِمُ بِالنَّفْسِاللَّوّامَةِ،» اين جمله سوگند دوم است و منظور از نفس لوامه نفس مؤمن است، كه همواره در دنيا او را به خاطر گناهانش و سرپيچي از اطاعت خدا ملامت مي‌كند و در روز قيامت سودش مي‌رساند. بعضي گفته‌اند: منظور از نفس لوامه جان آدمي است، چه انسان مؤمن صالح و چه انسان كافر فاجر، براي اينكه هر دوي اين جانها آدمي را در قيامت ملامت مي‌كنند، نفس كافر، كافر را ملامت مي‌كند، به خاطر كفر و فجورش و نفس مؤمن، مؤمن را ملامت
قيامت در سوره قيامت (127)
مي‌كنــد، به خاطر كمــي اطاعتش و اينكــه در صـدد بر نيامـد خيري بيشتر كسب كند.

بعضي گفته‌اند: مراد از نفس لوامه تنها نفس كافر است كــه در قيامت او را به خاطر كفر و معصيتي كه در دنيا مرتكب شده ملامت مي‌كند، همچنـان كه فرمود: «وَ اَسَــرُّوا النَّـدامَــةَ لَمّـا رَأَوُا الْعَــذابَ.» (33 / سبأ)

در جاي ديگـر در عظمــت بعــث فرمــوده: «... ثَقُلَتْ فِي‌السَّمواتِ وَالاْرْضِ لا تَأْتيكُمْ اِلاّ بَغْتَةً...» (187 / اعراف) و نيز فرموده: «إِنَّ السّاعَةَ اتِيَةٌ اَكادُ اُخْفيها لِتُجْزي كُلُّ نَفْسٍ بِما تَسْعــي،» (15 / طه) و نيز فرموده: «عَـمَّ يَتَساءَلُـونَ عَنِ النَّبَأِ الْعَظيمِ.» (1 و 2 / نبأ)

«اَيَحْسَبُ الاِنْســانُ اَلَّنْ نَجْمَــعَ عِظامَــهُ،» يعني انسان گمان كرده ما استخوان‌هايش را جمع نمي‌كنيـم؟

«بَلي قادِرينَ عَلي اَنْ نُسَوِّيَ بَنـانَهُ،» آري ما آن استخوان‌ها را جمع مي‌كنيم، در

(128) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

حالــي كــه قادريــم حتــي انگشتــان او را بــه همــان صورتــي كه بر حســب خلقــت اول داشـت دوبــاره صــورتگــري كنيــم. تسويــه بنــان صورتگــري آن به همـين صورتي است كه مي‌بينيم.

اگر از بين اعضاي بدن خصوص انگشتان را ذكر كرد - شايد - براي اين بوده كه به خلقــت عجيــب آن كه به صورت‌هاي مختلـف و خصوصيات تركيــب و عدد درآمــده و فــوايــد بسيــاري كــه بشمــار نمــي‌آيــد بر آن مترتــب مي‌شــود، اشــاره كنــد.

مي‌دهد، مي‌ستاند، قبض و بسط مي‌كند و ساير حركات لطيف و اعمال دقيق و صنايعي ظريف دارد، كه با همانها انسان از ساير حيوانات ممتاز مي‌شود، علاوه بر شكلهــاي گوناگون و خطوطــي كه به طور دايــم اسرارش براي انسان كشف مي‌شود.

«بَلْ يُريدُالاِنْسانُ لِيَفْجُرَ اَمامَهُ ـ بلكـه انسان مي‌خواهد مادام‌العمر گناه كند،»(5/قيامت)

قيامت در سوره قيامت (129)

منظــور از اينكــه فرمود: انسان، فجور امام خود را مي‌خواهــد، اين است كه مي‌خواهد در آينــده عمــرش جلوش شكافته و بــاز باشد و هر فجــوري خواسـت مرتكب شود.

مي‌فرمايد: نه، او گمان نمي‌كند كه ما استخوانهايش را جمع نمي‌كنيم، بلكه مي‌خواهد مسأله بعث را تكذيب كند تا به اين وسيله پيش روي خود را در مدت عمرش باز كند، چون وقتي بعث و قيامتي نباشد، انسان چه داعي دارد با قيد و بند تقوي و ايمان دست و پاي خـود را ببندد.

«اِنَّ الَّـذيـــنَ اَجْــرَمُـــوا كـانُـــوا مِـنَ الَّــذيـنَ امَنُــوا يَضْحَكُـــونَ،»
«امروز مجرمين همواره به كساني كه ايمان آورده‌اند مي‌خندند،» (29 / مطففين)

(130) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

«وَ اِذا مَــــــرُّوا بِهِـــمْ يَتَغــامَـــزوُنَ،»
«و وقتـي به آنان برمي‌خورنــد با اشاره چشــم به استهزاي ايشــان مي‌پردازنــد،»
(30/مطففين)
«وَ اِذَا انْقَلَبُـوا اِلي اَهْلِهِمُ انْقَلَبُـوا فَكِهيـنَ،»
«و چــون به همفكران خود مـي‌رسند خـوشحـالانه برمي‌خورند،» (31 / مطففين)
«وَاِذا رَأَوْهُـمْ قـالُوا اِنَّ هـؤُلاءِ لَضـالُّون،»
«و چــون به مؤمنيــن برمي‌خوردنــد به يكديگـر مي‌گـوينــد اينهـا گمـراهانند،» (32 / مطففين)
«وَ مــا أُرْسِلـُوا عَلَيْــهِمْ حــافِـظيـــنَ،»
«و خداي تعالي اين مجرمين را نگهبان و مسؤول مؤمنين نكرده،»(33 / مطففين)

روزي‌كه مؤمنين، استهزاگران را نظاره مي‌كنند! (131)

«فَالْيَوْمَ‌الَّذينَ امَنُوا مِنَ‌الْكُفّارِ يَضْحَكُونَ،»
«و چون در دنيا چنين بودند امـروز مؤمنيـن به كفار مي‌خندند،» (34 / مطففين)
«عَلَــي الْأرائِــكِ يَنْظُــروُنَ، هَلْ ثُـوِّبَ الْكُفّــــارُ مــا كـانُـــوا يَفْعَلُـــونَ،»
«و بر اريكه‌هاي خود تكيه زده تماشا مي‌كنند، ببينند آيا كفار در برابر كرده‌هايشان چـه جزايـــي مي‌بيننـــد!» (35 / مطففين)

از سياق آيات چنين به دست مي‌آيد كه: مراد از جمله آنان كه ايمان آوردند همان ابرار باشند، كه در اين آيات مورد گفتارند و اگر اينطور تعبير كرد براي اين بود كه بفهماند علت خنديدن كفــار به ابــرار و استهــزاء كردن آنــان تنها ايمــان آنــان بود.

همچنان‌كه تعبيرازكفار به‌جمله آنانكه جرم‌مي‌كردند براي اين بوده كه بفهماند علت

(132) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

مسخره‌كردن‌كفارمسلمانان‌ابرار رااين‌بودكه‌مجرم‌بودند. «فَالْيَوْمَ‌الَّذينَ امَنُوا مِنَ‌الْكُفّارِ يَضْحَكُونَ،» منظور از يوم روز جزا است و مي‌فرمايد:

امروز كساني كه ايمان آوردند به كفار مي‌خندنـــد، نه اينكه كفـــار به مؤمنيـن بخندنـد همچنين كه در دنيا مي‌خنديدند.
«عَلَي الْأرائِكِ يَنْظُرُونَ هَـلْ ثُـوِّبَ الْكُفّـارُ مـا كـانُـوا يَفْعَلُـــونَ،» آنهايي كه ايمان آوردند بر بالاي تخت‌هايي در حجله قرار دارند و به كيفر كفار تماشا مي‌كنند، كيفــري كه به جرم افعــال نكوهيده بدان مبتلا شدند، كه يكي از آن افعال مسخره كردن و خنديدن به مؤمنيـــن بود و به اين اكتفاء ننموده وقتي نزد هم فكران خود بر مي‌گشتند خوشحالي مي‌كردند كه من چنين و چنان كردم و تازه مؤمنين را گمراه مي‌خواندند. (1)

1-الميزان ج: 20 ص: 395.

روزي‌كه مؤمنين، استهزاگران را نظاره مي‌كنند! (133)

«فَـــاِذا نُفِخَ فِـي الصُّـــورِ فَـــلا اَنْسابَ بَيْنَـــهُمْ يَـوْمَئِـذٍ وَ لا يَتَســـاءَلُـــونَ،» «پس آنگـــاه كـــه نفخـــه صـور قيـامت دميـد ديگـر نسبـت و خـــويشـــي در ميـــانشـــان نمانـد و كسـي از كـس ديگـر حـــال نپـرســـــد.» (101 / مؤمنون)

مرادازاين نفخه، نفخه دوم صوراست كه در آن همه مردگان زنده مي‌شوند، نه نفخه اول كه زندگان در آن مي‌ميرند، همچنان كه بعضي پنداشته‌اند، چون نبودن انساب و پرســـش و سنگيني ميزان و سبكـــي آن و ساير جزئيـــات همه از آثـار نفخه دوم است.

(134) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

و در جمله «فَلا اَنْسابَ بَيْنَهُمْ،» آثار انساب را با نفي اصل آن نفي كرده، نه اينكه واقعادر آن روز انساب نباشد، زيرا انساب چيزي نيست كه به كلي از بين برود، بلكه مراد اين است كه در آن روز انساب خاصيتي ندارد، چون در دنيا كه انساب محفوظ و معتبر است، به خاطر حوائج دنيوي است. و زندگي اجتماعي دنيا است كه ما را ناگزير مي‌سازد تا خانواده و اجتماعي تأسيس كنيم. و وقتي اين كار را كرديم، باز مجبور مي‌شويم عواطف طرفيني و تعاون و تعاضد و ساير اسباب را كه مايه دوام حيات دنيـــوي است معتبر بشماريم آن كه فرزنـــد خانواده اســـت به وظايفي ملتزم مي‌شود و آن كـــه پـــدر و يـا مـــادر خـــانـواده اســـت بـــه وظـايفـي ديگـــر ملتـــزم مي‌گـــردد.

ولي روز قيامت ظرف پاداش عمل است، ديگر نه فعلي هست، نه التزام به فعلي. و در آن ظرف همه اسباب كه يكي از آنها انساب است از كار مي‌افتد و ديگر انساب اثر و

قطع ارتباط افراد و خانواده و نسب در روز قيامت (135)

خاصيتي ندارد.

«وَ لا يَتَساءَلُونَ،» (101 / مؤمنون) در اين جمله روشن‌ترين آثار انساب را يادآور شده و آن احوال پرسي ميان دو نفر است كه با هم نسبت دارند، چون در دنيا به خاطر احتياجي‌كه در جلب‌منافع و رفع مضار به يكديگر داشتند، وقتي به هم مي‌رسيدند احوال يكديگر رامي‌پرسيدند، ولي‌امروزكه روزقيامت‌است‌ديگركسي‌احوال‌كسي‌را نمي‌پرسد.

خواهي‌گفت: اين‌معنا با آيات‌ديگركه‌تسائل (1) را اثبات‌مي‌كند منافات‌دارد،مانند: آيه «فَاَقْبَلَ‌بَعْضُهُمْ‌عَليبَعْضٍ يَتَساءَلُونَ،»(50/ صافات)درپاسخ‌مي‌گوييم:نه، منافات ندارد، زيرااين‌آيه‌مربوط‌به‌تسائل‌اهل‌بهشت‌بعدازورودبه‌بهشت

وتسائل‌اهل‌جهنم‌بعداز ورود
1- تسائل به معناي احوال‌پرسي ميان دو نفر است.
(136) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
به جهنم است و آيه مورد بحث مربوط به تسائل در پاي حساب و حكم است و تسائل اهـــل‌محشـــر را در آن هنگـــام نفي مي‌كند. (1)

«وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَ ما يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِاللّهِ فَيَقُولُ ءَاَنْتُمْ اَضْلَلْتُمْ عِبادي هـؤُلاءِ اَمْ هُــمْ ضَلّــواالسَّبيــلَ،»
«و اين وعده در روزي وفا مي‌شود كه مشركين را با آنچه سواي خدا مي‌پرستند
1-الميزان ج: 15 ص: 98.
روزي كه بت و بت‌پرست با هم محشور مي‌شوند (137)
محشورشــان كنــد و گويــد شمــا ايــن بندگــان را گمــراه كرديد يا خودشان راه را گــم كــردند؟» (17 / فرقان)
«قالُــوا سُبْحانَـكَ مــا كــانَ يَنْبَــغي لَنــا اَنْ نَتَّخِــذَ مِــنْ دُونِــكَمِــنْ اَوْلِيــاءَ وَ لكِـنْ مَتَّـعْتَـهُـمْ وَ اباءَهُـمْ حَتّي نَسُـوا الذِّكْـرَ وَ كانُـوا قَوْما بُورا،»
«گويند تقديس تو مــي‌كنيم مـا را سـزاوار نبـود كـه جـز تـومعبود، اوليائي بگيريــم ولي تو ايشان و پدرانشان را نعمت دادي و در نتيجه مستي نعمت ياد تــو را فـرامـــوش كـردنـــد و گـروهــي هـلاكــت زده شـدنــد.» (18 / فرقان)
مراد از آنچه مي‌پرستند ملائكه و معبودهاي بشري و بتها است و سؤال از اين معبودهاست كه گويد: آيا شما اين بندگان را گمراه كرديد يا خودشان راه را گم كردند؟
(138) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
و اين در حالي است كه با پرستش كنندگان خود با هم درپيشگاه خدا محشور شده و براي پاسخگوئي در محشر ايستاده‌اند.
«قالُــوا سُبْحانَــكَ ما كــانَ يَنْبَغــي لَنا اَنْ نَتَّخِـذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ اَوْلِياءَ... قَوْما بُورا،»
اين پاسخ معبودهاي كفار از سؤال خداي تعالي است، كه فرمود: آيا شما اين بندگان مرا گمراه‌كرديد؟ و پاسخ خودرا با تسبيح‌خدا آغاز كردند و اين از ادب عبوديت است كه هرجا گفتگو از شرك و يا هر جا كه به وجهي بويي از شرك مي‌آيد خدا از آن تنزيه شود.
و معناي اينكه گفتند: براي ما سزاوار نبود كه غير از تو اوليايي بگيريم اين است كه اين كار صحيح و عقلايي نبود، كه پرستش را از تو به غير توتعدي دهيم و غير از تو اوليايي بگيريم، چيزي كه هست اين مشركين خودشان نام خدايي بر سر ما نهاده و پرستيدند.
روزي كه بت و بت‌پرست با هم محشور مي‌شوند (139)
بعد از آنكه معبودها كه مورد سؤال از علت ضلالت مشركين قرار گرفته بودند، اين نسبت را از خود دفع كردند، در جمله مورد بحث شروع كردند به

اسناد آن به خود كفار، البته با بيان سببي كه باعث اضلال آنها شد و آن عبارت است از اينكه اصولاً مشركين مردمي فاسد و هالك بودند و تو اي خدا ايشان و پدرانشان را از امتعه دنيا و نعمتهاي آن برخوردار كردي و اين امتحان و ابتلاء به درازا كشيد، در نتيجه سرگرم به همان تمتعات شده ياد تو را كه فرستادگانت همه دم از آن مي‌زدند فراموش كردند و نتيجه‌اش اين شد كه از توحيد به شرك گراييدند.

«فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ بِما تَقُولُونَ فَما تَسْتَطيعُونَ صَرْفا وَ لا نَصْرا... .» (19 / فرقان) كلامي است از خداي تعالي كه به مشركين كه معبودهايتان شما را در آنچه به آنها نسبت مي‌داديد تكذيب نموده و الوهيت و ولايت را از خود نفي كردند، ديگر شما اي بت‌پرستان چه مي‌توانيد بكنيد و چگونه مي‌توانيد عذاب را از خود دور سازيد؟ چون نه عبادت كردنتان معبودهارا، به‌دردتان‌مي‌خورد و نه به‌وسيله‌آنها مي‌توانيد خود را ياري كنيد.

(140) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

و اينكه‌فرموده: «وَ مَنْ يَظْلِمْ مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذابا كَبيرا،» (19/فرقان) مراد از ظلم، مطلق ظلم و معصيت‌است، هرچندكه موردآيات سابق‌خصوص‌ظلم‌به‌معناي‌شرك‌است. جمله «مَنْ يَظْلِمْ مِنْكُمْ...،» از قبيل وضع قانون عمومي در جاي حكم خاص است و نكته آن، اشاره به اين است كه حكم الهي نافذ و جاري است و هيچ كس نيست كه مانع آن باشد يا آن را تأخير بيندازد، گويا فرموده: و چون معبودهايتان شما را تكذيب كنند و نتوانند بلاگردان و يا يار شماباشند، پس حكم عمومي با نفوذ و جرياني كه دارد كسي نمي‌تواند جلوگيـر و تأخيراندازنـده آن شود، پس شما به طور قطع چشنده عذاب خواهيد بود. (1)

1-الميزان ج: 15 ص: 262 .

روزي كه بت و بت‌پرست با هم محشور مي‌شوند (141)

«وَ يَــوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَميعا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذينَ اَشْرَكُوآا اَيْنَ شُرَكآؤُكُـــمُ الَّذيــنَ كُنْتُـمْ تَـزْعُمُـونَ، ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ اِلاّ اَنْ قالُـوا وَ اللّـهِ رَبِّنا ما كُنّا مُشْرِكينَ،»

«و روزي كه همگي آنها را محشور مي‌كنيم، به كساني كه شرك ورزيدند مي‌گوييم: كجايند آن شركائي كه براي ما مي‌پنداشتيد، آن وقت است كه عذري ندارندمگر اينكه بگويند به خـدا، كه پروردگار ما است سوگند، ما مشرك نبوديم،» (22 / انعام)

(142) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

«اُنْظُـرْ كَيْـفَ كَذَبُــوا عَلــيآ اَنْفُسِهِــمْ وَ ضَــلَّ عَنْهُــمْ ما كانُــوا يَفْتَــرُونَ،»

«اي محمد ببين چگونه به خود دروغ مي‌بندند و چطور از شركائي كه براي خدا ساخته بودند، عين و اثري نمي‌يابند.» (23 / انعام)

عنايــت كلام در اين آيه تنهــا در كلمــه «جَميعا» اســت، زيرا اين كلمه است كه دلالــت مي‌كنــد بــر اينكــه علم و قــدرت پروردگــار از احــدي از آنــان تخلــف نكــرده و محيــط بر همــه آنــان اســت و به زودي همه‌شــان را به حســاب درآورده و محشــورشــان كــرده، احــدي را از قلــم نمــي‌انـــدازد.

خداوند بزودي آنان را محشور كرده و از شركائي كه براي خدا قائل بودند، سراغ مي‌گيــرد و چــون شركائــي بــراي پروردگــار نمي‌يابنــد تا حاضــر سازنـــد، لذا شرك خودرا انكاركرده و به دروغ به خدا سوگند مي‌خورند.

حشر جمعي مشركين و خدايان دروغين (143)

و اما اينكه چطور در قيامت آلهه دروغي خود را نمي‌يابند؟ براي اين است كه روز قيامـت روزي است كه بر هر كس عيــان مي‌شود كه امــر و ملك و قوت همگــي از آن خـــدا اســـت و بـــس! (1)

«يا اَيُّهَا النّاسُ اتَّقُـوا رَبَّكُمْ وَاخْشَوْا يَوْما لا يَجْزي والِدٌ عَنْ وَلَدِه وَ لا مَوْلُودٌ
1-الميزان ج: 7 ص: 68.
(144) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
هُوَ جازٍ عَنْ والِـدِه شَيْئـا اِنَّ وَعْـدَ اللّهِ حَـقٌّ فَـلا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيوةُ الدُّنْيا وَ لا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللّهِ الْغَرُورُ»
«اي مردم! از پروردگارتان بترسيد و از روزي كه پدر براي فرزندش كاري نسازد و فرزند به هيچ وجه كار ساز پدر خود نشود، بيمناك باشيد، كه وعده خدا حق است، زندگي اين دنيا فريبتان ندهد و شيطان فريبنده، در كار خدا به فريبتان نكشد.» (33 / لقمان)
در اين آيه شريفه در بياني عمومي همه را مخاطب قرار داده و به سوي تقوي دعوت و از روز قيامت انذار مي‌كند، قيامتي كه هيچ بي نياز كننده‌اي نيست، كه آدمي را بي نياز كند، مگر ايمان و تقوي:
- اي انسانها بپرهيزيد از پروردگارتان و او خداي سبحان است و بترسيد روزي را
روز بي‌يار و ياور (145)
و آن روز قيامت است، كه «لا يَجْزي» كفايت نمي‌كند پدري از فرزندش و نه مولودي كفايت كننده و بي نياز كننده است چيزي را از والد خويش، كه وعده خدا به آمدن قيامت حق است، يعني ثابت است و تخلف‌ناپذير، «فَـلا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيوةُ الدُّنْيا» پس زنهار، كه زندگـــي دنيـــا بـــا زينـــت فريبنـــده خـــود شمـــا را بفريبد، «وَ لا يَغُرَّنَّكُم بِاللّهِ الْغَرُورُ،» و بطـــور كلي بهوش باشيـــد، كه هيچ فريبنده‌اي چه از شؤون زندگي باشد و چه خصوص شيطان شما را گول نزند. (1)

1-الميـــــــزان ج: 16 ص: 356 .

«.... وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَـــرْءِ وَ قَلْبِــه وَ اَنَّــهُ اِلَيْــهِ تُحْشَــرُونَ،»

«.... و بدانيــد كه خدا حائل مي‌شود ميان مرد و دل او و اينكه به سوي او محشور مي‌شويد!» (24 / انفال)

در لســان قــرآن مجيــد قلــب همــان جــان آدمــي اســت كــه بــا قــوا و عــواطــف باطنيــه‌اي كــه مجهــز اســت بــه كارهــاي حياتــي خــود مــي‌پــردازد.

خداي تعالي ميان انسان و جزء جزء وجودش و تمامي توابعش حائل است، بين او و قلبش، بين او و گوشش، بين او و چشمش، بين او و بدنش و بين او و جانش و در آنها هم بنحو ايجاد تصرف مي‌كند و هم بنحو مالك قرار دادن انسان، كه هر مقدار از آن را بهر

نحــوي كه بخواهــد به سود انســان تمليـك مي‌كند و هر مقدار را كه نخواهد نمي‌كند.

به‌همين‌جهت‌درآيه‌موردبحث جمله‌بالا را باجمله:«وَ اَنَّهُ اِلَيْهِ تُحْشَرُونَ،»(24/ انفال) ختم كرده، چون حشر و بعث نشئه‌اي است كه در آن نشئه براي هر كسي آشكار مي‌شود كه مالك حقيقي خدا است و حقيقت ملك تنها از آن او است و بس و شريكي براي او نيست و در آن نشئه ملك‌هاي صوري و سلطنت‌هاي پوچ ظاهري باطل مي‌شود و تنها ملــك او بـاقـي مي‌مـانـد، هم چنان كـه فرموده: «لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلّهِ الْواحِدِ الْقَهّارِ،» (16 / مؤمن) و نيز فرموده: «يَوْمَ لا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئا وَ الاْمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلّهِ!»

پس گويا آيه مورد بحث مي‌خواهد بفرمايد: بدانيد كـه خـدا مـالك حقيقي شمـا و دلهـاي شمـا است و او از هـر چيـز بـه شمـا نزديك‌تـر است و شمـا بـه زودي بـه سـويـش بـاز مي‌گـرديــد و بـرايتـان معلـوم مي‌شــود كه چگونــه مالــك حقيقي

شمــا است و چطـور بر شما مسلط اسـت و هيچ چيز شمـا را از او بــي‌نياز نمي‌كند. (1)

«وَ اَنْ اَقيـمُـــوا الصَّلــوةَ وَ اتَّقُـــوهُ وَ هُـــوَ الَّـــذي اِلَيْـــهِ تُحْشَـــرُونَ،»
«و كه به پاي داريد نماز را و از خدا بترسيد و او خدائي است كه به سويش محشور مي‌شويد.» (72 / انعام)
«وَ هُوَالَّذي خَلَقَ‌السَّمواتِ وَالاَْرْضَ بِالْحَقِّ وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ‌الْحَقُّ
1-الميـــــــــــزان ج: 9 ص: 58 .

وَ لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهدَةِ وَ هُوَ الْحَكيمُ الْخَبيرُ،»
«و آن خدائي است كه خلق كرد آسمانها و زمين را به حق و ياد كن روز قيامت را روزي كه چون بخواهد ايجاد بفرمايد مي‌گويد باش پس مي‌باشد، راست و درست گفتار خدا است و از بــراي خدا است پادشاهي، روزي كه دميده مي‌شود در صور، او دانـاي نهـان و آشكــار اسـت و او اسـت محكـــم كـار و آگـاه!» (73 / انعام)
خداي تعالي اگر عالم را آفريد به خاطر منظوري است كه داشت و آن منظور بازگشت مردم است به سوي او و به همين منظور روز بازگشت را به وجود خواهد آورد و خواهد فرمود: «كُن!» و چون قول او حق است پس چنين روزي خواهد آمد و در آن روز براي همه معلوم خواهد شد كه ملك و سلطنت براي او است و غير او هيچ كسي

سلطنــت بـر چيـزي نـدارد.
اگر از ميان همه اوصاف و خصوصيات قيامت تنها مسأله نفخ صور را ذكر كرد براي اشاره كردن به خصوصيتي بود كه مناسب با مقام است و آن مسأله كيفيت احضار عام است كه جمله: «وَ هُوَ الَّذي اِلَيْهِ‌تُحْشَرُونَ،» آن را بيان مي‌كند، زيرا كه حشر يعني با اجبار مردم را اخراج كردن و در جائي جمع نمودن، كه نفخ در صور هم همين معنا را مي‌رساند، زيرا موقعي شيپور مي‌زنند كه بخواهند افراد لشكر را براي امر مهمي بسيج‌كنند، در قيامت نيز درصور دميده‌مي‌شود و مردم‌ازقبرها بيرون آمده براي حضور در محكمه الهي به عرصه محشر در مي‌آيند:
«وَ نُفِـخَ فِي الصُّورِ فَاِذا هُمْ مِنَ الاَْجْداثِ اِلي رَبِّهِمْ يَنْسِلــُونَ...،» (51 / يس)

«اِنْ كانَتْ اِلاّ صَيْحَــةً واحِدَةً فَاِذاهُــمْ جَميـعٌ لَدَيْنا مُحْضَرُونْ،» (53 / يس)
«فَالْيَوْمَ لا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئا وَ لا تُجْزَوْنَ اِلاّ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،» (54 / يس) (1)

«هُوَ الَّــذي جَعَلَ لَكُــمُ الاْرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا في مَناكِبِها وَ كُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَ اِلَيْــهِ النُّشُورُ،»
«اواست آن‌كسي‌كه زمين‌را براي‌شما رام‌كرده پس در اقطار آن آمد و شد كنيد و از
1- الميزان ج: 7 ص:208 .

رزق‌آن بخوريد و بدانيدكه زنده شدن بار ديگر شما به‌سوي او است.» (15/ملك)
كلمه نشور به معناي احياي مردگان بعد از مردن است و اصل اين كلمه به معناي نشــر طومــار و جامــه، يعني گشــودن آن بعد از جمــع كردن و پيچيــدن آن اســت.
مي‌فرمايد: خداي تعالي آن كسي است كه زمين را منقاد و رام شما كرد، تا بتوانيد بر پشت آن قراربگيريد و از اين قطعه به آن قطعه‌اش برويد و از رزقش كه او برايتان مقدر فرموده بخوريد و به انواع مختلفي براي به دست آوردن آن رزق در زمين تصرف كنيد.
«وَ اِلَيْهِ النُّشُـورُ،» يعني طومار زندگي مردگان كه با مرگ پيچيده شده، دوباره در قيامت در محضر او باز مي‌شود. مردگان را از زمين در مي‌آورد و براي حساب و سپس جزا زنده مي‌كند، پس به همين دليل رب و مدبر امر زندگي دنيايتان او است، كه در زمين جـايگـزينتـان نمـود و بـه راه و روش زنـدگـي در آن هـدايتتـان كـرد و نيـز حكـومت

بــر شمـــا در ميـرانـدن و زنـــده كـردن و حسـاب و جــزاء بـــراي او اســـت. (1)
1-الميزان ج: 19 ص: 598 .

قسمت چهـارم: وضعیـت زنــده شـدگـان

در روايــات اسلامــي، در كتاب احتجــاج، در ضمـن احتجـاج امـام صادق عليه‌السلام آمده كـه: سائــل پرسيد: آيا روح آدمـي بعــد از بيــرون شدن از قالبش متلاشي مي‌شــود و يـــا همچنــان بـاقـي مــي‌مـانـد؟
امام عليه‌السلام فرمود: نه، بلكه تا روزي كه در صور دميده شود باقي مي‌ماند و بعد از آنكه در صور دميده شد، همه چيز باطل و فاني مي‌شود، ديگر نه حسي مي‌ماند و نه محسوسي، آنگاه دوباره همه چيز به حال اول خود بر مي‌گردد، همان طوري كه مدبر
وضعيت زنده‌شدگان (155)
آنهـا بـار اول ايجـاد كـرده بـود و ايـن بعـد از گـذشتن چـهار صــد سـال سكـون و آرامش خلـق در فـاصلـه بيـن دونفخــه اسـت.
سائل پرسيد: چگونه مي‌تواند دوباره مبعوث شود با اينكه بدنش پوسيده و اعضاي آن متفرق شده، يك عضوش در يك شهري طعمه درندگان شده و عضو ديگــرش در شهري ديگر مــورد حمله حشرات آنجا گشته و عضو ديگرش خــاك شــده با خـاك آن شهر به صــورت ديوار در آمده؟
امام صادق عليه‌السلام فرمود: آن خدايي كه بار نخست او را از هيچ آفريد و بدون هيچ الگــويــي صـورتگـري كـرد، مي‌تـوانـد دوبـاره بـه همـان وضـع اول اعـاده‌اش دهـد.
سـائــل عـرضــه داشــت : ايـــن معنـا را برايـــم بيشتــر تـــوضيـــح بــــده!
فرمود: هر روحي در مكان مخصوص به خود مقيم است، روح نيكوكاران در مكاني
(156) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
روشن و فراخ و روح بدكاران در تنگنايي تاريك و اما بدن‌ها خاك مي‌شود، همان طور كه اول هم از خاك خلق شده بود و آنچه درندگان و حشرات از بدنها مي‌خوردند و دوباره بيرون مي‌اندازند، در خاك هست و در پيشگاه خدا كه هيچ چيز حتي موجودي ريز به اندازه ذره در ظلمات زمين از او غايب نيست و عدد تمامي موجودات و وزن آنهــا را مي‌داند، محفوظ است و خــاك روحـانيان بـــه منــزلـه طــلا اسـت در خــاك.
پس چــون هنگــام بعــث مي‌رســد بــاران نشوز به زمين مي‌بارد و زمين ورم مي‌كند، پس خاك بشر نسبت به خاكهاي ديگر، چون خاك طلايي كه با آب شسته شـود، مشخــص مي‌گــردد و چــون كــره‌اي كـه از مـاســت بگــيـرنـد، جــدا مــي‌شـــود .
پس خاك هر قالبي به قالب خود در مي‌آيد و به اذن خداي قادر، بدانجا كه

روح او هست منتقل مي‌شود، صــورتها به اذن صورتگر به شكل اول خود بر مي‌گردد و روح در آن دميده مـي‌شود.

وضعيت زنده‌شدگان (157)

و چون خلقــت هر كسي تمـام شد هيـچ كس از خودش چيزي را ناشناخته نمي‌يابد.

و در نهج البلاغه مي‌فرمايد: چون خدا اراده مي‌كند او را دوباره خلق كند، مي‌گويد: باش و او بي درنگ خلق مي‌شود و اين گفتن چون گفتن ما با صوت و آوازي كه شنيده شود نيست، بلكــه كلام خــداي سبحان همــان فعل اوست، كه آن را ايجاد كرده است در حالي كه مثل آن قبلاً نبود. (1)

1- الميــزان ج : 17 ص : 176 .
(158) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
«وَ نُـفِـخَ فِـي الصُّـورِ ذلِــكَ يَــوْمُ الْــوَعيــدِ،»
«و چون در صور دميده مي‌شود به او مي‌گويند اين است آن روزي كه بدان تهديد مي‌شدي.» (20 / ق)
«وَ جــائَـتْ كُـلُّ نَـفْسٍ مَعَهــا ســائِـقٌ وَ شَهيدٌ،»
«و هـر فـرد كـه بـه عـرصـه قيـامت مـي‌آيـد يـك نفـر از پشـت سـر او را مـي‌راند و يــك نفر هـم گواه بااو اسـت.» (8 / فتح)
كلمه «سِياقَة» به‌معناي وادار‌كردن حيوان به‌راه‌رفتن است،كه در اين صورت راننده در عقـب حيــوان قرار دارد و حيـوان را مي‌راند.
ورود به قيامت با سائق و شاهد (159)
و اين كه فرموده: «وَ جائَتْ كُلُّ نَفْسٍ،» معنايش اين است كه هر نفسي به سوي خدا مي‌آيد و در محضــر او براي فصل قضاء و پــس دادن حساب حضور به هم مي‌رساند، بــه دليــل اينكــه در جــاي ديگــر فـرمـوده: «اِلي رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَساقُ.» (30 / قيامت)
و معناي آيه اين است كه: هر كسي در روز قيامت به محضر خداي تعالي حاضر مي‌شــود، در حالــي كه سائقــي بــا او اســت كـه او را از پشت سر مي‌رانــد و شاهدي همراه دارد كه به آنچه وي كرده گواهي مي‌دهد.
در آيــه شريفه تصريــح نشده كه اين سائق و شهيد ملائكه‌اند يا همان نويسندگاننــد و يا از جنــس غير ملائكه‌انــد، چيزي كه هســت از سيــاق آيات چنين به ذهن مي‌رســد كه آن دو از جنـس ملائكه‌اند.
و نيز تصريح نشده به اينكه در آن روز شهادت منحصر به اين يك شاهد است كه در
(160) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
آيه آمده است. و ليكن آيات وارده در باره شهداي روز قيامت عدم انحصار آن را مي‌رساند.
و نيز آيات بعدي هم كه بگومگوي انسان را با قرين خود حكايت مي‌كند دلالت دارد بــر اينكــه با انســان در آن روز غيــر از سائــق و شهيــد كساني ديگــر نيــز هستنــد.
در روايات اسلامي، در جوامع الجامع از رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله روايت كرده كه فرمود: نويسنده حسنات در طرف راست‌آدمي و نويسنده‌سيئات در طرف‌چپ آدمي‌قرار دارند و دسـت راستي بر دست چپي فرماندهي دارد و دست چپي به فرمان او كار مـي‌كنـــد.

بنابراين، اگر انسان عمل نيكي انجام دهد، دست راستي ده برابرش را مي‌نويسد و اگر عمل زشتي مرتكب شود به دست چپي مي‌گويد: هفت ساعت مهلتــش بده، شايد تسبيـحي گويــد و استغفـاري كنـد، (اگــر نكــرد آن وقـــت گنــاهــش را بنــويــس.)

ورود به قيامت با سائق و شاهد (161)

مؤلف: در نهــج‌البلاغـــه در معنــاي آيـــه «وَ جائَــتْ كُــلُّ نَفْــسٍ مَعَهــا سائِــقٌ وَ شَهيدٌ،» فرمــوده: سائقــي كه او را به سوي محشــر مي‌برد و شاهــدي كه عليه او بـــه آنچـــه كـرده است شهــادت مـي‌دهـد .

«لَقَدْ كُنْتَ في غَفْلَـةٍ مِـنْ هـذا فَكَشَفْنا عَنْـكَ غِطـاءَكَ فَبَصَـرُكَ الْيَـوْمَ حَديـدٌ،»
«به او گفته مي‌شود: اين وضع كه مي‌بيني در دنيا هم بود امّا تو از آن در پرده‌اي از غفلت‌بودي ما امروز پرده‌ات‌را كنارزديم اينك ديدگانت‌امروز تيزبين‌شده است!» (22 / ق)

وقوع اين آيه در سياق آيات قيامت و قرائني كه پيرامون آن است، اقتضا دارد كه اين آيه نيز از خطابات روز قيامت و خطاب كننده در آن خداي سبحان و مورد خطاب در آن همان انساني باشد كه در جمله «وَ جائَتْ كُلُّ نَفْسٍ،» سخن از او به ميان آمده و اين معنا را دست مي‌دهد كه خطاب در آن خطابي است عمومي و متوجه به تمامي انسانها، الا اينكه توبيخ و عتابي(1) كه از آن استشمام مي‌شود چه بسا اقتضا كند كه بگوييم خطاب در آن تنها متوجه منكرين معاد باشد، علاوه بر اين، سياق اين آيات اصلاً سياق رد منكرين معـاد است كه گفته بودند: «ءَاِذا مِتْنا وَ كُنّا تُرابـا ذلِــكَ رَجْــعٌ بَعيــدٌ.» (3 / ق)

1- به معنــاي خشم گرفتــن، ملامــت كردن است (فرهنگ معين) .

و اشاره به كلمه هذا به آن حقايقي است كه انسان در قيامت با چشم خود مشاهده مي‌كند و مي‌بيند كه تمامي اسباب از كار افتاده و همه چيز ويران گشته و به سوي خداوند واحد قهار برگشته است و همه اين حقايق در دنيا هم بود.

اما انسان به خاطر ركون و اعتمادي كه به اسباب ظاهري داشت از اين حقايق غافل شده بود و خيال مي‌كرد سببيت آن اسباب از خود آنها است و نمي‌دانست كه هر چه دارنــد از خداست و خــدا روزي سببيــت را از آنها خواهد گرفت، تا آنكه در قيامت خــداي تعالــي ايــن پــرده غفلــت را از جلــو چشـــم او كنـار زد، آن وقــت حقيقت امـر بـرايش روشن شده فهميد و به مشاهـده عيـان فهميـد، نــه بــه استـدلال فكــري.

و به همين جهت اين طور خطاب مي‌شود: «لَقَـدْ كُنْـتَ في غَفْلَـةٍ مِنْ هـذا،» تو در دنيا از اينهايي كه فعلاً مشاهده مي‌كني و به معاينه مي‌بيني در غفلت بودي، هر چند كه در

دنيا هم جلو چشمت بود و هرگز از تو غايب نمي‌شد، ليكن تعلق و دل بستگي‌ات به اسباب، تو را از درك آنها غافل ساخت و پرده و حائلي بين تو

و اين حقائق افكند، اينك ما آن پرده را از جلو درك و چشمت كنار زده‌ايم، «فَبَصَرُكَ» ـ در نتيجه بصيرت و چشم دلت - «اَلْيَوْمِ» ـ امروز كه روز قيامت است ـ «حَديد» ـ تيزبين و نافذ شده، مي‌بيني آنچه را كه در دنيا نمي‌ديدي!
ازاين‌آيه دو نكته استفاده‌مي‌شود: اول‌اينكه روزقيامت را به‌روزي معرفي مي‌كند كه در آن‌روز پرده‌غفلت از جلو چشم بصيرتش‌كنارمي‌رود در نتيجه‌حقيقت امر را مشاهده مي‌كندو اين‌نكته درآياتي‌بسياردیگرنيزآمده، مانندآيه: «وَالاْمْرُيَوْمَئِذٍلِلّهِ،» (19/انفطار) و آيــه: «لِمَنِ الْمُلْــكُ الْيَوْمَ لِلّــهِ الْواحِدِالْقَهّــارِ،» (16 / مؤمن) و آياتي ديگر نظير اينها.
و دوم اينكه آنچه خدا براي فرداي قيامت انسان تهيه ديده، از همان روزي تهيه
كنار رفتن پرده غفلت و تيزبين شدن ديدگان (165)
ديده كه انسان در دنيا بوده، چيزي كه هست از چشم بصيرت او پنهان بوده است و مخصوصا از همه بيشتر اين حقيقت براي او پنهان بوده كه روز قيامت روز كنار رفتن پــرده‌هــا و مشاهــده پشت پــرده اســت.
براي اينكه اولاً غفلت وقتي تصور دارد كه در اين ميان چيزي باشد و ما از بودنش غافل باشيم. از سوي ديگر تعبير به غطاء(پرده) كرده و اين تعبير در جائي صحيح است كه پشــت پرده چيــزي باشد و پرده آن را پوشانده و بين بيننده و آن حائل شده باشـد.
و از سـوي ســوم تعبيـر بـه حـدت و تيـزبينـي در جـايي صحيـح است و چشــم تيـزبيـن در جـايي بـه درد مي‌خـورد كـه بخواهـد يك ديـدني بسيـار دقيقي را ببيند والا احتياجي به چشم تيزبين پيدا نمي‌شود.

«وَ قالَ قَرينُهُ هذا ما لَدَيَّ عَتيدٌ،»
«فرشتـه موكـل او مي‌گويـد ايـن اسـت آن انسانـي كـه همـواره بـا من بود و اينك حاضر است!» (23 / ق)
سياق آيه خالي از چنين ظهوري نيست كه مراد از اين قرين همان ملك موكلي باشد كـه در دنيـا بـا او بـود، حـال اگـر سائـق هـم همـان بـاشـد معنـا چنيـن مـي‌شـود: خـدايـا ايـن است آن انساني كه همـواره بـا مـن بـود و اينـك حـاضـر است!
و اگر مراد از كلمه قرين شهيـد مي‌باشد كه او نيز با آدمي است، معنا چنين مي‌شـود: ايـن اسـت - در حالـي كـه بـه نامـه اعمـال آن انسـان اشـاره

مي‌كنـد، اعمالـي كـه در دنيـا از او ديـده - آنچـه مـن از اعمـال او تهيـه كـرده‌ام!
در رواياتاسلامي، در الدر المنثور است كه ابن ابي الدنيا- در كتاب ذكر الموت - و ابن ابي حاتم و ابو نعيم - در كتاب حليه - از جابر بن عبداللّه روايت كرده كه گفت: من از رسولخداشنيدم‌كه فرمود: فرزندآدم، ازآن‌آينده‌اي‌كه برايش‌مقدرشده‌چقدرغافل‌است.
خداي تعالي وقتي مي‌خواهد اين بنده را بيافريند به فرشته مي‌گويد: رزق او را بنويس،آثارش‌رابنويس، اجلش‌را هم بنويس، اين‌را هم‌كه آيا سعيداست يا شقي‌ثبت كن!
آنگاه اين‌فرشته بالا مي‌رود و خداي تعالي فرشته ديگري روانه مي‌كند تا او را حفظ كنـد، آن فرشته نيز همـواره مراقب او است، تا وي به حد رشد برسد، اونيز بالا مي‌رود.
و خداي تعالي دو فرشته ديگر را موكل بر او مي‌كند، تا حسنات و گناهانش را ثبت كنند و اين دو فرشته همچنان هستند تا آنكه مرگ آن بنده فرا رسد، آن وقت اين دو

فرشته نويسنده بالا مي‌روند، فرشته موت مي‌آيد تا جان او را بگيرد و چون او را داخل قبر كنند، دوباره جانش را به كالبدش برگرداند و دو فـرشتـه قبـر آمـده او را امتحـان مـي‌كننـد سپس بـالا مـي‌روند.
و چـون روز قيامـت شـود، دو فرشتـه نويسنـده حسنات و گناهـان، دوباره بـه سراغـش مي‌آينـد و نامه عمل او را باز كرده به گردنـش

مي‌افكننــد و همچنــان با او هستند، يكـي بــه عنـوان سـائق و ديگري به عنوان شهيد تا به عرصه‌اش برسانند.
آنگاه رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود به درستي در پيش رو، أمري عظيم داريد، امري مافوق قدرتتان، از خداي عظيم استقامت بجوييد! (1)
1-الميزان ج:18 ص:522.
فرشته موكل تحويلش مي‌دهد! (169)

«يَــوْمَ يُنْفَـخُ فِــيالصُّـورِ وَ نَحْشُــرُ الْمُجْــرِميــنَ يَــوْمَئِــذٍ زُرْقــا،» «روزي كه در صور دميده شود و در آن روز گناهكــاران را كـور محشـور كنيم.» (102 / طه)

نفخ صور كنايه از احضار و دعوت است. كلمه زرق به معناي كبود است. مراد از كبود محشور شدن مجرمين، كور بودن ايشان است. و آيه «وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيمَةِ عَلي وُجُوهِهِمْ عُمْيــا،» (97 / اسراء) هم آن را تأييد مي‌كند.

(170) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

«يَتَخافَتُونَ بَيْنَهُمْ اِنْ لَبِثْتُمْ اِلاّ عَشْرا» (103 / طه)

كلمه «تَخافَتْ» به اين معنا است كه عده‌اي با يكديگر آهسته صحبت كنند و اين آهسته سخن گفتن در اهل محشر به خاطر هول مطلع و فزعي است كه به ايشان دست مي‌دهد و جمله «اِنْ لَبِثْتُمْ اِلاَّ عَشْرا،» بيان همان كلامي است كه بين خود،تخافت مي‌كنند و معناي جمله به طوري‌كه ازسياق برمي‌آيد اين‌است‌كه به‌صورت پچ‌پچ به يكديگر مي‌گويند قبل از قيامت در دنيا بيش از ده روز نمانديد و منظورشان از اين سخــن، انــدك شمــردن عمــري اســت كه در دنيا كردنــد نسبــت به خلــود و ابديتي كه نشــانــه‌هاي آن بـرايشــان آشكــارا شــده اســت.

«نَحْنُ‌اَعْلَمُ بِمايَقُولُونَ اِذْ يَقُولُ اَمْثَلُهُمْ طَريقَةً اِنْ لَبِثْتُمْ اِلاّ يَوْما» ـ يعني «ما به همه آنچه كه درباره مكث دردنيامي‌گويند احاطه علمي داريم چون مي‌دانيم كه معتدل‌ترين آنان و آنهايي

شرح روزي كه در صور دميده مي‌شود! (171)

كـه گفتارشـان نزديك‌تر به صدق است مي‌گويند: در دنيا نمانديد مگر يك روز.» (104 / طه)

و اگر گوينده اين حرف را معتدل و راستگوترين مردم دانسته، براي اين است كه ماندن محدود در دنيا و عمر ناچيز آن در قبال ماندن تا ابد و عمر جاودانه قابل مقايسه نيســت و اصــلاً قــدر و انــدازه‌اي ندارد، پس اگر كســي آن را يــك روز بدانــد نسبــت بــه كســاني كـه ده روز دانستـه‌انـد بـه واقـع نـزديك‌تـر و راستگوتــر است.

و همين قول نيز نسبي و غير حقيقي است، حقيقت قول همان است كه خداي سبحان در آيــه: «وَ قالَ‌الَّذينَ اُوتُواالْعِلْمَ وَ الاْيمانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ في كِتابِ‌اللّهِ اِلي يَوْمِ الْبَعْثِ فَهذا يَوْمُ الْبَعْثِ وَ لكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لاتَعْلَمُونَ،» (56 / روم) بيان كرده است.

«يَــوْمَئِــذٍ يَتَّبِعُــونَ الدّاعِــيَ لاعِــوَجَ لَــهُ وَ خَشَعَــتِ الاْصْــواتُ لِلرَّحْمــنِ

فَلا تَسْمَعُ اِلاّ هَمْسا،»
(172) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
«آن روز صدا زن حشر را كه هيچ كجي و اعوجاجي در كارش نيست پيروي مي‌كنند و همــه صـداها به احترام خــداي رحمان بيفتد و جز صدائي آهسته چيزي نمي‌شنـوي،» (108 / طه)
«يَوْمَئِــذٍ لاتَنْفَــعُ الشَّفاعَــةُ اِلاّ مَــنْ اَذِنَ لَـهُ الرَّحْمــنُ وَ رَضِــيَ لَــهُ قَوْلاً،»
«در آن روز شفاعت سودي ندارد مگراز كسي كه خداي رحمان اجازه شفاعتش داده باشد و سخـن او را در شفاعت بپسندد،» (109 / طه)
«يَعْلَمُ ما بَيْنَ اَيْديهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا يُحيطُونَ بِه عِلْما،»
«خــدا آنچه قبلاً فرستاده‌انــد و آنچه از آثــار كه دنبال خود آنان مي‌رسد مي‌داند و اما ايشــان احاطه علمــي بـه او ندارنــد،» (110 / طه)
«وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَ قَدْ خابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْما،»
شرح روزي كه در صور دميده مي‌شود! (173)
«و چهره‌ها در مقابل خداي زنده و قيوم متواضع شود و هر كس وزر ستمي به دوش دارد نوميد گردد،» (111 / طه)
«وَ مَــنْ يَعْمَــلْ مِنَ الصّالِحــاتِ وَ هُوَ مُؤْمِــنٌ فَلا يَخـافُ ظُلْمـا وَ لا هَضْما،»
«و هر كس كارهــاي شايسته و ايمــان داشتــه بـاشـد از ستــم كشيــدن و زبــون شــدن نترسد.» (112 / طــه)
مردم در آن روز جز پيروي محض چاره‌اي ندارند، نه مي‌توانند كمترين توقفي كنند و نه كمترين استنكاف و تنبلي و مسامحه‌اي، براي اينكه همه اينها فرع توانستن است و آن روز نه تنهامردم توانايي ندارند بلكه توهم آن را هم نمي‌كنند چون آن روز به عيان مي‌بينند كه ملك و قدرت تنها از خداي سبحان اســت و كسي شريك او نيست همچنانكه
(174) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
فرمــود: «لِمَــنِ الْمُلْــكُ الْيَــوْمَ لِلّــهِ الْــواحِــدِ الْقَهّارِ!» (16 / مؤمن) و نيز فرمــوده: «وَ لَوْ يَرَي‌الَّــذيـنَ ظَلَمُـوا اِذْ يَرَوْنَ‌الْعَــذابَ اَنَّ الْقُــوَّةَ لِلّـــــهِ جَميعــــا!» (165 / بقره)
آن روز صداها به خاطر استغراق در مـذلت و خواري در بـرابـر خـداي تعالي آنچنـان آهستــه مـي‌شـود كـه هيـچ شنـونــده‌اي جــز صــدايـي خفيـف نمـي‌شنود .
«يَوْمَئِذٍ لاتَنْفَعُ الشَّفاعَةُ اِلاّ مَنْ‌اَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلاً.»
اينكه منفعت شفاعت را نفي مي‌كند، كنايه از اين است كه قضاء به عدل و حكم فصل بر حسب وعده و وعيد الهي جريان يافتني است و هيچ عاملي جرم مجرمي را ساقط ننموده، گناهي را از گناهكاري صرفنظر نمي‌كند، پس معناي اينكه فرمود شفاعت نافع نيست، اين است كه شفاعت اثر ندارد. و جمله «اِلاّ مَنْ‌اَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلاً،» استثنايي است كه

دلالت مي‌كند بر اينكه در كلام سابق همه عنايت در اين‌است‌كه شفعاء

را نفي كند نه تأثير شفاعت را در شفاعت‌شدگان و مراد اين است كه به كسي اجازه نمي‌دهند كه در مقام شفاعت كسي سخني بگويد، همچنانكه جمله بعدي هم كه مي‌فرمايد: «وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلاً،» اشاره به اين معنا دارد و مي‌فهماند كه آن روز سخن گفتن منوط به‌اجازه است، همچنان‌كه مي‌فرمايد: «يَوْمَ يَأْتِ لا تَكَلَّمُ نَفْسٌ اِلاّبِاِذْنِه،»(105/هود)
«لايَتَكَلَّمُــونَ اِلاّ مَــنْ اَذِنَ لَهُالرَّحْمــنُ وَ قــالَ صَوابـا.» (38 / نبأ)
و اما اينكه فرمود: «وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلاً،» معنايش اين است كه قول او آميخته با چيزي كه مايه سخط خدا است از قبيل خطا و خطيئه نباشد، چون اطلاق جمله اقتضا دارد به عموم حمل شود و چنين كلامي جز از كسي كه خدا سريره‌اش را خالص از خطاي در اعتقاد و خطيئه در عمل كرده باشد نمي‌تواند سر زند، تنها كساني ممكن است چنين كلامي داشته باشند كه خدا دلهاشان را در دنيا از رجس شرك و جهل پاك كرده باشد و

يا كساني كه ملحق به ايشان شده باشند، چون روز قيامت همه بلاها و ابتلاآت از ناحيه دلها و باطن‌ها است، همچنانكه فرمود: «يَوْمَ تُبْلَي السَرائِر!» (9/طارق)
«يَعْلَــمُ ما بَيْــنَ اَيْديهِــمْ وَ ما خَلْفَهُــمْ وَ لا يُحيطُــونَ بِـه عِلْمـــا.»
آيه شريفه احاطه علمي خداي را نسبت به مجرمين افاده مي‌كند، احاطه نسبت به خلود ايشان كه همان موقف جزاء باشد و نسبت به ما خلف(1) ايشان كه همان موقف دنيا و قبل از مردن و مبعوث‌شدنشان باشد، پس مجرمين از هر سو محاط علم خدا هستند و خود احاطه‌اي به علم خدا ندارند، پس خدا به آنچه كرده‌اند كيفرشان مي‌كند و آن روز است كه روي‌ها در برابر حي قيوم ذليل گشته، نمي‌توانند حكم او را رد كنند،
1- ما خلف به معناي پشت سر.

اينجا است كه به تمام معنا خائب و خاسر مي‌شوند.
«وَ عَنَــــتِ الْــوُجُــــوهُ لِلْحَــــيِّ الْقَيُّــــــومِ.»
«عَنَت» به معناي ذلت در قبال قهر قاهر است و حالتي است كه در قيامت هر موجــودي در بــرابــر خــداي سبحــان و در قبــال ظهـور سلطنــت الهــي او به خــود مي‌گيــرد، هم‌چنان‌كــه فرمــود: «لِمَــنِ الْمُلْــكُ الْيَــوْمَ لِلّــهِ الْواحِــدِ الْقَهّــارِ!»
و به حكم اين آيه در آن روز هيچ چيز مالك چيزي نيست و مالك نبودنش به تمام معناي كلمه است و همين خود ذلت و مسكنت علي الاطلاق است و اگر عنت و ذلت را به وجوه نسبت‌داده از اين‌باب بوده كه وجوه اولين

عضوي است كه آثار ذلت در آن نمودار مي‌شود و لازمه‌اين عنت‌اين‌است‌كه نتواند مانع‌حكم‌خدا و نفوذآن در خلق گردد و ميان اراده‌خدا و ايشان حائل شود، پس هر اراده‌اي كه‌درباره‌ايشان‌بكندممضي(1)ونافذاست!

و اگر در ميان همه اسماء خدا دو اسم حَيّ و قَيُّوم انتخاب شد، بدين جهت بوده كه مورد كلام مردگاني هستند كه بار دوم زنده شدند و وقتي زنده شدند كه تمامي آن اسبــاب و وسايــل كه در دنيــا در اختيارشــان بــود از كــف داده‌اند و در چنيــن مــورد و ظرفــي، مناسب همــان حيــات مطلقــه و قيمومت او نسبت به هرچيز است.
«وَ قَدْ خـابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْما،»
«وَ مَـنْ يَعْمَـلْ مِـنَ الصّـالِحـاتِ وَ هُــوَ مُــؤْمِــنٌ فَــلا يَخــافُ ظُلْمــا وَ لا هَضْمــا.»
اين آيه بيان پاداش خلق است، اما در جمله «وَ قَدْ خابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْما،» مراد مجرميني‌هستندكه‌ايمان‌نياوردند و آن‌روزخيبت(1) را كه بدترين‌جزاء است‌دارند،نه هر
1- ممضــي به معنــاي: امضاء شـده، درگذرانيده، به امضاء رسيده است (فرهنگ معين).
2- خيبت به معناي: نااميدي، زيانكاري، ناكامي است (فرهنگ معين).

كسي‌كه مرتكب‌ظلم ولو مختصري‌ازآن‌شده‌باشد و يا هرظالمي كه باشد چه مؤمن و چه‌كافر،نه،زيرامؤمن‌هرگزدرقيامت‌دچارخيبت‌نمي‌شود،چون‌شفاعت‌شامل‌او مي‌گردد.
و بــر فرض هــم كه مراد عموم ظالمــان باشد و بخواهــد بفرمايــد هر كــس كه وزر و وبال ظلــم را حمل كرده باشــد خائب(1) است، ناگزيــر معنايــش خيبــت از آن قسم سعادتــي اســت كه ظلــم بــا آن منافـات دارد، نـه خيبــت از مطلــق سعــادت.
و اما جمله «وَ مَـنْ يَعْمَـلْ مِــنَ الصّالِحــاتِ وَ هُــوَ مُــؤْمِنٌ...،» بياني است طفيلي براي حال مؤمنين صالح، كه به منظور تكميل اقسام و تتميم سخن در دو فريق صالحان
1- خائب به معنــاي: نااميد، نوميــد، بي‌بهــره است (فرهنگ معين).

و مجرمين آمده است و اگر عمل صــالح را مقيد بـه ايمـان كـرده، بـراي اين است كه عمـل صالح بـه وسيلـه كفــر حبط مـي‌شـود و ايــن مقتضــاي آيــات حبــط است .

با خاتمه يافتن اين آيه بيان اجمالي سرنوشت ايشان در روز جزاء از ساعتي كه مبعوث مي‌شـونـد تـا وقتـي كــه بـه پاداش عمـل خــود مــي‌رسنـد، تمــام مـي‌شود.
اول مسأله احضارشان را با جمله «يَـوْمَ يُنْفَـخُ فِي الصُّورِ،» و سپس مسأله حشرشان را با جمله «يَتَخَافَتُونْ،» بيان نموده و آن را خيلي نزديك معرفي كرده، به طوري كه بعضي از افرادي كه درباره آن اظهار نظر مي‌كنند مي‌گويند: يك روز ميان مرگ و بعث ما فاصله شد.
پايان سرنوشت انسان‌ها (181)
در مرحلــه سوم مسأله گنجايــش زمين براي اجتمــاع همه مــردم را بيــان كــرد و با جملــه «وَ يَسْئَلُونَــكَ عَنِ الْجِبــال...» فهمانــد كه در آن روز زميــن همــوار و بدون پستـي و بلنــدي مي‌شــود. (رجوع شود به فصــل: تغييــرات طبيعــي قيامــت.)
در مرحلــه چهارم اطاعت و پيروي مردم از داعي حضور را با جمله «يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُــونَ الدّاعِـيَ لاعِــوَجَ لَهُ،» بيــان كـــرد.
و در مرحله پنجم با جمله «يَوْمَئِذٍ لاتَنْفَعُ الشَّفاعَةُ،» خاطرنشان ساخت كه شفاعت هيچ تأثيري در اسقاط جزاء ندارد مگر به اذن.
و در مرحله ششم با جمله «يَعْلَمُ مـا بَيْـنَ اَيْـديهِـمْ وَ ما خَلْفَهُـمْ،» مسأله احاطه علمي خـدا را نسبت به حـال بندگان و احاطه نداشتن بندگان به علم او را خاطر نشان ساخت.
و در مرحله هفتم سلطنت خداي را بر كافران و ذلت ايشان را در برابر او و نفوذ
(182) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
حكـم او در ميـان بندگــان را با جملــه «وَ عَنَــتِ الْوُجُــوهُ لِلْحَــيِّ الْقَيُّــومِ،» بيان كرد.
و در مرحلــه هشتــم با جمله «وَ قَدْ خابَ» كيفر كافران را معين نمود كه چيست؟ با اين بيــان وجـــه تــرتب آيـــات بـــه يكــديگــر و تــرتب مطــالب آنها معلوم گرديد.

فَتَعالَي اللّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ! (1)

اين جمله تسبيح و تنزيه خدا است از هر چيزي كـه لايـق سـاحت قـدس او نيســت . خداي تعالي ملكي است كه در ملك خود تصرف مي‌كند يعني مردم را به سوي راهي كه صلاح ايشان است هدايت مي‌كند و سپس احضارشان نموده جزايشان مي‌دهد و

1- 116 / مؤمنون.

فتعالي اللّه الملك الحق! (183)

جزايشان بر طبق عمل آنان است، چه خير و چه شر، پس چنين خدايي كه مالك هر چيزي است و ملكش مطلق هم هست، متعالي است، هيچ مانعي از تصرفاتش منع نمي‌كند و كسي نيست كه حكمش را تعقيب نمايد، رسولاني مي‌فرستد، كتابهايي براي هدايت مردم نازل مي‌كند و همه اينها از شؤون سلطنت او است و سپس بعد از مردن مبعوثشان نموده، احضارشــان مي‌كند، آنگــاه بر طبق آنچه كرده‌اند جزايشان مي‌دهد، در حالي كه همه براي حيّ قيوم، سر بزير افكنــده، ذليل شــده باشنــد و اين نيز از شــؤون سلطنت او است، پس او است ملــك در اول و در آخــر و او اســت حقي كــه بر آن‌چه ازل بــوده ثابــت خـواهد بـود. (1)

1-الميزان ج: 14 ص: 295 .

(184) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

«وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَـاِذا هُـمْ مِـنَ الْاَجْـداثِ اِلــي رَبِّهِـمْ يَنْسِلُــونَ،»
«بعد از آن صيحه بار ديگر در صور دميده مي‌شود، ناگهان همه از قبرها به سوي پروردگارشان مي‌شتابند،»(51/يس)
«قـالُـوا يـا وَيْلَنا مَـنْ بَعَثَنـا مِـنْ مَرْقَـدِنـا هـذا مـا وَعَـدَالرَّحْمـنُ وَ صَــدَقَ الْمُــرْسَلُــونَ،»
«در حالي كه مي‌گويند: واويلا چه كسي ما را از اين خوابگاهمان برانگيخت؟ اين
رستاخيز همه مردگان با آخرين نفخه صور (185)
همان وعده‌اي است كه خداي مهربان بـه توسط انبيايش به ما مي‌داد،»(52/يس)
«اِنْ كانَـتْ اِلاّ صَيْحَـةً واحِـدَةً فَـاِذاهُـمْ جَميـعٌ لَـدَيْنـا مُحـْضَـرُونَ،»
«و معلـوم شـد انبيـاي او راسـت مي‌گفتـه‌انـد، آن نفخـه هـم بـه جـز يك صيحـه نيسـت كـه ناگهـان همگـي نـزد مـا حاضر مي‌شوند.»(53/يس)
اين نفخه صور، نفخه دومي است كه به وسيله آن همه مردگان زنده مي‌شوند و قيامـت بر پـا مي‌گـردد و مردم همگـي به سرعت به پيشگـاه پروردگارشـان شتـاب مي‌كننـد.
«اِنْ كانَتْ اِلاّ صَيْحَةً واحِدَةً فَاِذاهُمْ جَميعٌ لَدَيْنا مُحْضَرُونَ،» آن صيحه و نفخه‌اي كـه ايشان را ناگهاني رسيد و بدون درنگ و مهلت همه را نزد ما حاضر ساخت، نبـود مگـر
(186) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
يك نفخه و صيحه.
تعبيربه «لَدَيْنا ـ نزد ما» بدين‌جهت‌است‌كه روزقيامت روزحضور نزد خدا است براي فصل قضا و رسيدگي به حساب اعمال و حقوقي كه مردم از يكديگر ضايع كرده‌انـد. (1)

«یَوْمَ تَرْجُفُ الرّاجِفَةُ،»
«روزي كه زلزله‌هاي وحشتناك همه چيـز را بـه لرزه درمـي‌آورد،» (6 / نازعات)
1- الميــزان ج : 17 ص : 146 .

«تَتْبَعُهَــا الــرّادِفَــةُ،»
«و از پس آن، حادثه دوميـــن - صيحــه عظيــم - رخ مي‌دهد.» (7 / نـازعات)
«راجِفَة» به صيحه‌هاي (1) عظيمي تفسير شده كه در آن تردد و اضطرابي باشد و «رادِفَة» به صيحه متأخر تابع تفسير شــده، در نتيجه بنابرايــن تفسيــر، دو آيه مورد بحث با دو نفخــه صــور تطبيــق مي‌شــود، كــه آيــه زير هم بر آن‌ها دلالت دارد، مي‌فرمايد: «وَ نُفِــخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمواتِ وَ مَنْ فِي‌الاَْرْضِ اِلاّ مَنْ شاءَ اللّهُ ثُــمَّ نُفِــخَ فيــهِ اُخْــري فَاِذاهُـمْ قيــامٌ يَنْظُــروُنَ.»
1- صيحه به معناي بانگ ـ فرياد (فرهنگ معين) .

مراد از «راجِفَة» نيز همان نفخه اولي است، كــه زميـن و كـوهها را تكـان مـي‌دهـد و مراد از «رادِفَة» نفخه دوم است، كـه متـأخـر و بعـد از نـفخـه اول صـورت مـي‌گيـرد .
«قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ واجِفَةٌ، اَبْصارُها خاشِعَةٌ،»
«دلهايي‌درآن‌روز سخت هراسان‌است ديدگان صاحب‌آن دلها از شرم‌افتاده باشد.» (8 و 9 / نـازعـات)
ايــن جملــه بيــانگــر صفــت آن روز اســـت. مــراد از قلـــوب در امثـــال ايــن مــوارد كــه صفــات ادراكــي از قبيـل علـم و خــوف و رجــاء و نظــائــر آن بــدان نسبــت داده مي‌شود، نفــوس بشــري است.

اگــر خشوع را به ابصــار نسبت داده با اينكــه خشــوع از احــوال قلب است، بخاطــر آن بــوده كه اثر ظاهــري خشـوع در چشمها قوي‌تر از ساير اعضاء است. (1)

«وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنادِالْمُنادِ مِنْ مَكانٍ قَريبٍ،»
«و بگوش باش روزي كه منادي از مكـانـي نـزديك ندا بـر ميآورد.» (41 / ق)
1-الميـزان ج: 20 ص: 300 .

مــراد از نــداي منــادي همــان نفخــه صــور است كه مسؤول آن به طوري كه از آيــه بعـــد استفـاده مــي‌شـــود در آن مي‌دمــد .
و اينكــه فرمود: ندا از مكانــي نزديك است بدين جهت است كه ندا آن چنان به خلائق احاطه دارد كه به نسبت مساوي بگــوش همه مي‌رســد و افراد نسبت به آن دور و نـزديــك نيستند، چـون ندا - همان طور كه گفتيم - نفخه بعث و كلمـه حيات است.
«يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذلِكَ يَوْمُالْخُرُوجِ،»
«روزي كــه همــه آن صيحــه را كــه قضائــش حتمــي اســت مــي‌شنــونـــد كــه روز خـــروج از قبــرهـــا اســت.» (42 / ق)
اين آيه بيان آن روزي است كه منادي ندا مي‌دهد. و اگر فرمود: صيحه‌اي است بــه

حــق، براي اين است كه قضائي است حتمي .
و معناي اين‌كه فرمود: «ذلِـكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ،» اين است كه امروز روز خروج از قبرها است، همچنان‌كه‌درجاي‌ديگرفرموده:«يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَالْأَجْداثِ سِراعا...»(43/معارج)
«اِنّا نَحْنُ نُحْيي وَ نُميتُ وَ اِلَيْنَاالْمَصيرُ،»
«ايــن ماييم كه زنده مي‌كنيم و مـي‌ميـرانيـم و باز گشت بـه ســوي مـا است.» (43 / ق)
مراداز احياءافاضه(1)، حيات‌بر جسدهايي‌است‌كه‌در دنيامرده‌اند. و مراد از اماته(2)
1- افاضه به معناي فيض رسانيدن ـ بهره دادن .
2- اماته به معناي ميراندن است (فرهنگ معين) .

همان ميراندن در دنيا است، كه عبارت است از منتقل شدن به عالم قبر. و مــراد از جمله «وَ اِلَيْنَا الْمَصيــرُ،» بــه طــوري كــه از سيــاق بر مي‌آيــد احيـاء در روز قيامـت است.
«يَـــوْمَ تَشَقَّـــقُ الْأَرْضُ عَنْهُـمْ سِـــراعـــا ذلِـكَ حَشْـــرٌ عَلَيْنـــا

يَسيـــرٌ،»
«بازگشت در روزي كه زميــن به زودي از روي آنــان مي‌شكافد و آن حشري است كه براي‌ما آسان است.» (44 / ق)
يعني، زمين از روي ايشان شكافته مي‌شود و ايشان به سرعت بـه ســوي دعـوت‌كننده بيرون مي‌شوند.
«ذلِـكَ حَشْــرٌ عَلَيْنــا يَسيــرٌ،» يعنــي آنچــه گفتيــم كه از قبور شكافته شده به سـرعت بيـرون مي‌شـونـد، حشـري اســت كـه انجـامــش بـراي مــا آسـان است. (1)
كيفيت نفخ و دميدن در صور (193)

از قبرها با سرعت بيرون مي‌آيند!

«يَــوْمَ يَخْرُجُـونَ مِنَ الْاَجْداثِ سِــراعــا كَـــاَنَّهُـمْ اِلـي نُصُـبٍ يـُوفِضُونَ،»
«روزي كه به سرعت از قبرها در آيند و همه به سوي يك نقطه به سرعت به راه افتنــد، گويــي در آن‌جـا بــه ســوي علامتـي روان مي‌شونــد!»
(43 / معــارج)
«خاشِعَةً اَبْصـارُهُـمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّـةٌ ذلِـكَ الْيَـــوْمُ الَّـــذي كـانُـوا يُوعَدوُنَ،»
«چشم‌هايشان از شدت شرمندگي به پايين افتاده، ذلت از سراپـايشان مي‌بارد، به ايشــان گفتــه مي‌شــود، ايــن اسـت همـان روزي كـه وعــده‌اش را مي‌دادنــد!»
1-الميــزان ج: 18 ص: 541 .
(194) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
(44 / معــارج)
مي‌فرمايد: روز قيامت از قبرها در مي‌آيند، در حالي كه سرگردان مي‌دوند، گويا به سوي علامتي مي‌دوند تا راه را پيدا كنند، در حالي كه اثر خشوع قلبي در ديـدگـان ايشان هـويـدا بـاشـد، آري آن روزي كـه در دنيـاوعـده داده مـي‌شـدنـد، همـيـن روز اسـت! «ذلِــكَ الْيَـــوْمُ الَّـــذي كـانُـــوا يُــوعَـــــدوُن.» (1)

1-الميـــــزان ج:20 ص: 34 .

تلاطم‌انساني قبل‌ازقيامت،نفخ صور براي‌جمع‌شدن (195)

«وَ تَـرَكْنـا بَعْضَهُـمْ يَـوْمَئِـذٍ يَمُـوجُ فـي بَعْـضٍ وَ نُفِـخَ فِـي‌الصُّـــورِ فَجَمَعْنـاهُـــمْ جَمْعـــا،»

«در آن روز بگذاريـم‌شان كه چون مــوج درهم شوند و در صور دميده شود و جمعشــان كنيــم جمـع كامل.»(99 / كهف)

در آن روز از شدت ترس و اضطراب آنچنان آشفته مي‌شوند كه دريا در هنگام طوفان آشفته مي‌شود و مانند آب دريا به روي هم مي‌ريزند و يكديگر را از خود مي‌رانند، در نتيجه نظم و آرامش جاي خود را به هرج و مرج مي‌دهد و پروردگارشان از ايشان اعراض نموده رحمتش شامل حالشان نمي‌شود و ديگر به اصــلاح وضعشان عنــايتــي نمــي‌كنـــد.

(196) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

اين آيه به منزله تفصيل همان اجمالي است كه ذوالقرنين در كلام خود اشاره كرده و گفته بود: «فَاِذا جاءَ وَعْدُ رَبّي جَعَلَهُ دَكّاءَ،» (98 / كهف) و نظير تفصيلي است كه در جاي ديگرآمده‌كه: «حَتّي اِذا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ» (96 / انبياء)

«وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَـاِذا هِـيَ شـاخِـصَةٌ اَبْصــارُ الَّــذيـنَ كَفَـرُوا يـا وَيْلَنـا قَـدْ كُنّـا في غَفْلَةٍ مِنْ هـذابَلْ كُنّا ظالِمين،» (97 / انبياء) و بهر تقدير اين جمله از ملاحم يعنـي پيشگوييهاي قرآن است .

مقصــود از: «وَ نُفِخَ فِي الصُّـورِ،» نفخــه دومــي قبــل از قيامــت اســت كــه با آن همه مردگــان زنده مي‌شوند، به‌دليــل اينكه دنبالــش مي‌فرمايد: «فَجَمَعْناهُمْ جَمْعا وَ عَـرَضْنـا جَهَنَّـــمَ يَـوْمَئِـذٍ لِلْكـافِـــريـنَ عَـــرْضـــــا.» (99 و 100 /كهف) (1)

تلاطم‌انساني قبل‌ازقيامت،نفخ صور براي‌جمع‌شدن (197)

در تفسيـــر قمـــي در ذيـــل جمله «وَ خَشَعَـــتِ الْاَصْـــواتُ لِلرَّحْمـــنِ فَلا تَسْمَـــعُ اِلاّ هَمْسا،» (108 / طه) از حضـــرت ابـــي جعفـــــر عليه‌السلام روايــــت كـــرده كـــه فــــــرمـــــود :
چون روز قيامت شود خداي تعالي تمامي مردم را در يك سرزمين جمع مي‌كند، در حالي كه همه پابرهنه و لخت و عريان باشند، پس در موقف حشر مي‌ايستند، آنقدر كه عرق‌شديدي‌از ايشان فروريزد، نفس‌ها به‌شماره‌افتد، در چنين‌حالي به‌مقدار پنجاه سال
1- الميزان ج: 13 ص: 507 .
(198) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
خواهند ايستاد و اين‌همان قول خداي عزوجل است كه مي‌فرمايد: «وَ خَشَعَتِالْاَصْواتُ لِلرَّحْمنِ فَلاتَسْمَعُ اِلاّ هَمْسا...» (1)

«وَ يَــوْمَ نَحْشُرُهُــمْ جَميعــا ثُــمَّ نَقُــولُ لِلَّذيــنَ اَشْرَكُــوا مَكانَكُــمْ اَنْتُــمْ وَ شُرَكـآؤُكُــمْ، فَـزَيَّلْنا بَيْنَهُـمْ وَ قالَ شُــرَكآؤُهُـمْ ما كُنْتُــمْ اِيّانا تَعْبـدوُنَ،»
«و روزي كه همه خلايق را محشور مي‌كنيم سپس به مشركين گوئيم شما و
1- الميـزان ج: 14 ص: 302 .
سؤال يوم حشر (199)
خدايانتان بر جاي خود باشيد، آن روز رابطه‌اي را كه بين آنان و خدايانشان برقرار بود (و جز خيال و توهم چيزي ديگر نبود) قطع خواهيم كرد و خدايانشان خواهند گفت: شما در حقيقت ما را نمــي‌پــرستيديــد، (چــون معيـار پـرستش در ما وجود نداشت) و شمــا خيــال خــود را مي‌پــرستيديــد،» (28 / يونس)
«فَكَفــي بِاللّــهِ شَهيــدا بَيْنَنــا وَ بَيْنَكُـمْ اِنْ كُنّــا عَــنْ عِبادَتِكُمْ لَغافِليــنَ،»
«خــدا كافــي اســت در اينكــه شاهــد گفتــار ما باشــد، كه ما از پرستــش شمــا هيچ اطلاعي نداشتيم،» (29 / يـونس)
«هُنــالِــكَ تَبْلُــوا كُــلُّ نَفْــسٍ مــآ اَسْــلَفَتْ وَ رُدُّوا اِلَــي اللّــهِ مَــــوْليـهُــــمُ الْحَــقِّ وَ ضَـــــلَّ عَنْهُـــــمْ مــا كـانُــــوا يَفْتَــرِوُنَ،»
«در آن صحنه است كه اعمال يك يك انسانها كه در دنيا براي آن روز خود از
(200) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
پيش فرستاده‌اند، با محك خدائي مورد بررسي قرار مي‌گيرد، (تا حقيقت هر عملي براي صاحبش كشف شود و نيز معلوم شود) كه مولاي حقيقي ايشان خدا بــود و آنچــه به نام معبــود خيالــي به خدا نسبت مي‌دادند وهــم و خيالــي بيش نبود.» (30 / يونس)
منظور از «حشر جميع» حشر همه آنهائي است كه تاكنون ذكر شدند، چه مؤمنيــن وچــه مشــركيــن و چــه شــركـــاي ايشـــان.
«ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذينَ اَشْرَكُوا مَكانَكُمْ اَنْتُمْ وَ شُرَكآؤُكُم.»
در آن روز به مشركين مي‌گوئيم همانجا كه هستيد باشيد، شركاي شما نيز در همــان دوزخ كــه هستنــد باشنـــد.
سؤال يوم حشر (201)
اين فرمان كه: شما و شركائتان بر جاي باشيد براي اين است كه در آنجا كه جاي اختيار و امتحان است، امتحان شوند.
مشركين و شركاء و هر انسان ديگر آنچه را كه در دنيا كرده امتحان شوند تا حقيقت كرده‌هايش برايش منكشف و روشن شود و حقيقت هر عملي را

كه كرده به عيان مشاهده كند، نه اينكه صرفا برايش بشمارند و بيان كنند كه تو چنين و چنان كــرده‌اي، بلكــه عمل خود را مجســم مي‌بيند و با مشاهــده حق از هر چيــزي، اين معنا برايش منكشف مي‌شــود كــه مــولاي حقيقــي، تنها خــداي سبحــان است و همــه اوهــام ساقــط و منهدم مي‌گــردد و اثري از آن دعوي‌ها كه بشر به اوهــام و هــواهاي خــود بــر حــق مي‌بســت بــاقي نمي‌ماند.

در آن روز حقيقت ولايت الهي بطور عيان ظهور پيدا مي‌كند و خلق به عيان لمس

(202) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

مي‌كنند كه غير از خداي تعالي، به جز فقر و مملوكيت محض چيزي ندارند، در اين هنگام است كه هر دعوي باطلي باطل و بنيان هر موهومي منهدم مي‌گردد: «هُنالِكَ‌الْوَلايَةُ لِلّهِ الْحَقِّ،» (44 / كهف) و «يَوْمَ هُمْ بارِزُونَ لا يَخْفي عَلَي‌اللّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ‌الْمُلْكُ‌الْيَوْمَ لِلّــهِ‌الْـواحِــدِ الْقَهّــارِ!» (16 / مؤمــن) و «وَ الاْمْــرُ يَــوْمَئِــذٍ لِلّــهِ!» (19 / انفطــار) (1)

هلاك‌شدگان در پيشگاه خدا حاضر خواهند شد!

«وَ اِنْ كُلٌّ لَمّا جَميعٌلَدَيْنامُحْضَرُونَ،»

1- الميزان ج:10 ص:62

هلاك‌شدگان در پيشگاه خدا حاضر خواهند شد! (203)

«با اينكه هيــچ‌يك از آنان نيســت مگر آنكـه همگي نزد ما حاضر خواهند شد.» (32 / يس)

آيا نديدند چقدر از اقوام قبل از ايشان را هلاك كرديم و ديگر به سوي آنان برنمي‌گردند و بدون استثناء همه‌شان دسته جمعي در روز قيامت براي حسـاب و جـزا نزد مـا حـاضر خواهنـد شـد .

اين آيه شريفه در معناي آيه: «ذلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُالنّاسُ وَ ذلِكَ يَــوْمٌ مَشْهُودٌ.» (103 / هود) مـي‌بــاشــد.(1)

1- الميزان ج: 17 ص: 119.

(204) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

«وَ لَــوْ اَنَّ لِلَّذيـنَ ظَلَمُـوا ما فِي الاَْرْضِ جَميعا وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لاَفْتَـدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذابِ يَـوْمَ الْقِيامَةِ وَ بَدالَهُــمْ مِنَ اللّــهِ مـا لَــمْ يَكُـونُـوا يَحْتَسِبُونَ،»
«و اگر ستمگران دو برابر تمامي آنچه در زمين است مالك باشند همه را براي دفع عذاب روز قيامت مي‌دهند آري در آن روز چيزهايي برايشان هويدا مي‌شود كه هرگز احتمالش را نمي‌دادند.» (47 / زمر)
مشركين به زودي در روز قيامت به اموري برخواهند خورد كه وضع آن امور مافوق تصورشان و بزرگتر و هول انگيزتر از آن است كه به ذهن آنان خطور كرده
ظهور دهشت و اهوال غيرقابل تصور در قيامت (205)
باشد، «وَ بَدالَهُمْ مِنَ اللّهِ ما لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ،» يعني در قيامت چيزهايي برايشان هويــدا مي‌شــود كه خيـالش را هـــم نمي‌كـردنــد.
اگــر ظالميــن كه منكــر معادنــد دو برابر آنچــه در زميــن از امــوال و ذخائــر و گنجينه‌ها اسـت، مي‌داشتند، همـانـا همـه آن را مـي‌دهنـد تـا از سـوء عـذاب بــرهند.
مشركين از انبيا و مؤمنين مي‌شنيدند كه خدا حساب و ميزاني براي اعمال دارد و قضا و آتش و الواني از عذاب دارد، آنگاه شنيده‌هاي خود را ـ با انكاري كه نسبت به آن داشتند ـ بر آنچه در ذهنشان بود يعني آتش دنيا و عذاب دنيا و حساب و ميزان دنيا مقايسه مي‌كردند و چون در قيامت به آنها برخورند، خواهند ديد كه بزرگتر از آن است كه در دنيا به خاطر كسي خطور كند.
ايــن آيــه در توصيــف عــذاب خــدا، نظيــر آيــه «فَلا تَعْلَــمُ نَفْسٌ ما اُخْفِيَ لَهُمْ
(206) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
مِــنْ قُــرَّةِ اَعْيُـــنٍ،» (17 / سجـــده) اســـت در تــوصيـف نعيـــم اهـــل بهشـــت.
و نيز مقتضاي سياق آن است كه ظهور مزبور از قبيل ظهور بعد از خفا و انكشاف بعد از استتار باشد، همچنان كه آيه «لَقَدْ كُنْتَ في غَفْلَةٍ مِنْ هذا فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطائَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَديدٌ،» (22 / ق) نيز همين معنا را مي‌رساند و مي‌فهماند كه عالـم آخرت در همين عالــم نيز بوده، وليكــن پنهان و در پـرده و در قيامت اين پرده‌ها كنار مي‌رود.
«وَ بَــدا لَهُــمْ سَيِّئــاتُ مــا كَسَبُــوا...،» (48 / زمر) يعنــي در آن روز كــارهــاي زشتشان بعـد از آنكـه در دنـيـا از نظـرشـان پنهـان بـود، بــرايشـان آشكار مي‌شــود.

بنابراين، اين جمله همان را مي‌گويد كه آيه «يَوْمَ تَجِدُ كُلّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرا وَ ما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ،» آن‌را افاده‌مي‌كند .

«وَ حـاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِـهِ يَسْتَهْزِؤُنَ،» (34 / نحل) يعني همان عذابهاي گوناگون و

ظهور دهشت و اهوال غيرقابل تصور در قيامت (207)

هولها و شدايدي كه از اوليــاي ديــن دربــاره قيــامت مــي‌شنيدنــد و آن را استهــزا مي‌كردند، بر آنان نازل‌شد و به‌ايشان رسيد. (1)

«وَ اَنْذِرْهُمْ يَوْمَ‌الاْزِفَةِ اِذِاالْقُلُوبُ لَدَي الْحَناجِرِ كاظِمينَ ما لِلظّالِمينَ مِنْ حَميمٍ وَ لاشَفيعٍ يُطاعُ،»
«اي پيامبر ايشان را از روز آزفه(2) بترسان، از آن وقتي كه دلها از شدت ترس به
1-الميـــــــــــزان ج : 17 ص : 412 .
2- آزفه به معناي قيامت (فرهنگ المنجد) .
(208) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
گلوگاه مي‌رسد و دچار ترس و اندوه شديد مي‌گردد روزي كه براي ستمكاران هيچ دوسـت و هيـچ شفيعـي كـه شفـاعتش پـذيـرفتـه شـود نيســت.» (18 / غافر)
«وَاَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الاْزِفَةِ،» آزفه از اوصاف روز قيامت و به معناي نزديك است. پس معناي اين‌جمله آن‌است‌كه مردم را از روز نزديك انذاركن و اين‌معنا يعني نزديك بودن قيامت در آيه «اِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعيدا،» (6/معارج) «وَ نَريهُ قَريبا،»(7/معارج) نيز آمده‌است.
«اِذِاالْقُلُوبُ لَدَي الْحَناجِرِ،» اين جمله كنايه است از نهايت درجه ترس، گويا كار مردم از شدت وحشت به جايي مي‌رسد كه گـويي دلهايشان از جاي خود كنده مـي‌شود و تا
روز آزفه، دلها از شدت ترس به‌گلوگاه مي‌رسد! (209)
حنجره بالا مي‌آيد.
«ما لِلظّالِمينَ مِنْ حَميمٍ وَ لاشَفيعٍ يُطاعُ،» كفارخويشاوند و نزديكي‌ندارند كه‌به‌ياري آنان‌بپاخيزد و حميت(1) قرابتش به‌هيجان آيد. اين‌معنا در جمله «...فَلا اَنْسابَ‌بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ...،» (101/مؤمنون) نيز آمــده است و معناي جمله «وَ لا شَفيعٍ يُطاعُ،» اين است كه: كفار شفاعت پذيرفته ندارند! (2)

1- حميّت به معناي مردانگي، مروّت و غيرت .
2-الميزان ج:17 ص:486.
(210) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
«وَ يـاقَوْمِ اِنّي اَخافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنادِ،»
«و نيز من بر شما اي قوم مي‌ترسم از روز قيامت ، روزي كه بانگ و فرياد مردم از هــر ســو بلنـد مـي‌شــود،» (32 / غافر)
«يَــوْمَ تُوَلُّــونَ مُدْبِريــنَ ما لَكُــمْ مِنَ اللّــهِ مِنْ عاصِمٍ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللّهُ فَما لَــهُ مِـنْ هادٍ،»
«روزي كه از عذاب پا به فرار مي‌گذاريد ولي از ناحيه خدا هيچ حافظي نداريـد و كسـي كــه خـدا گمراهش كنـد ديگر هيچ راهنمـانخـواهــد داشت.» (33 / غافر)
منظور از «يَوْمَ التَّنادِ» روز قيامت است و تسميه قيامت به اين اسم، به خاطر اين است كه در آن روز ستمگران يكديگر را با صداي بلند صدا مي‌زنند و داد و فريادشان
يوم التناد، روز فريادهاي بلند و فرارهاي بي فايده (211)
بــه واويلا بلنــد مي‌شود، همانطــور كه در دنيــا به داد و فريــاد عادت كــرده بودنـد.
«يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرينَ ما لَكُمْ مِنَ اللّهِ مِنْ عاصِمٍ،» منظور از اين يوم باز همان روز قيامت است و شايد مراد اين باشد كه كفار در آن روز در دوزخ از شدت عذاب از اين سو به آن سو فرار مي‌كنند شايد كه راه نجاتي پيدا كنند، ولي از هر طرف كه مي‌دوند بـرگردانده مي‌شوند، همچنان كه در جاي ديگر قرآن كريم آمده «كُلَّما اَرادوُا اَنْ يَخـْرُجُوا مِنْهـا مِنْ غَمٍّ اُعيدوُا فيها وَ ذوُقُوا عَذابَ الْحَريقِ.» (22 / حج)
«وَ مَنْ يُضْلِلِ اللّهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ،» شما پشت كرده و فرار مي‌كنيد و ليكن هيچ پناهي نداريد، چون اگــر پناهي باشد از ناحيه خداســت و از آن ناحيــه هم پناهي نيست، بــراي اينكه خدا شمــا را گمراه كرده و كسي كه خدا گمراهش كرده باشد، ديگر راهنمايي نخواهد داشت! (1)
(212) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

«يَــوْمَ يُكْشَــفُ عَـنْ ساقٍ وَ يُـدْعَـوْنَ اِلَـي السُّجُــودِ فَـــلا يَسْتَطيعُــونَ،»
«روزي كه شدت به نهايت مي‌رسد و خلق به سجده دعوت مي‌شوند ولي اينان نمـي‌توانند سجـده كنند، چون كبر و نخـوت مـلكـه ايشان شده است.» (42/ قلم)
كشف از ساق مثلي است براي افاده نهايت درجه شدت، چون وقتي انسان به سختي
1-الميـزان ج:17 ص:501.
شدت روز قيامت و ناتواني مستكبرين از سجده (213)
دچار زلزله يا سيل يا گرفتاري ديگر مي‌شود، شلوار را بالا كشيده كمر را مي‌بندد، تا بهتر و سريع‌تر به تلاش بپردازد و وسيله فرار از گرفتاري را فراهم سازد، زمخشري در كشاف گفته معناي «يَوْمَ يُكْشَــفُ عَـنْ ســاقٍ» روزي كه شدت امر به نهايت مي‌رسد اسـت، وگرنــه در آن روز نه ساق پايي در بين است و نه شلواري كه از آن بالا بكشند!
اين آيه تا پنج آيه بعد، مطلب معترضه‌اي است كه در بين واقع شده چون سخن از شرك مشركين به ميان آمده بود و اينكه آنها معتقد بودند شركا در روز قيامت اگر قيامت و حسابي باشد ايشان را به سعادت مي‌رسانند، لذا در اين چند آيه معترضه فرمود نه خداي تعالي شريكي دارد و نه در آن روز اين شركاي خيالي شفاعتي دارند و تنها راه احراز سعادت در آخرت سجود است، يعني خاضع شدن براي خداي سبحان و يگانگي او در ربوبيت، در دنيا را پذيرفتن، آنهم آنچنان پذيرفتني كه آدمي را داراي صفت خضوع سازد و روز قيامت سعادتمند كند.
(214) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
و اما اين تكذيب‌گران مجرم كه در دنيا براي خدا سجده نكردند، در آخرت هم نمي‌توانند براي او سجده كنند، در نتيجه سعادتمند نمي‌شوند پس حال آنان با حال مسلمانان به هيچ وجه نمي‌تواند يكسان باشد، بلكه خداي سبحان به خاطر استكباري كه كردند در دنيا معامله استدراج(1) و مماشات با ايشان مي‌كند، تا شقاوتشان به حد نهايت برسد و مستحق عذاب اليم آخرت گردند.
پس معناي اينكه فرمود:«يَوْمَ يُكْشَفُ عَـنْ ساقٍ وَ يُدْعَـوْنَ اِلَـي السُّجُــودِ فَـلا يَسْتَطيعُون،» اين شد كه‌اي پيامبر به ياد آر روزي را كه بر اين كفار بسيار سخت
1- استــدراج بـه معنــاي انــدك انــدك و بــه تــدريــج خـواستــن (فرهنگ معيــن) .

شدت روز قيامت و ناتواني مستكبرين از سجده (215)
خواهد شد و چون دعوت مي‌شوند براي خدا سجده كنند نمي‌توانند بكنند، چون حالت خضــوع براي خدا در دل ندارند و در دنيا به خاطر تكبري كه داشتند چنين ملكه‌اي كســب نكردنــد، روز قيامــت هم روز كشــف باطن آدمــي است، وقتــي باطــن در دنيا باطني بوده كه نگذاشتــه ايشــان خاضــع شونــد، در آخـرت هم نخواهد گذاشت.
«خاشِعَــةً اَبْصارُهُمْ تَرْهَقُهُــمْ ذِلَّــةٌ...،» (43 / قلم) در حــالــي كــه چشمهايشـان از شــرم به زير افتاده است و در حالي كه ذلت قهري سراپاي آنان را فـرا گـرفتـه است.
اگـر خشــوع را بــه چشـم‌هــا نسبــت داده بــراي ايـن است كه اوليــن عضــوي كه خشــوع قلبــي را حكايت مي‌كند چشم است .
«...وَ قَدْ كانُوا يُدْعَوْنَ اِلَي السُّجُودِ وَ هُمْ سالِمُونَ،» (43 / قلم) آن روز كه دعوت مي‌شدند در برابر خداي سبحان سجده كنند با اينكه سالم بودند و مــي‌تــوانستنـد
(216) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
سجده كنند و بهترين تمكـن را داشتند سجده نكردند و به دعوت انبيــا اعتنـا ننمــودند.
«فَذَرْني وَ مَنْ يُكَذِّبُ بِهذَا الْحَديثِ،» (44 / قلم) منظور از كلمه «هذَا الْحَديث» قرآن كريم است. و ايــن آيه كنايــه است از اينكــه خداي تعالــي به تنهايــي براي عذاب آنــان كافي است و دست از ايشـان بر نخواهد داشت. (1)

«سَأَلَ سآئِلٌ بِعَذابٍ واقِـعٍ،»
1-الميـــــــــزان ج : 19 ص : 643 .

«سـائلـــي از كفـــار درخـــواســـت عــذابـــي كـــــرد،» (1 / معـــــارج)
«لِلْكافِرِيـنَ لَيْـسَ لَهُ دافِعٌ،»
«كه لامحاله(1) واقع مي‌شد و كافران دافعـي بـــراي آن نــداشتند،» (2 / معارج)
«مِـــنَ اللّـــــهِ ذِي الْمَعـــــــــــارِجِ،»
«ازسوي خداوند ذي‌المعارج‌است»(3/معارج)
«تَعْـرُجُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ اِلَيْهِ في يَــوْمٍ كــانَ مِقْــدارُهُ خَـمْسينَ اَلْفَ سَنَةٍ،»
«فــرشتگـــــان و روح (فــرشتـه مخصــوص) بـه ســوي او عـــروج مـي‌كننـد، در آن روزي كــه مقـدارش پنجـاه هــزار ســال است.» (4 / معارج)
1- لامحاله به معناي ناگزير .
(218) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
آنچه سياق سوره معارج دست‌مي‌دهد اين‌است كه مي‌خواهد روز قيامت را توصيف كنـد به آن عذاب‌هايي كه در آن براي كفار آماده شده، از همان آغاز سخن از عذاب دارد.
سؤال سائلي را حكايت مي‌كند كه از عذاب الهي كفار پرسيده و اشاره مي‌كند به اينكه اين عذاب آمدني است و هيچ مانعي نمي‌تواند از آمدنش جلوگير شود و نيز عذابي است نزديك، نه دور كه كفار مي‌پندارند، آنگاه به صفات آن روز و عذابي كه براي آنان تهيه شده پرداخته، مؤمنين را كــه به انجام وظائف اعتقادي و عملي خود مي‌پردازند استثنا مي‌كند.
«اِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعيدا وَ نَريهُ قَريبا،» (6 و 7 / معارج) اگر كفار عذاب قيامت را دور مي‌بينند و به دوري آن معتقدند، اين اعتقادشان ظني است و امكان آن‌را بعيد مي‌پندارند، نه اينكه معتقد به معاد باشند ولي آن را دور بپندارند، چون كسي كه معتقد به معاد است هرگز

درخواست عذاب آن را نمي‌كند و اگر هم بكند صرف لقلقه زبان(1) است و اما رؤيت خداي‌تعالي به معناي علــم آن حضرت اســت به اينكه قيامــت محقق است و آنچه آمدني است نزديك هم هست.
«يَــوْمَ تَكُــونُ السَّمـــــاءُ كَـــالْمُهْــــــــلِ،»

«روزي اســت كــه آسمــان چــون مــس ذوب شــده مي‌شــود.» (8 / معارج)
«وَ تَكُــــونُ الْجِبـــــالُ كَـــالْعِهْـــنِ،»
«و كــوهها چــون پشــم حــلاجــي شــده مــي‌گــردنـــد.» (9 / معارج)
«وَ لا يَسْـئَــلُ حَميـــــمٌ حَميمــــــا،»
1- لقلقه زبان به معناي گرفتگي زبان ـ بيهوده‌گويي (فرهنگ معين) .
(220) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
«و هيچ حـامــي و دوستــي ســراغ دوستـــش را نمــي‌گيــرد.» (10 / معارج)
كلمه «حَميم» به معناي خويشاوند نزديكي است كه انسان اهتمام به امر او داشته و برايش دلسوزي بكند و اين جمله اشاره است به سختي روزقيامت، به طوري كه هر انساني در آن روز آن‌قدر مشغول به خويشتن است كه به كلي نزديكان خود را از ياد مي‌برد، به‌طوري‌كه هيچ حميمي از حال حميــم خود نمي‌پرسد. معناي جمله مورد بحث اين است كه خويشاوند هر كسي را به او نشــان مي‌دهـند، ولــي او به خاطر گرفتاري‌هــاي خودش احوالــي از آنــان نمي‌پرسد.
«يَـوَدُّالْمُجْـرِمُ لَوْ يَفْتَدي مِنْ عَذابِ يَوْمَئِذٍ بِبَنيهِ وَ صاحِبَتِهِ وَ اَخيهِ، وَ فَصيلَتِــهِ‌الَّتي تُؤْيــهِ وَ مَنْ فِــي‌الاَْرْضِ جَميعــاً ثُمَّ يُنْجيـهِ،» (11 / معارج)
توصيف روز قيامت و عذاب كفار در آن (221)
مجرم به خاطر جرمش آن قدر عذابش شديد مي‌شود كه آرزو مي‌كند اي‌كاش مي‌توانست نزديك‌ترين اقارب و گرامي‌ترين عزيزان خود مثلاً فرزندان و برادران و فصيله(1) خود را قربان خود مي‌كرد و بلكه تمامي انسان‌هاي روي زمين را - اگر اختيارشان به‌دست‌او بود ـ مي‌داد و عذاب‌را ازخود دور مي‌كرد و معلوم است كسي كه از شدت عذاب حاضر است عزيزان خودرا فداي‌خودكند،ديگركي‌احوال‌آنان‌را مي‌پرسد.
«كَلاّ اِنَّهــا لَظي،»
«اما هيهات چـه آرزوي خامي كـه آتش دوزخ شعلــه‌ور است،» (15 / معــارج)
1- فصيله به معناي خويشان و قبيله .
(222) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
«نَزّاعَةً لِلشَّوي،»
«و درهم شكننده اعضاي بدن است،» (16 / معارج)
«تَـــدْعُـــوا مَـــــنْ اَدْبَـــرَ وَ تَـــوَلّـــي،»
«او هر روگردان از حق و مستكبري را به سوي خود مي‌خـوانــد،» (17 / معارج)

«وَ جَـــمَـعَ فَـــــــاَوْعـــي،»

«وهمه‌آنهايي‌راكه‌اموال‌راجمع‌وذخيره‌كردنددرخودجاي‌مي‌دهد.»(18/معارج)

(1)

1-الميـــزان ج : 20 ص : 5 .

توصيف روز قيامت و عذاب كفار در آن (223)

«فَـاِذا نُقِـرَ فِـي النّاقُـورِ،»
«وقتي فرمان كوبنده حـق صـادر و در صـور دميـده مـي‌شود،» (8 / مدثر)
«فَذلِـكَ يَوْمَئِـذٍ يَـوْمٌ عَسيـرٌ،»
«آن روز، روزي اسـت سخـت،» (9 / مـدثـر)
«عَلَي الْكـافِرينَ غَيْـرُ يَسيـرٍ،»
«و بر كافران روزي ناهموار است.» (10 / مدثر)
«نَقْـر» در «ناقُـور» نظيـر جملـه نَفْـخ در صـور كنايـه از زنـده كـردن
(224) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
مردگـان در قيامت و احضار آنان براي حساب‌رسي است.
«فَذلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسيرٌ عَلَي الْكافِرينَ غَيْرُ يَسيرٍ،» (9 و 10 / مدثر) اشاره «ذلك» به زمان «نَقْر» در «ناقُور» است و بعيد نيست كه مراد از كلمه «يَوْمَئِذٍ» روزي باشـد كه خلائق براي حساب و جـزا به سوي خدا بـرمـي‌گـردنـد.
يـا ممكـن اسـت منظـور روزي بـاشـد كـه بـه سـوي خـدا بـرمـي‌گـردنـد.
مي‌فـرمـايد: زمـان نقـر ناقـور كـه در روز رجوع خـلائق بـه خـدا واقـع مـي‌شـود، زمانـي بـس دشـوار بـر كافران است. (1)
1-الميـزان ج:20 ص:133.

«فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّماءُ بِدُخانٍ مُبينٍ،»
«پس تو منتظـــر آن روزي باش كه آسمـــان دودي آشكار بياورد،» (10 / دخان)
«يَغْشَـي النّــاسَ هــذا عَـذابٌ اَليـــمٌ،»
«دودي كه چشم مردم را بـگيـرد و ايـن عـذابـي اسـت دردنــاك،» (11 / دخان)
«رَبَّنَا اكْشِــفْ عَنَّاالْعَــذابَ اِنّا مُؤْمِنُونَ،»
«آن وقــت است كـه مـي‌گـويـنـد: پـروردگـارا ايـن عــذاب را از مـا بـردار كــه ايمان خواهيم آورد!» (12/دخان)
(226) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
مي‌فرمايد:منتظرروزي‌باش‌كه‌آسمان‌دودي‌آشكاربياورد.اين‌تهديدي‌است‌به عذابي كه از هر سو مردم را فرامي‌گيرد. «يَغْشَي النّاس،» يعني دودي كه از هر طرف بر مردم احاطه مي‌يابد.
«... هذا عَذابٌ اَليمٌ رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذابَ اِنّا مُؤْمِنُونَ،» (11 و 12 / دخان) اين جمله حكايت گفتار مردمي است كه دچار عذاب دخان شدند و معنايش اين است كه در آن روز كه آسمان دودي آشكارا مـي‌آورد، مـردم مي‌گوينـــد: پــروردگــارا ايــن عــذاب را از مـا بــردار كــه ايمــان خـــواهيـــم آورد.
و در اين گفتار خود، هم به ربوبيّت خدا اعتراف مي‌كنند و هم اظهار ايمان مي‌كنند كه مـــا به اين دعـــوت حقّت ايمـــان مي‌آوريـــم.
«اَنّي لَهُمُ‌الذِّكْري وَ قَدْجاءَهُمْ رَسُولٌ مُبينٌ،»(13/دخان)يعني از كجا مي‌توانند متذكر شوند و به‌حق اعتراف‌كنند، در حالي‌كه اين حق‌را رسولي آشكارا آورد و معذلك به آن
بطشه كبري! انتقام الهي (227)
ايمان نمي‌آوردند، رسولي كه رسالتش بسيار روشن بود و جاي هيچ شكي در آن نبود.
«ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ قالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ،»(14/دخان)سپس‌از رسول‌اعراض كرده گفتند: او «مُعَلَّم»است، يعني ديگران يادش‌داده‌اند و مجنون‌است يعني‌جن‌او را آسيب زده‌است.
«اِنّا كاشِفُواالْعَذابِ قَليلاً اِنَّكُمْ‌عائِدُونَ ـ مامقداركمي‌ازعذاب‌راازشمابرمي‌داريم ولي شما بازبرخواهيدگشت.»(15/ دخان)اگرمنظورازدخان‌يكي‌ازعلامتهاي‌نزديك‌قيامت‌بودمعنايي كه ازآيه

نزديك‌تر به ذهن باشد اين است كه: شما به سوي عذاب روز قيامت‌برمي‌گرديد.
«يَـوْمَ نَبْطِشُ‌الْبَطْشَةَ‌الْكُبْري اِنّا مُنْتَقِمُونَ،»
(228) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
«روزي كه با گرفتنــي سخــت و بــزرگ مي‌گيريــم كه ما انتقـام گيرنده هستيم،»
(16 / دخان)
منظور از روزي كه خدا كفار را به بطشي بزرگ بطش(1) مي‌كند روز قيامت است. توصيف بطشه با كلمه كبري مؤيد همين تفسير است، چون اين توصيف، بطشه را بطشه‌اي معرفي مي‌كند كه بزرگ‌تراز آن تصور نمي‌شود و چنين بطشه‌اي همان بطشه روز قيامت است كه عذابش از هر عذابي سخت‌تر است، همچنان كه قرآن كريم فرموده «فَيُعَذِّبُهُ اللّهُ الْعَذابَ الاْكْبَــرَ،» (24 / غاشيه) كمــا اينكه قيامــت پــاداش هم بزرگ‌ترين پـاداش اسـت و در آن بــاره مي‌فرمايــد: «... وَ لاَجْرُالاْخِــرَةِ اَكْبَــرُ!...» (40 / نحل) (2)
1- بطــش بــه معنـاي سخــت گرفتن ـ خشم رانــدن ـ غضب كــردن، فرهنــگ معيــن.
بطشه كبري! انتقام الهي (229)

«يَسْئَلُ اَيّـانَ يَــوْمُ الْقِيامَةِ،»
«مـــي‌پـرســـد كـــي روز قيـــامــت و حسـاب خــواهـد بــود؟» (6 / قيامت)
«فَـــاِذا بَـــرِقَ الْبَصَـــرُ،»
«بگــو روزي كــه چشمهــا از وحشـــت و هــول خيــره بمـانـــد،» (7 / قيامت)
«وَ خَسَــــفَ الْقَمَــــــرُ،»
1- الميـــــــــــــزان ج: 18 ص: 208.
(230) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
«و مـــاه تابـــان تاريــك شـــــود،» (8 / قيامت)
«وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ،»
«و ميـــان خورشيد و ماه جمع گردد.» (9 / قيامت)
در اين آيه چند نشانه از نشانه‌هاي قيامت ذكر شده است.
منظور از برق بصر، تحير چشم در ديدن و دهشت زدگي آن است و منظور از خســوف قمر، بي نور شـدن آن است.
«يَقُولُ الْاِنْسانُ يوْمَئِذٍ اَيْنَ الْمَفَرُّ،» ـ يعني كجاست گريزگاه؟
«كَلاّ لاوَزَرْ - هرگزمفري‌نيست!»(11/قيامت) اين جمله ردّ آنان در سؤال از مفر است و كلمــه وزر بــه معنــاي پناه‌گاهــي چون كــوه و قلعــه و امثــال آن اســت و اين كلام خداســت نه تتمه گفتــار انسان.
حال انسان در روز قيامت (231)
«اِلــي رَبِّـكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ،»(12 / قيامت) به سوي كسي جز خدا مستقري نيست، پس وزر و پناهگاهـي هم كه به آن پناهنــده شوند و آن از ايشان دفاع كند وجود ندارد.
توضيح اينكه انسان به سوي خداي تعالي سير مي‌كند و خواه ناخواه خداي خود را ديدار مي‌كند و سيرش به سوي او مي‌انجامد و هيچ حاجبي كه او را از وي بپوشاند و يا از عذاب وي مانع شود وجود ندارد و اما حجابي كه در آيه قرآن ياد شده و فرموده: «كَـلاّ بَلْ رانَ عَلي قُلُوبِهِــمْ مـا كانُوا يَكْسِبُونَ كَلاّ اِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ،» (14و15/ مطففين)ازسياق‌دوآيه‌استفاده‌مي‌شودمنظور محروميت‌ازكرامت‌خداي تعالي است نه اينكه خدا از حالشان بي خبر باشد و يا ايشان از خدا غايب و پنهان باشند.
ممكن هم هست بگوييم مراد از جمله، مستقر انسان به سوي اوست، اين باشد كه

(232) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
زمام امر در سعادت و شقاوت و بهشت و دوزخ بودن مستقر آدمي به دست خداست و به مشيت او وابسته است، هر كس را بخواهـد در بهشت منزل مي‌دهد كه جاي متقين است و هر كس را بخواهد در دوزخ كه جاي مجرمين است، همچنان كه خــودش در جاي ديگر فرمود «... يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ وَ يَغْفِرُ لِمَــنْ يَشــاءُ...» (40 / مائده)
و ممكن است منظور اين باشد كه استقرار مردم در روز قيامت به حكم خداي تعالي است، تنها اوست كه در بين بشر نفوذ دارد نه غير او، هم‌چنان كه باز خود خداي تعالي فرموده «كُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ اِلاّ وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ!» (88 / قصص)
«يُنَبَّؤُا الْاِنْسانُ يَوْمَئِذٍ بِما قَــدَّمَ وَ اَخَّــرَ،» (13 / قيامت) منظــور از «ما قَــدَّمَ» خــوبــي و بـدي‌هــايي اسـت كـه انســان در اول عمـرش كـرده اســت.
منظور از «وَ اَخَّر،» كارهاي نيك و بد آخر عمر است و يا منظور از اولي نيك و
حال انسان در روز قيامت (233)
بدهايي است كه خودش در همه عمر كرده و منظور از دومي آثار خير و شري است كه او منشأش را در بين مردم باب نموده و اگر سنت حسنه‌اي براي بعد از خودش باب كــرده پــاداش مــي‌بينــد و اگــر سنــت سيئــه‌اي بــاب كــرده عقــاب مــي‌بينـــد.
«بَلِ الْاِنْسانُ عَلي نَفْسِـهِ بَصيـرَةٌ وَ لَـوْ اَلْقــي مَعاذيــرَهُ ـ انسان صاحب بصيرت بر نفس خويش است و خود را بهتر از هر كس مي‌شناسد و اگر با ذكر عذرها از خود دفاع مي‌كند، صرفا براي اين است كه عذاب را از خود برگرداند.» (14 و 15 / قيامت)
بصيرت به‌معناي رؤيت‌قلبي و ادراك‌باطني‌است. بعضي‌از مفسرين گفته‌اند: مراد از بصيرت‌حجت‌است، هم‌چنان‌كه‌در آيه «ما اَنْزَلَ هؤُلاءِ اِلاّ رَبُ‌السَّمواتِ وَالْاَرْضِ بَصائِرَ،» (102/اسراء) به اين معنا آمده و انسان هم خودش حجتي است عليه خودش، در آن روز وقتي‌بازجويي‌مي‌شود و ازچشم‌و گوش و دلش‌سؤال‌مي‌شود،همان‌چشم‌وگوش‌و حتي
(234) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
پوست بدنش و دو دست و دو پايش به سخن آمده، عليه او شهادت مي‌دهند، همچنان‌كه درباره موردسؤال قرارگرفتن‌گوش و چشم و دل فرمود:«اِنَ‌السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤادَ كُلُّ اُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً،» (36 / اسراء) و در مورد شهادت دادن گوش و چشم و پوست فرموده:«...شَهِدَعَلَيْهِمْ‌سَمْعُهُمْ‌وَاَبْصارُهُمْ‌وَجُلُودُهُمْ...،»(20/

فصلت)ودرباره‌سخن‌گفتن دست‌ها و شهادت دادن پاها فرموده: «... وَ تُكَلِّمُنا اَيْديهِمْ وَ تَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ...» (65 / يس)

«كَلاّ بَلْ تُحِبُّونَ الْعاجِلَةَ،»
«هــرگــز چنيــن نيست كه شمــا مي‌پنداريــد و دلايــل معــاد را مخفــي

شمــاريــد بلكــه شمــا دنيــاي زودگـــذر را دوســت داريــد،» (20 / قيامت)
«وَ تَـــذَرُونَ الاْخِـــرَةَ،»
«و به‌كلــي كار آخــرت و نشــانه قيــامــت را رهــا مي‌كنيــد،» (21 / قيامت)
«وُجُــوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ،»
«آن روز رخســار طايفه‌اي از شــادي برافروخته و نوراني است،» (22 / قيامت)
«اِلـــي رَبِّهـــا ناظِــرَةٌ،»
«و بــا چشــم قلــب جمـــال حـــق را مشاهــده مي‌كننـــد،» (23 / قيامت)
«وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ باسِرَةٌ،»
«و رخســـار گــروهـــي ديگــر عبــوس و غمگيـــن اســـت،» (24 / قيامت)
«تَظُـنُّ اَنْ يُفْعَـلَ بِها فاقِـــرَةٌ،»

«كه‌مي‌دانند حادثه‌ناگواري در پيش‌است كه پشت آنهارا مي‌شكند.» (25/ قيامت)

اين آيات صفات روز قيامت است، البته از اين نظركه مردم در آن روز چه حالي دارند و اينكه مردم در آن روز دو طايفه‌اند، طايفه‌اي كه چهره‌اي شكفته و دلي شاد دارند و طايفــه‌اي ديگــر كــه چهــره‌اي درهــم كشيــده و دلــي نــوميد از نجات دارنــد و اشاره مي‌كند بـه اينكـه آغـاز ايـن تقسيم از زمان احتضار شروع مي‌شود.

«وُجُـــوهٌ يَـــوْمَئِـذٍ ناضِـرَةٌ اِلـي رَبِّهـا ناظِـرَةٌ،» نظارت چهره و درخت و امثال آن به‌معناي‌خرمي و زيبايي و بهجت‌آنهاست. وجوهي‌درآن روز كه قيامت بپا مي‌شود زيبا و خرم است و مسرت و بشاشت دروني از چهره‌ها نمايان است، همچنان كه در جاي ديگر درباره اين‌وجوه فرموده:«تَعْرِفُ في وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعيمِ،» (24/مطففين) و نيز

فرموده: «وَ لَقّيهُمْ نَضْرَةً وَ سُرُورا.» (11 / انسان)

مراد از نظركردن به خداي تعالي نظر كردن حسي كه با چشم سرانجام مي‌شود نيست، چون برهان قاطع قائم است بر محال بودن ديده شدن خداي تعالي، بلكه مراد نظر قلبي و ديدن قلب به وسيله حقيقت ايمان است، همانطور كه براهين عقلي هم همين را مي‌گويد و اخبار رسيده از اهل بيت عصمت عليه‌السلام هم بر همين دلالت دارد.
پس اين طايفه دلهايشان متوجه پروردگارشان است و هيچ سببي از اسباب دلهايشان را از ياد خدا به خود مشغول نمي‌كند، چون آن روز همه سبب‌ها از سببيت ساقطند و در هيچ موقفي از مواقف آن روز نمي‌ايستند و هيچ مرحله‌اي از مراحل آنجا را طي نمي‌كنند، مگر آنكه رحمت الهي شامل حالشان است و از فزع آن روز ايمنند: «وَ هُمْ مِنْ فَزَعِ يَوْمَئِذٍ امِنُونَ،» و هيچ مشهدي از مشاهد جنت را شهود نمي‌كنند و به هيچ
(238) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
نعمتي از نعمت‌هايش متنعم نمي‌شوند، مگر آنكه در همان حال پروردگار خود را مشاهده مي‌كنند، چون نظر به هيچ چيز نمي‌كنند و هيچ چيزي را نمي‌بينند، مگر از اين دريچه كه آيت خداي سبحان است و معلوم است كه نظر كردن به آيت از آن جهت كه آيت است عينا نظر كردن به صاحب آيت يعني خداي سبحان است.
«وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ باسِرَةٌ تَظُنُّ اَنْ يُفْعَلَ بِها فاقِرَةٌ،» وجوهي در آن روز به سختي عبوس است، مي‌داند كه با آنان رفتاري مي‌شود كه پشتشان شكسته شود و يا دماغشان به آتش داغ شود.
«كَلاّ اِذابَلَغَتِ التَّراقِيَ ـ باش تا جانشان به‌گلورسد،»(26/قيامت)اين‌جمله رد ازاين عمل ايشان است كه زندگي دنياي عاجله را دوست مي‌دارند و آن را مقدم بر زندگي آخرت مي‌دارند،گويافرموده:ازاين‌رفتارتان‌دست‌برداريدكه اين‌زندگي و اين‌طرزفكربراي شما
حال جمعي مردم در روز قيامت (239)
دوام ندارد و به زودي مرگ بر شما نازل گشته، به سوي پروردگارتان روانه مي‌شويد.
«وَ قيلَ مَنْ راقٍ ـ گويند كيست كه درد اين بيمار را علاج كند؟» (27 / قيامت) چه كسي از اهل و عيال و دوستانش در آن‌چه كه پيرامون اويند مي‌تواند او را شفا دهد و دردش را دوا كند؟
«وَ ظَنَّ اَنَّهُ الْفِراقُ،» (28 / قيامت) يعني انسان محتضر وقتي اين احوال را مشاهده مي‌كند، يقين مي‌كند كه ديگر بايد از زندگي عاجله دنيا كه علاقمند بدان بود و بر آخرت ترجيحش مي‌داد جدا شود.
«وَالْتَفَّتِ السّاقُ بِالسّاقِ ـ و ساقهاي پا به هم در پيچد،» (29 / قيامت) ظاهر اين عبارت اين‌است‌كه مراد از آن پيچيدن ساقهاي پاي محتضر در يكديگر است، چون وقتي روح به گلوگاه‌مي‌رسد حيات ساري دراطراف

بدن‌باطل گشته، ديگر تعادلي بين اعضا نمي‌ماند.
(240) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
آيه مي‌خواهد با تعبير پيچيدن ساق به ساق از احاطه شدائد و ورود پي در پي آنها خبــر دهد، چون از دم مــرگ تا روز قيامــت شدائد يكي پس از ديگــري روي مي‌آورد .
«اِلي رَبِّكَ يَوْمَئِذٍالْمَساقُ ـ درآن‌روز خلق‌را به‌سوي‌خداخواهندكشيد،» (30/ قيامت)مراد از اينكه در قيامت يا در روز مرگ سوق به سوي خداي تعالي است، اين است كه بازگشت به سوي اوست و اگر از باز گشت، به «مَساق» تعبير آورد، براي اشاره به اين بود كه آدمي در اين بازگشت، اختياري از خود ندارد، مانند حيواني كه ديگري او را مي‌راند، آدمي را هم ديگــري به سوي اين سرنوشت مي‌برد و او خود هيچ چاره‌اي از آن ندارد، پس او به حكم «اِلي رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَساقُ ـ از روز مرگش به سوي پروردگارش رانده‌مي‌شود،»تابه‌حكم«اِلي رَبِّكَ يَوْمَئِذٍالْمُسْتَقَرْ، ـ در قيامت بر او واردشود». (12/قيامت)
حال جمعي مردم در روز قيامت (241)
آيه شريفــه مي‌فهماند كه غايـت و نقطه نهايي هستي برگشتن به خداي تعالي است.
«اَيَحْسَبُ الاِْنْسانُ اَنْ يُتْرَكَ سُدًي» (36 / قيامت) آيا انسان چنين مي‌پندارد كه ما او را مهمل (1) رها مي‌كنيم و اعتنايي به او نداريم و چون نداريم بعث وقيامتي هم نيست و بعــد از مردن ديگر زنــده‌اش نمي‌كنيــم و در نتيجــه تكليف و جزايــي در كار نيست؟
«اَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْني، ـ مگر اونطفه‌اي نبود از مني‌اي كه در رحمش مي‌ريزند،» (37 / قيامت) «ثُمَّ كانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوّي،» (38 / قيامت) آري او همين نطفه بود و سپس آن انسان و يا آن مني قطعه‌اي لخته خون بود كه خداي تعالي با تعديل و تكميل اندازه‌گيري و سپس صورتگريش‌كرد.«فَجَعَلَ مِنْهُ‌الزَّوْجَيْنِ‌الذَّكَرَ وَالاُْنْثي،»(39/قيامت)
1- مُهمَل به معناي بي‌معني، شخص بيكار گذاشته است (فرهنگ معين).
(242) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
يعني از انسان دو صنف درست كرد، يكي نر و ديگري ماده!
«اَلَيْسَ ذلِكَ بِقـادِرٍ عَلي اَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتي؟» (40 / قيامت) در اين آيه بر مسأله بعث كه مورد انكار كفار است و آن را بعيد مي‌شمارند استدلال شده و دليل آن را عموم قدرت خداي تعالي و ثبوتش در خلقت ابتدايي دانسته، فرموده خداي تعالي قادر بر خلقــت بار دوم انسان است، به دليل اينكه بر خلقت نخستين او قادر بود وخلقت دوم اگــر آســان‌تــر از خلقـــت اول نبـاشــد دشوارتــر نيسـت. (1)

1-الميـــــــزان ج : 20 ص : 173.

احوال متفاوت انسانها در وقوع صيحه آسماني (243)

«فَـــإِذا جـــــاءَتِ الصّـــاخَّـــــةُ،»

«پــس وقتــي آن صيحـــــه شـديــد آسمــانــي بيـايـــد!» (33 / عبس)

كلمه «صـاخّـه» بــه معنــاي صيحـه شديـدي اسـت، كـه از شدتش گوشها كـر شـــود و منظـــور از آن نفخـــه صـــور است.

«يَــوْمَ يَفِــرُّ الْمَــرْءُ مِـــنْ اَخيــهِ،»

«و روزي رسد كه هـر كـس از بــرادرش هــم فــرار مــي‌كنــد،» (34 / عبس)

«وَ اُمِّـــهِ وَ اَبيــهِ،»

«و از مادر و پــدرش،» (35 / عبس)

(244) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

«وَ صــــاحِبَتِــــــهِ وَ بَنيــــــهِ،»

«و ازهمسر و فرزندانش،» (36/عبس)

«لِكُلِ‌امْرِيءٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنيهِ،»

«درآن‌روز هركس آنقدر گرفتاراست‌كه به ياد غيرخودش نمي‌افتد.» (37/ عبس).

اين آيه به شدت روز قيامت اشاره مي‌كند، شدت آن روز به حدي است كه انسان از أقربا و نزديكانش مي‌گريزد، براي اينكه شدت آن‌چنان احاطه‌مي‌كند كه نمي‌گذارد آدمي به ياد چيزي و كسي بيفتد و اعتنايي بغير خود كند، حال غير خودش هر كه مي‌خواهد باشد، آري بلا و مصيبت وقتي عظيم باشد وشدت يابد و بر آدمي چيره گـــردد، آنــچنان آدمي را به خـود جـــذب مي‌كنـــد كـه از هر فكر و تلاشي منصرفش مي‌سازد.

احوال متفاوت انسانها در وقوع صيحه آسماني (245)

«وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ،»

«در آن روز چهـــره‌هــا دو جورنـــــد،» (37 / عبس)

«ضاحِكَــةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ،»

«چهره‌هايي نوراني، خندان و خوشحال،» (38 / عبس)

اين آيه بيان مي‌كند كه در آن روز مردم به دو قسم منقسم مي‌شوند، قسمي اهل سعادت و قسمي ديگر اهل شقاوت و اشاره مي‌كند به اينكه هر يك از اين دو طايفه با سيما و قيافه‌اش شناخته مي‌شود، اهل سعادت چهره‌هايي نوراني و درخشنده دارند، كه فرح و سرور و انتظار آينده‌اي

خوش از آن چهره‌ها هويداست، پس معناي مستبشره
(246) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
همين است كـه از ديدن منزلگاه خود كه به زودي بدان‌جا منتقل مي‌شوند خوشحال‌انـد.

«وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْها غَبَرَةٌ تَرْهَقُها قَتَرَةٌ،»

«و چهره‌هـايـي غبـارآلود و اندوهبـار، كه ظلمـت و كـدورت از آن مي‌بارد.» (40و41/عبس)

در اين چهار آيه حال دو طايفه را، با بيان حال چهره‌هايشان بيان كرده، چون چهره و قيـافـه آينه دل است، هم مســرت درونـي در آن جلوه مي‌كند و هم اندوه و گرفتاري.

«أُولئِـكَ هُـــمُ الْكَفَـرَةُ الْفَجَـــرَة،»

«آنان هميـن كافـران فــاجـرنـد.»(42 / عبس) (1)

احوال متفاوت انسانها در وقوع صيحه آسماني (247)

«فَــاِذا جــاءَتِ الطّامَّــةُ الْكُبْــري،»
«پــس وقتــي آن حــادثــه بــــزرگ رخ دهـــــد،» (34 / نازعات)
«يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الاِْنْســانُ مــا سَعــي،»
«در آن روزي كه انســان هر چــه كــرده بـــه يــاد مـــي‌آورد،» (35 / نازعات)
«وَ بُـــرِّزَتِ الْجَحيــمُ لِمَــــنْ يَـري،»
1- الميزان ج:20 ص:343
(248) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
«و جهنـم بــراي هــر صاحــب چشمــي ظاهـــر مــي‌شـــود،» (36 / نازعات)
«فَــــاَمّــــا مَــــنْ طَغــــــي،»
«كسي كه طغيان كرده،» (37 / نازعات)
«وَ اثَــرَ الْحَيــوةَ الــدُّنْيــا،»
«و زندگي دنيــا را ترجيـــح داد،» (38 / نازعات)
«فَـاِنَ‌الْجَحيـمَ هِـيَ الْمَـأْوي!»
«دوزخ جـايـش اســت،» (39 / نازعات)
«وَ اَمّا مَنْ‌خافَ مقامَ رَبِّهِ وَ نَهَي‌النَّفْسَ عَنِ‌الْهَوي،»
«و اما كسي كه از موقعيت پروردگارش ترسيده و از هواي نفس جلوگيري كـرده،» (40 / نازعات)
طامّه كبري - ضابطه سكونت در جهنم و بهشت (249)
«فَــاِنَّ الْجَنَّـةَ هِــيَ‌الْمَــأْوي»
«بهشـــت جــايگـــاه او اســـت.» (41 / نازعات)
«طامَّه كُبْري» همان قيامت است، چون قيامت داهيه‌اي(1) است، كه از هر داهيه ديگري عالي‌تر است و بر هر داهيه‌اي غالب است، اين است معناي كبري بودن طامّه قيامت و چون نفرموده قيامت از هر داهيه‌اي بزرگتر است، بطور مطلق فرموده داهيه بزرگتر، معلوم مي‌شود هيچ داهيه و واقعه‌اي بزرگتر از آن نيست.
«يَــوْمَ يَتَذَكَّــرُ الاِْنْســانُ ما سَعي ـ در آن روزي كه انسان هر چه كرده به ياد مي‌آورد.»
1- داهيه به معناي كار بزرگ ـ امر عظيم ـ مصيبت (فرهنگ معين).
(250) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
«وَ بُرِّزَتِ الْجَحيـمُ لِمَنْ يَـري» در آن روز، دوزخ ظاهر مي‌شود و پرده از

روي آن بر مي‌دارنـــد، تا هر صاحب چشــم و بينايــي آن را به عيــان ببينـــد.
آيه شريفه در معناي آيه زير است كه مي‌فرمايد: «لَقَـدْ كُنْـتَ في غَفْلَـةٍ مِنْ هـذا فَكَشَفْنا عَنْـكَ غِطـاءَكَ فَبَصَـرُكَ الْيَـوْمَ حَديـدٌ،» (22 / ق) چيزي كه هست آيه سوره ق مفصل‌تر اســت، مي‌فــرمــايــد: تو از ايــن در غفلــت بــودي، پـس مـا پــرده‌ات را كنـار زديــم، اينـــك امــروز چشمـت تيــزبيــن شــده اســـت!
و از ظاهــر آيــه مــورد بحث بـر مي‌آيد كه جهنــم قبــل از روز قيامــت خلق شـده، تنها در روز قيــامـت بـــا كشـف غطـاء ظـاهـر مـي‌شـــود و مـردم آن را مي‌بينند.
«فَـاَمّا مَنْ طَغي ، وَ اثَـرَ الْحَيوةَ الدُّنْيـا فَاِنَّ الْجَحيمَ هِيَ الْمَأْوي، وَ اَمّا مَنْ خافَ مقامَ رَبِّهِ وَ نَهَــي النَّفْسَ عَــنِ الْهَوي فَاِنَّ الْجَنَّـةَ هِـيَ الْمَــأْوي.»
طامّه كبري - ضابطه سكونت در جهنم و بهشت (251)
در ايــن آيــات حــال مردم در آن روز به تفصيــل بيــان شـــده، مي‌فرمايـــد: مــردم دو قسم مي‌شـــونـــد، يعنــي وقتــي طـامّـه (1) كبــري بيــايــد مــردم دو دستــه مي‌شــوند، طاغيـان و ترسنــدگان از خـــداونـــد.
خداي تعالي در اين آيات سه گانه، مردم را به دو دسته تقسيم فرموده، اهل جهنم و اهل بهشت، ـ و اگر صفت اهل جهنم را جلوتر ذكر كرد براي اين بود كه روي سخن با مشركين بود ـ و اهل جهنم را به همان اوصافي توصيف كرد، كه در آيه « مَنْ طَغي ، وَ اثَـرَ الْحَيـــوةَ الدُّنْيـا،» به آن توصيف كرده و تعريف آنان را مقابل تعريف اهل بهشت قــرار داده، كــه در آن فــرمــوده «مَــنْ خافَ مَقــامَ رَبِّــهِ وَ نَهَـي النَّفْسَ عَنِ الْهَوي،»
1- طامّه به معناي بلاي بزرگ ـ حادثه عظيم (فرهنگ معين) .
(252) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
و بــه هــر حــال تــوصيفــي كــه از دو طــائفــه كــرده جنبــه بيــان ضابطــه دارد.
معناي آيات سه گانه در دادن ضابطه كلي براي صفت اهل دوزخ و اهل بهشت در اين خلاصه مي‌شود كه: اهل جهنم اهل كفر و فسوق و اهل بهشت اهل ايمان و تقوايند و در اين ميان طوائف ديگري غير آن دو طائفه هستند، كه از مستضعفين مي‌باشند، كساني كه به گناهان خود اعتراف داشته، اعمالي صالح را با اعمــالـي زشـت مخلـوط مي‌كنند و نيـز طوائف ديگري كه امرشـان بـه دست خداي سبحان اسـت و چـه بسا با شفاعت و وسائـل ديگر مشمول مغفرت خدا بشوند.

مقام پروردگار و كسي كه از آن بترسد! (253)
«وَاَمّا مَنْ‌خافَ‌مَقامَ‌رَبِّهِ...»درآيه موردبحث صفت‌ربوبيت و سايرصفات‌كريمه خداي تعالي چون‌علم و قدرت‌مطلقه‌اش و قهر و غلبه‌اش و رحمت و غضبش‌كه‌از لوازم ربوبيت او است، مقام او است، كه در آيه «وَ لا تَطْغَوْا فيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبي وَ مَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبي فَقَدْ هَوي، وَ اِنّي لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ وَ امَنَ وَ عَمِلَ صالِحا ثُمَّ اهْتَدي،» (81 و 82 / طه)
وآيه«نَبِّيْ‌ءْعِباديَاَنّي اَنَاالْغَفُورُالرَّحيمُ‌وَاَنَّ عَذابي هُوَالْعَذابُ‌الاْليمُ،»(49و50/ حجر) مقـام خـود را بـه بنـدگانـش اعـلام مـي‌دارد.
پس مقام خداي تعالي كه بندگان خود را از آن مي‌ترساند، همان مرحله ربوبيت او است كه مبدأ رحمت و مغفرت او و نسبت به كساني است كه ايمان آورده و تقوي پيشه كنند و نيز مبـدأ عـذاب سخـت و عقـاب شـديـد او است، نسبت بـه كسـانـي كـه آيـات او را تكذيب نمـوده و نـافـرمـاني‌اش كننـد. (1)
(254) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
روزي كه چشم‌ها خيره مي‌شود و عقل‌ها زايل مي‌گردد!
«وَ لا تَحْسَبَـنَّ اللّهَ غفِـلاً عَمّا يَعْمَلُ الظّلِمُونَ اِنَّما يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فيـهِ الاْبْصـرُ،»
«و مپندار كه خدا از اعمالي كه ستمگران مي‌كنند غافل است، بلكه كيفر آنها را تأخير انداخته براي روزي كه چشمهـا در آن روز خيـره مـي‌شود،» (42 / ابراهيم)
«مُهْطِعيـنَ مُقْنِعـي رُؤُسِـهِـمْ لا يَرْتَـدُّ اِلَيْهِـمْ طَرْفُهُمْ وَ اَفْئِدَتُهُمْ هَـواءٌ،»
1- الميزان ج: 20 ص: 310.
روزي‌كه چشم‌هاخيره‌مي‌شود و عقل‌ها زايل‌مي‌گردد! (255)
«و مردم در حالي كه گردن‌ها برافراشته ديدگان به يك سو مي‌دوزند چنان‌كـه پلكشـان به‌هـم نمـي‌خـورد و دل‌هـايشان خالـي مي‌گـردد.» (43 / ابراهيم)
معنـاي اين‌كـه فرمـود: «لا يَرْتَـدُّ اِلَيْهِـمْ طَرْفُهُـمْ،» اين اسـت كه از شـدت هـول و تـرس از آنچـه مـي‌بيننـد قـادر نيستنـد چشـم خـود را بگـردانـنـد .
معنـاي: «اَفْئِدَتُهُـمْ هَـواءٌ،» ايـن اسـت كـه از شـدت و وحشـت قيامت دل‌هايشـان از تعقـل و تـدبيـر خـالـي مي‌شود و يا بـه كلي عقلشان را زايل مي‌سـازد.

و معناي آيه اين است كه:
«تو از اين‌كه مي‌بيني ستمكاران غرق در عيش و هوسراني و سرگرم فساد انگيختن در زمينند مپندار كه خدا از آنچه مي‌كنند غافل است، بلكه ايشان را مهلت داده و
(256) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
عذابشان را تأخير انداخته براي فرا رسيدن روزي كه چشم‌ها در حدقه از حركت باز مي‌ايستد، در حالي كه همينها گـردن مـي‌كشنـد و چشمهـا خيـره مي‌كننـد و دلهايشان دهشـت زده مي‌شـود و از شـدت موقــف، حيلــه و تـدبيـر را از يـاد مــي‌بــرنـــد.» (1)

قسـمت پنجـم: رستـاخیـز سـایـر مـوجـودات

1-الميزان ج:12 ص:120
رستاخيز ساير موجودات (257)
«وَ ما مِــنْ دآبَّةٍ فِيالْاَرْضِ وَ لا طائِرٍ يَطيرُ بِجَناحَيْهِ اِلاّ اُمَمٌ اَمْثالُكُمْ ما فَرَّطْنا فِيالْكِتبِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ اِلي رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ،»
«و هيچ جنبنده‌اي در زمين و پرنده‌اي كه با دو بال خود مي‌پرد نيست مگر اينكه آنها نيز مانند شما گروههائي هستند و همه به سوي پروردگـار خـود محشــور خــواهنـد شــد، مــا در كتـاب از بيـان چيــزي فـروگذار نكرديم.» (38 / انعام)
مي‌فرمايد: حيوانات زميني و هوائي همه امت‌هائي هستند مثل شما مردم و همه به سوي پروردگار خود محشور خواهند شد.
بايد ديد كدام جهت اشتراك است، كه حيوانات را در مسأله بـازگشت بــه ســوي خــدا شبيــه بــه انســان كـــرده اســـت و آن چيـزي كـه در انســان مـلاك حشــر و بــازگشـت به سـوي خداســت چيســـت ؟
(258) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
معلوم است كه آن ملاك در انسان جز نوعي از زندگي ارادي و شعوري كه راهي به ســوي سعـادت و راهي به سوي بدبختــي، نشانــش مي‌دهــد، چيز ديگــري نيســت!
پس ملاك تنها همان داشتن شعور و يا به عبارت ديگر، فطرت انسانيت است كه به كمك دعوت انبيا راه مشروعي از اعتقاد و عمل به رويش باز مي‌كند، كه اگر آن راه را سلوك نمايد و مجتمع هم با او و راه و روش او موافقت كند در دنيا و آخرت سعادتمند مي‌شود و اگر خودش به تنهائي و بدون همراهي و موافقت مجتمع آن راه را سلوك كند در آخرت سعادتمند مي‌شود، يا در دنيا و آخرت هر دو و اگر آن راه را سلوك نكند بلكه از مقداري از آن و يا از همه آن تخلف نمايد، در دنيا و آخرت بدبخت مي‌شود.
تفكر عميق در اطوار زندگي حيواناتي كه ما در بسياري از شؤون حياتي خود، با
رستاخيز ساير موجودات (259)
آنها سرو كار داريم و در نظر گرفتن حالات مختلفي كه هر نوع از انواع اين حيوانات در مسير زندگي به خود مي‌گيرند، ما را به اين نكته واقف مي‌سازد كه حيوانات هم مانند انسان داراي آراء و عقايد فردي و اجتماعي هستند و حركات و سكناتي كه در راه بقاء و جلوگيري از نابود شدن از خود نشان مي‌دهند، همه بر مبناي آن عقايد است، مانند انسان كه در اطوار مختلف زندگي مادي، آنچه تلاش مي‌كند، همه بر مبناي يك سلسله آراء و

عقائد مي‌باشد و چنانكه يك انسان وقتي احساس ميل به غذا و يا نكاح و داشتن فرزند و يا چيز ديگر مي‌كند بي‌درنگ حكم مي‌كند، به اين‌كه بايد به‌طلب آن غذا برخاسته يــا اگر حاضر است بخــورد و اگــر زيـاد اسـت ذخيـره نمـايـد و هـمچنين بــايـد ازدواج و توليـد نسـل كنـد.

و نيز وقتي از ظلم و فقر و امثال آن احساس كراهت مي‌نمايد، حكم مي‌كند به اينكه

(260) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

تن به ظلم دادن و تحمل فقر حرام است، آنگاه پس از صدور چنين احكامي، تمامي حركت و سكون خود را بر طبق اين احكام انجام داده و از راهي كه احكام و آراي مزبور برايش تعيين نموده، تخطي نمي‌كند.

همين طور يك فرد حيوان هم - به طوري كه مي‌بينيم - در راه رسيدن به هدفهاي زندگي و به منظور تأمين حوائج خود از سير كردن شكم و قانع ساختن شهوت و تحصيل مسكن، حركات و سكناتي از خود نشان مي‌دهد، كه براي انسان، شكي باقي نمي‌ماند، در اينكه اين حيوان نسبت به حوائجش و اينكه چگونه مي‌تواند آنرا برآورده سازد، داراي شعور و آراء و عقايدي است كه همان آراء و عقايد او را مانند انسان به جلب منافع و دفع ضرر، وامي‌دارد.

زيست‌شناسان در بسياري از انواع حيوانات، مانند: مورچه، زنبور عسل و موريانه

رستاخيز ساير موجودات (261)

به آثار عجيبي از تمدن و ظرافتكاريهائي در صنعت و لطائفي در طرز اداره مملكت، برخورده‌انــد كه هرگز نظيــر آن جز در بعضــي از ملــل متمــدن ديــده نشـده است.

قرآن كريــم هم در امثال آيه: «وَ في خَلْقِكُمْ وَ ما يَبُثُّ مِنْ دابَّةٍ آياتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ،» (4 / جاثيه) مردم را به شناختن عموم حيوانات و تفكر در كيفيت خلقت آنها و كارهائي كه مي‌كنند، ترغيب نموده و در آيات ديگري به عبــرت گرفتــن از خصــوص بعضــي از آنهـا، مانند: چهارپايان، پرندگـان، مورچگان و زنبــور عسل دعــوت كـرده اســت.

انسان وقتي اين آراء و عقايد را در حيوانات مشاهده كرده و مي‌بيند كه حيوانات نيز با همه اختلافي كه انواع آن در شؤون و هدفهاي زندگي دارند، با اينهمه، همه آنها اعمال خود را بر اساس عقايد و آرائي انجام مي‌دهند، به خود مي‌گويد: لابد حيوانات هم احكام باعثه (اوامر) و زاجره (نواهي) دارند و اگر چنين احكامي داشته باشند، لابد مثل ما

(262) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

آدميـان خوب و بد را هم تشخيــص مي‌دهند و اگر تشخيــص مي‌دهنــد ناچــار، مانند مــا عدالت و ظلم هم سرشـان مي‌شود.

چــون ملاك خوبــي و بدي در قيامت و حساب اعمــال و استحقــاق كيفــر و پــاداش هميــن عدالـت و ظلــم است، پس حيوانــات هم ماننــد انسان حشــري دارند.

سؤالات و ابهامات در حشر حيوانات

1 ـ آيا به راستي حيوانات هم قيامتي دارند؟ آيا حيوانات در پيشگاه خداي سبحـان، محشـور مـي‌شـوند بـه همـان نحـوي كـه انسـان محشـور مـي‌شـود؟
2 ـ آيا اگر محشور مي‌شوند، حشر آنها هم مانند حشر انسان است؟ اعمال آنها

رستاخيز ساير موجودات (263)

هم به حساب درآمده و در ميزاني سنجيده شده آنگـاه بـر حسـب تـكاليفـي كـه در دنيـا داشتند، بـا دخـول در بـهشـت پـاداش يـا بـا ورود در آتـش كيـفـر مي‌بيننـد؟
3 ـ آيا آنها نيز براي خود انبيائي دارند و در دنيا تكاليفشان به وسيله بعثت انبيائـي به گوششـان مي‌رسد؟ و اگر چنيـن است آيا انبيـاي آنها از جنـس خود آنها است و يا از جنس بشر است؟
اينها همه سؤالاتي‌است‌كه در اين بحث به‌ذهن خواننده مي‌رسد و جواب يك يك آنها از آيـات قرآنـي استفاده مي‌شود :

(264) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
آيه: «ثُمَّ اِلي رَبِّهِمْ يُحْشَــرُونَ،» متكفــل جواب از اين ســؤال اسـت، همچنــانكــه آيــه: «وَاِذا الْوُحُــوشُ حُشِـرَتْ،» (5 / تكوير) قريب به آن مضمون را افـاده مــي‌كنــد.
از آيات بسيار ديگري استفاده مي‌شود كه نه تنها انسان و حيوانات محشور مي‌شونــد، بلكه آسمان‌هــا و زمين و آفتــاب و ماه و ستارگــان و جن و سنگها و بت‌ها سايــر شركائــي كه مــردم آنهــا را پرستــش مي‌كنند و حتــي طلا و نقــره‌اي كــه اندوختـه شــده و در راه خــدا انفــاق نگرديــده همــه محشــور خواهنــد شــد.

شباهت حشر حيوانات به حشر انسان

آيــا حيوانات هم مبعوث شــده و اعمالشــان حاضر گشتــه و بر طبــق آن پاداش
اثبات حشر براي حيوانات (265)
و يــا كيفــر مي‌بيننــد؟ بلي، معنــاي حشر همين اســت، زيرا حشــر به معنــاي جمــع كــردن افــراد و آنهــا را از جــاي كندن و به ســوي كاري بسيــج دادن اســت.

حشر آسمانها و زمين و آفتاب و ماه و سنگها و غير آن

قرآن كريم در خصوص اينگونه موجودات تعبير به حشر نفرموده و ليكن چنين فـرمــوده اســت:
«يَوْمَ تُبَدَّلُ الْاَرْضُ غَيْرَ الاْرْضِ وَ السَّمواتُ وَ بَرَزُوا لِلّهِ الْواحِدِ الْقَهّار،» (48/ ابراهيم)
و نيز فرموده:
«وَالْاَرْضُ جَميعا قَبْضَتُهُ يَــوْمَ الْقِيامَةِ وَالسَّمــواتُ مَطْوِيّاتٌ بِيَمينِــهِ.» (67 / زمر)

و نيـز فــرمـــوده:
«وَ جُمِعَ‌الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ.» و نيز فرموده:
«اِنَّكُــمْ وَ ما تَعْبُــدُونَ مِــنْ دُونِ اللّــهِ حَصَبُ جَهَنَّــمَ اَنْتُمْ لَها وارِدُونَ، لَوْ كــانَ هــؤُلاءِ الِهَــةً مــا وَرَدُوهــا.» (98 / انبيــاء) عــلاوه بــر اينكـــه از آيــه شــريفــه:
«اِنَّ رَبَّــكَ يَقْضي بَيْنَهُــمْ يَوْمَ الْقِيامَــةِ فيما كانُــوا فيهِ يَخْتَلِفُــون.» و آيــه: «ثُــمَّ اِلَــيَّ مَــرْجِعُكُــمْ فَـاَحْكُــمُ بَيْنَكُــمْ فيمــا كُنْتُــمْ فيــهِ تَخْتَلِفُــون.» (55 / آل عمــران)
و همچنيــن از آيـات ديگـري استفـاده مي‌شود كـه: تنهـا مـلاك حشـر مسألـه فصـل خصومــت در بيــن آنــان و احقــاق حــق اســت كــه در آن اختــلاف دارنــد.
مؤيد اين معنا ظاهر آيه: «وَ لَوْ يُؤاخِذُ اللّهُ النّاسَ بِظُلْمِهِمْ ما تَرَكَ عَلَيْها مِنْ دابَّةٍوَ لكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ اِلي اَجَلٍ مُسَمّيً،» (61 / نحل) است، زيرا كه اين آيه ظهور در اين دارد كه اگر

ظلم مردم مستوجب مؤاخذه الهي است تنها به خاطر اين است كه ظلم است و صدورش از مردم دخالتي در مؤاخذه ندارد، بنابراين هر جنبنده ظالمي، چه انسان و چه حيوان، بايد انتقام ديــده و هلاك شود - دقت بفرمائيـد!
خداي تعالي از پاره‌اي از حيوانات لطائفي از فهم و دقائقي از هوشياري حكايت كرده كــه هيچ دست كمــي از فهــم و هوش انسان متوسط الحال در فهم و تعقــل ندارد، مانند داستانــي كه از مورچــه و سليمــان حكــايت كــرده و فـرمــوده است:
«حَتّـي اِذا اَتَوْا عَلي وادِ النَّمْلِ قالَتْ نَمْلَةٌ يا اَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساكِنَكُمْ لا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمنُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ.» (18 / نمل)

و نيزمانندمطلبي‌كه‌ازقول هدهد در داستان غيب‌شدنش‌حكايت‌كرده و فرموده‌است.
«فَقالَ اَحَطْـتُ بِما لَمْ تُحِطْ بِه وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَأٍ بِنَبَأٍ يَقينٍ اِنّي وَجَدْتُ امْرَاَةً تَمْلِكُهُــمْ وَ

اُوتِيَـتْ مِنْ كُلِّ شَــيْءٍ وَ لَها عَرْشٌ عَظيمٌ وَجَدْتُها وَ قَوْمَها يَسْجُدُونَ لِلشَّمْس مِنْ دُونِاللّهِ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ اَعْمالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبيلِ فَهُمْ لاَ يَهْتَدُونَ... .» (22 تا 24 / نمل)
خواننده هوشيار اگر در اين آيات و مطالب آن دقت نموده و آن مقدار فهم و شعوري را كه از اين حيوانات استفاده مي‌كند وزن كرده و بسنجد، ترديد برايش باقي نمي‌ماند كه تحقق اين مقدار از فهم و شعور موقوف به داشتن معارف بسياري ديگر و ادراكات گوناگوني است از معاني بسيط و مركب.

آيا حيوانات تكاليف خود را در دنيا از پيغمبري كه وحي بر او نازل مي‌شود

مي‌گيرند يا نه؟ و آيا پيغمبراني كه فرضا هر كدام به يك نوع از انواع حيوانات مبعوث مي‌شوند، از افراد همان نوعند يا نه؟ جوابش اين است كه: تاكنون بشر نتوانسته از عالم حيوانات سر در آورده و حجابهائي كه بين او و بين حيوانات وجود دارد، پس بزند، لذا بحث كردن ما پيرامون اين سؤال، فائده‌اي نداشته و جز سنگ به تاريكي انداختن چيز ديگري نيست، كلام الهي نيز، تا آنجاكه ما از ظواهر آن مي‌فهميم، كوچكتريــن اشاره‌اي به اين مطلــب نداشته و در روايات وارده از رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله و ائمــه اهـل بيــت عليه‌السلام هم چيــزي كه بتــوان اعتمــاد بــر آن نمــود ديــده نمي‌شــود.
از آنچه كه گفتيم به خوبي معلوم شد كه اجتماعات حيواني هم مانند اجتماعات بشري، ماده و استعداد پذيرفتن دين الهي در فطرتشان وجود دارد، همان فطرياتي كه در بشر سرچشمه دين الهي است و وي را براي حشر و بازگشت به سوي خدا، قابل و
(270) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
مستعــد مي‌ســازد، در حيوانات نيـز هست.
گو اينكه حيوانات بطوري كه مشاهده مي‌كنيم، جزئيات و تفاصيل معارف انساني را نداشته و مكلف به دقائق تكاليفي كه انسان از ناحيه خداوند مكلف به آن است، نيستند، چنانكه آيات قرآني نيز اين مشاهده را تأييد مي‌نماند، زيرا جميع اشياء عالم را مسخر انسان مي‌داند و او را از ساير حيوانات افضل مي‌شمارد. اين منتها چيزي است كه درباره حيوانات مي‌توان اظهار داشت. (1)
1-الميزان ج:7 ص:130 .

فصل دوم:تغييرات طبيعي و نشانه‌هاي 58 گانه قيامت

«اِنَّمـا تُوعَدوُنَ لَواقِعٌ:» (7 / مرسلات)
«فَاِذَا النُّجُـومُ طُمِسَتْ،» (8 / مرسلات)
«وَ اِذَا السَّماءُ فُرِجَـتْ،» (9 / مرسلات)
«وَ اِذَا الْجِبالُ نُسِفَتْ،» (10 / مرسلات)
(272)
«وَ اِذَا الرُّسُلُ اُقِّتَتْ...» (11 / مرسلات)

ایـن آیـات بیـانگـر روز مـوعـودي اسـت کـه از وقـوع آن خبـر داده و فرمـوده: «اِنَّما تُوعَدوُنَ لَواقِعٌ!»

خداي سبحان روز موعود را با ذکر حوادثي که در آن واقع مي‌شود و مستلزم انقراض عالم انساني و انقطاع نظام دنیوي است، معرفي مي‌کند، نظیر تیره شدن ستارگـان، شکافتـن زمیـن، متلاشـي شدن کوهها و تحول نظام دنیا به نظامي دیگر.

و این نشانیها در بسیاري از سوره‌هاي قرآني و مخصوصا سوره‌هاي کوچك قرآن از قبیل سوره نبأ، نازعات، تکویر، انفطار، انشقاق، فجر، زلزال، قارعه و غیر آن مکرر آمده است و در روایاتي هم که در مورد مقدمات قیامت و نشانیهاي آن وارد شده،
نشانه‌هاي قیامت (273)
ایـن امـور ذکـر شـده اسـت.

اینکه خداي تعالي نشأه قیامت و جزا را به وسیله مقدمات آن تعریف مي‌کند و خاطرنشان مي‌سازد که نشاني آن برچیده شدن بساط دنیا و خراب شدن بنیان زمین آن و متلاشي شدن کوههاي آن و پاره پاره شدن آسمان آن و محو و بي نور شدن ستارگان آن و غیر اینهـا، در حقیقـت از قبیـل تحدیـد حدود یك نشأه به سقوط نظام حاکم بر نشـأاي دیگر است: « وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الاُْولي فَلَوْلا تَذَکَّروُنَ.» (62 / واقعه)

نشانه 1 ـ محوشدن نور ستارگان

پس معناي اینکه فرمود: «فاِذَاالنُّجُومُ طُمِسَتْ،» این است که در آن روز اثر ستارگان، نور و سایر آثار آن محو مي‌شود، چــون کلمه طمــس به معناي زایـل کردن

اثر و محو آن اســت ، همچنان که در جــاي دیگر این طمــس را معنا کــرده و فرموده: «وَ اِذَا النُّجُومُ انْکَدَرَتْ.»(2 / تکویر)

نشـانه 2 ـ شكافته شدن آسمان

«وَ اِذَاالسَّماءُفُرِجَتْ» ـ يعني«روزي كه‌آسمان‌پاره‌مي‌شود،»و درجاي‌ديگراين‌فرج‌راَ معنا كرده فرموده: «اِذَا السَّماءُ انْشَقَّتْ.»

نشانه 3 ـ ريشه‌كن شدن كوهها

«وَ اِذَا الْـجِبالُ نُسِفَـتْ ـ يعني روزي كه كوهها از ريشه كنده مي‌شوند و از بين مي‌روند.» در جاي ديگر فرموده: «وَ يَسْئَلُونَكَ عَـنِ الْجِبالِ فَقُلْ يَنْسِفُـها رَبّـي نَسْفــا.» (105 / طه)

نشانه 4 ـ حاضرشــدن انبيــاء

«وَ اِذَا الرُّسُلُ اُقِّتَــتْ ـ و روزي كه زمــان حضور انبيــاء براي شهــادت عليه امت‌ها معيــن مي‌شــود،» و يا آن زمانــي كــه منتظر رسيدنش هستيــم تا رسولان عليــه امت‌هــا شهادت دهند، فرا مي‌رسد.
«لاَيِّ يَــوْمٍاُجِّـلَـتْ،» (12 / مرسلات)
«لِيَــوْمِ الْـفَـصْــلِ،» (13 / مرسلات)
«وَ مـا اَدْريـكَ مـا يَـوْمُ الْفَصْــلِ،» (14 / مرسلات)
«وَيْــلٌ يَوْمَئِــذٍ لِلْمُكَــذِّبيـنَ!» (15 / مرسلات)
(276) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
مي‌فرمايد: اين امور براي چـه روزي تأخير داده شده و خلاصه چه روزي صورت مي‌گيرد؟
ايــن ســؤال و جــواب عظمــت و هــول انگيــزي آن روز را مـي‌رســانــد.
منظــور از روز فصــل روز جــزا اســت كــه در آن خــداي تعــالــي بيــن خلائق فصل قضــا مي‌كنـد، همچنان كه فرمـود: «اِنَّ اللّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ.»(17 / حج)
«وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبينَ!» واي در آن روز به حال منكــران خدا و قيامت و تكذيـب‌كنندگــان كتــاب و رسالــت ! (1)
زلزله عظيم - اِنَّ زَلْزَلَةَ السّاعَةِ شَيْ‌ءٌ عَظيمٌ
1-الميزان ج:20 ص:237.
نشانه‌هاي قيامت (277)
«يا اَيُّهَـا النّاسُ اتَّــقُوا رَبَّكُــمْ اِنَّ زَلْــزَلَــةَ السّاعَــــةِ شَــــيْ‌ءٌ عَظيــمٌ،»
«اي‌مردم‌ازپروردگارتان‌بترسيدكه‌زلزله رستاخيز چيزي‌است هول‌انگيز،»(1/ حج)
«يَوْمَ تَرَوْنَها تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمّا اَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذاتِ حَمْلٍ حَمْلَها وَ تَــرَي النّاسَ سُكـاري وَ مـا هُـمْ بِسُكــاري وَ لــكِنَّ عَــذابَ اللّـه شَـديــدٌ،»
«روزي كه آن را ببينيد زنان شيرده از شدت هول آن، شيرخوار خويش را از ياد ببرند و زنان باردار بار خويش بيندازند و مردمان بــه نظــرت مست آينـد ولـي مســت نيستند بلكه سختــي عذاب خدا ايشان را بي‌خود كرده است.» (2 / حج)
خطاب در آيه شريفه كه فرمود: « يا اَيُّهَـا النّاسُ،» شامل جميع مردم، از كافر و
(278) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
مؤمن، مــرد و زن، حــاضـــر و غــايب و موجودين در عصر نزول آيه و

آنهــايي كه بعـدا به‌وجود مي‌آيند، مـي‌شود.
و حاضرين در عصر خطاب و در مجلس خطاب وسيله پيوستگي با همه است، چون همه در نوع انسانيـت مشتـركند.
در اين خطاب مردم را امر كرده كه از پروردگارشان بپرهيزند، كافر بپرهيزد، ايمان آورد، مؤمن بپرهيزد از كيفر مخالفت اوامر و نواهي او در فروع انديشه كند. و آنگــاه امـر مـزبـور را تعليل كــرده بــه اينكــه چــون زلــزلــه قيــامت امــر عظيمــي است.

نشانه 5 ـ وقـــــوع زلــزلــه عظيـــــم

و اگــر زلزله را اضافــه به ساعــت كرد و فرمــود: «زَلْـزَلَـةَ السّاعَـةِ» بدين جهت است كـــه زلـزلـــه از عـلامتهـاي قيامت اســـت .

نشانه 6 - رهـــا كـــردن عــزيـــــزان

«يَوْمَ تَرَوْنَها تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمّا اَرْضَعَتْ.»
در آيــه شريفــه كلمه «مُرْضِعَة» را به كار بــرده تا دلالت كنــد، بر اينكــه دهشــت و هــول قيـامـت، آن چنـان سـخـت اســت كـه وقتـي نـاگــهـانـي مـي‌رســد، مـادري كـــه پستــان در دهــان بچــه‌اش گـــذاشتـه، آن را از دهــان او بيــرون مــي‌كشــد.

در جمله: «وَ تَرَي النّاسَ سُكارِي وَ ما هُمْ بِسُكاري،» مي‌فرمايد مست نيستند، در حالي كه خودش قبلاً فرموده بود كه ايشان را مست مي‌بيني و اين بدان منظور است كه

دلالت كند بر اينكه مستي ايشان و اينكه عقلهايشان را از دست داده و دچار دهشت و حيرت شده‌اند، از شراب نيست، بلكه از شدت عذاب خدا است كه ايشان را به آن حالت افكنده، همچنانكه خداي عز و جل فرموده: «اِنَّ اَخْذَهُ اَليمٌ شَديدٌ!» (102 / هود)

و ظاهر آيه اين است كه اين زلزله قبــل از نفخه اولــي صور كه خــدا از آن در آيه: «وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمواتِ وَ مَنْ فِي‌الاَْرْضِ اِلاّ مَنْ شاءَ اللّهُ ثُمَّ نُفِخَ فيهِ اُخْري فَاِذاهُمْ قِيامٌ يَنْظُروُنَ،» (68 / زمر) خبر داده، واقع مي‌شود، چون آيه مورد بحث مردم‌را در حال‌عادي فرض‌كرده كه ناگهاني و بي مقدمه زلزله ساعت رخ مي‌دهد و حال ايشان از مشاهده آن دگرگون گشته، به آن صورت كه آيه شريفه شرح داده، در مي‌آيند.

و ايــن قبــل از نفخــه اولــي اســت، كــه مــردم بــا آن مــي‌ميرنــد، نــه نفخــه دوم، چون قبــل از نفخـه دوم، مـردم زنـده‌اي در روي زميـن وجـود نـدارد . (1)

سقوط و انهدام و تلاطم در آسمانها و زمين

«اِذَا الشَّمْـسُ كُوِّرَتْ،»

«زماني‌كه آفتاب درهم پيچيده‌مي‌شود،» (1 / تكوير)

«وَ اِذَاالنُّجُومُانْكَدَرَتْ،»

«و آن‌روز كه ستارگان سقوط مي‌كنند،» (2 / تكوير)

«وَ اِذَا الْجِبالُ سُيِّرَتْ،»

1- الميــزان ج : 14 ص : 477 .

«و وقتــي كـه كوههــا از شــدت زلـزلــه بـــه راه مـــي‌افتنــد... .» (3 / تكوير)

سوره‌تكوير روزقيامت را با ذكرپاره‌اي ازمقدمات و نشانيهاي آن و پاره‌اي از آنچه در آن روز واقــع مي‌شود متذكـر و يادآور مي‌شود و آن روز را چنين توصيف مي‌كند :

نشانه 8 ـ پيچيده و تاريك‌شدن خورشيد

«اِذَاالشَّمْـسُ كُوِّرَتْ،» كلمه تكوير به‌معناي پيچيدن‌چيزي و به‌شكل‌مدور در آوردن آن است، نظير پيچيدن عمامه بر سر و شايد تكوير خورشيد استعاره باشد از اينكه تاريكي بر جرم خورشيد احاطـه پيدا مي‌كند.
نشانه‌هاي قيامت (283)

نشانه 9 ـ سقـوط و تيـره‌شـدن ستارگان

«وَ اِذَا النُّجُومُ انْكَـدَرَتْ،» انكدار به معناي سقوط است و انكدار مرغ از هوا، به معناي آمدنش به طرف زمين است و بنابراين مراد از اين جمله اين است كه در آن روز ستارگان مي‌ريزند، همچنان كه آيه «وَ اِذَا الْكَواكِبُ انْتَثَرَتْ،» (2 / انفطار) نيز همين را مي‌رساند، البتـه ممكن هم هسـت از بـاب كدورت و تيـرگي باشد و مراد ايــن بـاشد كه در آن روز ستارگــان بي‌نــور مي‌شونـــد.

نشــانــه 10 ـ راه افتـادن كوهها

«وَ اِذَا الْجِبـالُ سُيِّـرَتْ،» روزي كه از شدت زلزله آن كوهها به راه مي‌افتند، مندك و متلاشي و غباري پراكنده مي‌شوند و سرابي خالي از حقيقت كوهي مي‌گردند، همه اينها تعبيـرهـايــي اســت كــه در قــرآن دربــاره وضــع كـوهها در آن روز آمـده اســت .

(284) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

نشانه 11 ـ بي‌صاحب ماندن اموال

«وَ اِذَا الْعِشـارُ عُطِّلَـتْ،»
«و هنگامـي كـه نفيس‌تريـن امـوال بـي صاحـب مـي‌مانــد.» (4 / تكوير)
معناي تعطيل شدن عشراء اين است كه در آن روز عرب شتر عشراء را كه مال نفيسي است، رها مي‌كند و هيچ چوپان و دشتباني كه آن را حفظ كند بر آن نمي‌گمارد و گويا در اين جمله اشاره‌اي بطور كنايه به اين معنا باشد كه همين اموال نفيسي كه مردم در دنيا بر سر آن پنجه به روي هم مي‌كشند، آن روز بي صاحب مي‌ماند، كسي نيست

كه از آنها استفاده كند، براي اينكه مردم آن روز آنقدر به خود مشغولند كه از هيچ چيــز ديگــري ياد نمي‌كنند، همچنان كه در جاي ديگر فرمود: «لِكُــلِّ امْرِيءٍ مِنْهُمْ يَـوْمَئِـذٍ شَــــأْنٌ يُــــغْنيــــهِ!»

«وَاِذَا الْـوُحُــوشُ حُشِــرَتْ،»
«و روزگـاري كـه وحشـي‌هــا هـم مـاننـد انسـانها زنـده مـي‌شـونـد.»
(4 / تكوير)
كلمه وحوش جمع وحش است و اين كلمه به معناي حيواني است كه هرگز با انسانها
(286) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
انــس نمي‌گيرد، مانند درندگان و امثال آن. ظاهر آيه از اين جهت كه در سياق آياتي قرار دارد كه روز قيامت را توصيف مي‌كند، اين است كه وحشي‌ها هم در روز قيامت مانند انسانها محشور مي‌شوند، آيه شريفه «وَ ما مِنْ دابَّةٍ فِي الاَْرْضِ وَ لا طائِرٍ يَطيرُ بِجَناحَيْهِ اِلاّ اُمَمٌ اَمْثالُكُمْ مافَرَّطْنا فِي‌الْكِتابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ اِلي رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ،»(38/انعام) نيــز ايـــن احتمــال را تــأييــد مــــي‌كنـــد.
و اما اينكه وحشيان بعد از محشور شدن چه وضعي دارند و سرانجام كارشان چه مي‌شود؟ در كلام خداي تعالي و در اخباري كه قابل اعتماد باشد چيزي كه از اين اسرار پرده بردارد نيامده، بله چه بسا بتوان از آيه 38 سوره انعام آنجا كه مي‌فرمايد «اُمَمٌ اَمْثالُكُمْ،»و نيزآنجاكه‌مي‌فرمايد:«ما فَرَّطْنافِي‌الْكِتبِ‌مِنْ‌شَيْءٍ،»(38/انعام) پاره‌اي رمزها كه‌في‌الجمله‌وضع‌را روشن‌كنداستفاده‌نمودوآن‌رموزبر اهل دقت و تدبر پوشيده‌نيست.
نشانه‌هاي قيامت (287)
و چه بسا بعضي گفته باشند كه: محشور شدن وحشي‌ها مربوط به روز قيامت نيســت، بلكه از نشانه‌هاي قبل از قيامت است و منظور از آن اين است كه قبل از قيامت (در اثــر زلــزلــه‌هــاي پي در پي) همه وحشي‌ها از بيشـــه خــود بيــرون بجــهنــد .

نشانه 13 ـ آتــش شــــدن دريــاهـــا

«وَ اِذَا الْبِحــارُ سُجِّــرَتْ،»
«و زماني‌كه درياها افروخته‌گردند.»(6/تكوير)
تسجير و افروختن درياها، به دو معنا تفسير شده، يكي افروختن دريايي از آتش و دوم پر شدن درياها از آتش و معناي آيه بنا به تفسير اول اين است كه روز قيامت

درياها آتشي افروخته مي‌شود و بنا بر دوم اين مي‌شود كه درياها پر از آتــش مي‌شود.

نشانه 14 ـ رسيدن نفوس به زوج خود

«وَ اِذَا النُّفُـــــوسُ زُوِّجَــتْ،»

«و آن وقت كه نفوس هر يك به جفت مناسب و لايق خود مي‌رسد.» (7 / تكوير)

اما نفوس سعيده با زنان بهشت تزويج مي‌شوند، همچنان كه فرمود: «لَهُمْ فيها اَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ ،» (25 / بقره) و نيز فرمود: «وَ زَوَّجْنـاهُـمْ بِحُــورٍ عيـنٍ ،» (54 / دخان) و اما نفوس اشقياء با قرين‌هاي شيطانيشــان ازدواج مي‌كننــد، همچنــان كه فرمــود:

«اُحْشُروُا الَّذينَ ظَلَمُوا وَ اَزْواجَهُمْ وَ ما كانُوا يَعْبُدوُنَ ،» (22 / صافات) و نيــز فرموده: «وَ مَنْ يَعْشُ عَــنْ ذِكْــرِ الــرَّحْمــنِ نُقَيِّضْ لَــهُ شَيْطــانـا فَهُوَ لَهُ قَرينٌ.» (36 / زخرف)

نشانه 15 ـ سؤال از دختــران زنده بگـور شده

«وَاِذَاالْمَوْءوُدَةُ سُئِلَتْ بِاَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ،»
«و روزي كــه از دختــران زنــده بــه گــور شده سؤال شــود كه به كداميــن گنــاه كشته شدنــد؟» (8 و 9 / تكوير)
كلمــه «مَــوْؤُدَة» بــه معنــاي آن دختــري اســت كه زنــده زنــده در گور شــده و ايــن مربــوط بــه رســم عــرب اســت، كــه دختــران را از تــرس اينكــه ننگ به
(290) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
بــار آوردنــد زنـده زنــده در گــور مي‌كـردنـــد.
در حقيقت مسؤول قتل اين دختر پدر او است، تا انتقام وي را از او بگيرند، ليكن در آيه، مسؤول را خود آن دختر دانسته و مي‌فرمايد از خود او مي‌پرسند، به چه جرمي كشته شد؟ اين هم نوعي تعريض و توبيخي است از قاتل آن دختر و هم زمينه چيني است براي اينكه آن دختر جرأت كند و از خداي تعالي بخواهد كه انتقــام خـون او را بگيرد و آنگاه خداي تعالي از قاتل او سبب قتل او را بپرسد و سپس انتقامش را بگيـرد.

نشانه 16 ـ بـاز شـدن نامه‌هاي اعمـال

«وَ اِذَا الصُّحُـفُ نُشِـرَتْ،»
نشانه‌هاي قيامت (291)
«روزي كه نامه‌هاي اعمال براي حساب باز مي‌شود.» (9 / تكوير)

نشانه 17 ـ كنده‌شدن و پيچيده‌شدن آسمانها

«وَ اِذَا السَّمـــــاءُ كُشِـــــطَــتْ،»
«و روزي كــه آسمــان چــون طومــار پيچيــده مـي‌شـــود... .» (10 / تكوير)
كلمه «كَشْـط» بـه معناي قلع و كندن چيزي است، كه سخت به چيز ديگـر چسبيــده و قهـرا كندنــش نيـز بـه شـدت انجام مـي‌شـود.
كَشْط آسمان‌قهرا باآيه «وَالسَّمواتُ مَطْوِيّاتٌبِيَمينِهِ،»(67/زمر) و آيه«وَيَوْمَ تَشَقَّقُ
(292) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
السَّماءُ بِالْغَمامِ وَ نُزِّلَ الْمَلائِكَةُ تَنْزيلاً،» (25 / فرقان)و ساير آيات مربوطه به اين معنا منطبق مي‌شود .

نشـــانــه 18 ـ افــروختــه شـــدن دوزخ

«وَ اِذَا الْجَحيـــمُ سُعِّـــرَتْ،»
«و روزي كه دوزخ را مي‌افروزند.» (12/تكوير)
«سُعِّـرَت» شعلـه‌ور سـاختـن آتـش اســت ، بطـوري كـه زبـانـه بكشـــد.

نشانه‌هاي قيامت (293)
«وَ اِذَا الْجَنَّـــــةُ اُزْلِـفَــــتْ،»
«و زمانــي كه بهشــت را بــه اهـلش نــزديـك مــي‌سازنـــد.» (13 / تكوير)
در قيامت بـهشت را بــه اهـــل آن نـــزديـك مـــي‌كننـد تـــا داخلـش شـونـــد .

«عَلِمَـتْ نَفْـــسٌ مااَحْضَـرَتْ،»
«در چنيــن روزي هــر كـــس مي‌فهمــد كــه چــه كــرده است.» (14 / تكوير)
(294) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
مــراد از جملــه «ما اَحْضَــرَت» اعمالي است كـه هر فردي در دنيـا انجام داده است.
آيه مورد بحث در معناي آيه زير است كه مي‌فرمايد: «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَيْــرٍ مُحْضَــرا وَ مـا عَمِلَــتْ مِــنْ سُــوءٍ.» (1)
تغييرات شروع قيامـت و نشانه‌هاي آن
«اِذَا السَّمــــــاءُ انْشَقَّـــــــــتْ،»
«وقتي آسمان بشكافد،» (1/انشقاق)
1-الميزان ج:20 ص:348.
نشانه‌هاي قيامت (295)
«وَ اَذِنَـــتْ لِـــــرَبِّهــا وَ حُقَّـــتْ،»
«و فرمان پروردگارش را گــوش مي‌دهد و ســزاوار شنيــدن و اميــن پروردگارش مي‌شود،» (2 / انشقاق)
«وَ اِذَا الْاَرْضُ مُــــدَّتْ،»
«و زماني كه زمين با از بين رفتن پستي و بلندي‌ها فراخ مي‌گردد،» (3 / انشقاق)
«وَ اَلْقَتْ ما فيها وَ تَخَلَّتْ،»
«و آنچه در جوف دارد بيـرون انداختــه، خود را تهــي مي‌ســازد،» (4 / انشقاق)
«وَ اَذِنَـتْ لِرَبِّها وَ حُـقَّتْ،»
«و تسليــم فرمان پروردگــارش مي‌گــردد و سزاوار خطـاب و امين او مي‌گردد.» (5/انشقاق)
(296) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
اين سوره به قيام قيامت اشاره نموده، بيان مي‌كند كه براي انسان سيري است به ســوي پروردگارش، او در اين مسيــر هست تا پروردگــارش را ديــدار كند و خداي تعالــي به مقتضــاي نامــه عملــش به حسابش برســد و در اين آيــات اين مطالــب را تـأكيـد مي‌كنـد و آيــات مربــوط بـــه تهديـدش از آيــات بشـارتش بيشتـر اســت.

نشانه 21 ـ منشق و منقاد شدن آسمان

«اِذَا السَّماءُ انْشَقَّتْ،» وقتي آسمان شكافته شد انسان پروردگارش را ملاقات مي‌كنــد و پروردگــارش طبـق اعمالــي كه كرده به حســاب و جــزاي او مي‌پــردازد.

انشقاق آسمان به معناي از هم گسيختن و متلاشي شدن آن است و اين خود يكي از مقدمات قيامت است و همچنين «مَدّ أَرْض» كه در آيه سوم آمده و همچنين ساير

نشانه‌هاي قيامت (297)

علامتهايــي كه ذكــر شــده، چــه در اين ســوره و چــه در سايــر كلمات قــرآن از قبيــل تكويــر، شمــس، اجتمــاع شمــس و قمـر، فــرو ريختن كــواكــب و امثـال آن.

«وَ اَذِنَتْ لِـرَبِّهـا وَ حُقَّـتْ،» كلمه اذن در اصل لغت به معناي اجازه دادن نيست، بلكه به معناي گوش دادن است و گوش دادن را هم كه اذن ناميده‌اند تعبيري است مجازي از انقياد و اطاعت و كلمه حقـت به معناي آن اسـت كـه آسمـان در شنيــدن و اطـاعت فرمـانهاي خـدا حقيـق و سزاوار مي‌شود.

معنــاي آيه اين است كــه آسمــان مطيــع و منقــاد پروردگــارش گشتــه، حقيق و سـزاوار شنيدن و اطاعت فرامين پروردگارش مي‌گردد.

(298) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
«وَ اِذَا الاْرْضُ مُـــــدَّتْ،» ظاهــرا منظــور از كشيــده شدن زمين، گشــاد شدن آن اســت، همچنـان كــه در جـــاي ديگــر فـرمــود: «يَــوْمَ تُبَــدَّلُ الاْرْضُ غَيْـرَ الاْرْض.»
«وَ اَلْقَتْ ما فيها وَ تَخَلَّتْ،»يعني زمين آنچه از مردگان در جوف دارد بيرون مــي‌انــدازد و خــود را از آنچـــه دارد تهـي مـي‌سازد.
«وَ اَذِنَــتْ لِرَبِّهــا وَ حُقَّــتْ ـ و تسليم فرمان پروردگارش مي‌گردد و سزاوار خطاب و اميـن او مـــي‌گـــردد.» (1)
به راه‌افتادن كوهها و نمودار شدن زمين
1- الميزان ج:20 ص:400.
به راه‌افتادن كوهها و نمودارشدن زمين (299)
«وَ يَـــوْمَ نُسَيِّــرُ الْجِبـــالَ وَ تَــرَي الاْرْضَ بــــارِزَةً وَ حَشَـرْنـاهُـــمْ فَلَـمْ نُغـادِرْ مِنْهُــمْ اَحَــدا،»
«روزي كــه كـوههــا را بـــه راه انـــدازيـــم و زميـــن را نــمــودار بينـــي و محـشــورشـــان كنيـــم و يكـــي از آنهــا را وا نگـــذاريـــم.» (47 / كهــف)
در اين آيات ابتداء مسأله قيام قيامت مطرح شده و بيان مي‌فرمايد كه هر انساني تك و تنهــا بـدون اينكــه كســي بــه غيــر از عملش همـراه او بـاشـد محشـور مي‌گــردد.

به راه انداختن كوهها به اين است، كه آنها را از جاي خود بركند. و خداي تعالي اين

معنا را در چند جا با تعبيراتي مختلـف بيان فرمــوده، يك جا فرمــوده: «وَ كانَتِ الْجِبالُ كَثيبــا مَهيــلاً،» (14 / مزمل)جـايـــي ديگــر فرمــوده: «وَ تَكُــونُ الْجِبــالُ كَالْعِهْــنِ الْمَنْفُــوشِ،» (9 / قارعه) و در جايي ديگر فرموده: «فَكانَــتْ هَباءً مُنْبَثــا،» (6 / واقعه) و جايــي ديگــر چنيــن تعبيـر كـرده كــه «وَ سُيِّـرَتِ الْجِبالُ فَكانَتْ سَرابا.» (20 / نبأ)

و آنچه از سياق بر مي‌آيد اين است كه مسأله بروز زمين، مترتب بر به راه انداختن كوهها است، يعني وقتي كوهها و تلها تكان مي‌خورند و فرو مي‌ريزند زمين همه جايش بروز و ظهور مي‌كند و ديگر چيزي حائل از ديدن كرانه افق نيست و يك ناحيه زمين حائل از ناحيه ديگرش نمي‌شود.

و معناي «وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ اَحَدا،» اين است كه ما احدي از بشر را ترك نمي‌كنيـم و همه را زنده مي‌كنيم.(1)

به راه‌افتادن كوهها و نمودارشدن زمين (301)

بــاز شدن درهــاي آسمان و ســراب شدن كوهها

«يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ اَفْواجا،»

«آن‌روزي‌كه در صوردميده مي‌شود تا شما فوج‌فوج به‌محشرواردشويد،»(17/نبأ)

« فُتِحَــتِ السَّمـاءُ فَكانَــتْ اَبْـوابـــــا،»

«وآسمان‌گشوده‌شودپس‌درهاي‌متعدديازآن‌بازشود تا هر فوجي از دري شتابند.» (18 / نبأ)

1- الميــــزان ج: 13 ص: 446.

نشانه 24 ـ بـــازشـدن درهـــاي آسمــــان

و وقتي درب‌هاي آسمان باز شد قهرا عالم انساني‌به عالم فرشتگان متصل مي‌شود.

«وَ سُيِّـرَتِ الْجِبـــالُ فَكانَتْ سَرابـا،»
«و كوههـا بـه حـركـت در آينـد و مـاننـد سـراب گـردنــــد.» (19 / نبأ)
به‌راه انداختن كوهها و متلاشي كردنشان، بالاخره طبعا به اين‌جا منتهي مي‌شودكه شكل‌كوهي‌خودراازدست‌داده‌اجزايش‌متفرق‌شود، همچنان‌كه‌درچندجا ازكلام مجيدش وقتي سخن از زلزله قيامت دارد و آثار آن را بيان مي‌كند، از كوهها هم خبر داده
باز شدن درهاي آسمان و سراب شدن كوهها (303)
مي‌فرمايد: «وَ تَسيرُالْجِبالُ سَيْرا،»(10/طور)و نيزمي‌فرمايد: «وَ حُمِلَتِ‌الاَْرْضُ وَ الْجِبالُ فَدُكَّتا دَكَّةً واحِدَةً،» (14/حاقّه) و نيز مي‌فرمايد: «وَ كانَتِ‌الْجِبالُ‌كَثيبا مَهيلاً،»(14/مزّمّل) و نيــز مي‌فرمايــد: «وَ تَكُونُ الْجِبالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ،» (9 / قارعه) و نيز مي‌فرمايد: «وَ بُسَّتِ الْجِبالُ بَسّا،» (5 / واقعه) و نيـز فرموده: «وَ اِذَا الْجِبالُ نُسِفَتْ.» (10 / مرسلات)
پس به راه انداختن كوهها و خرد كردن آنها بالاخره منتهي مي‌شود به پراكنده شدن و پـاره پاره شدن آنهــا و به صورت تپه‌هــاي پراكنده درآمدنشــان و در نتيجــه چون پشم حلاجــي شده ساختنشــان.
و اما سراب شدنشان به چه معنااست؟ و چه نسبتي با به راه انداختن آن دارد، به‌طور مسلم سراب به آن معنا كه به نظر آبي درخشنده برسد نسبتي با به راه انداختن كوهها ندارد، بله اين را مي‌توان گفت كه وقتي كوهها به راه افتادند و در آخر حقيقتشان
(304) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
باطل‌شد و ديگرچيزي به‌صورت جبال باقي‌نماند، در حقيقت‌آن جبال‌راسيات‌كه حقايقي داراي جرمي بس بزرگ و نيرومندبود و هيچ‌چيز آن‌را تكان‌نمي‌داد با به حركت درآمدن و باطل شدن، سرابي مي‌شود خالي از حقيقت، پس به اين اعتبار مي‌توان گفت: «وَ سُيِّرَتِ‌الْجِبالُ فَكانَتْ سَرابا،» (19/نبأ) (1)
شــرحـي از تبــدلات روز قيـامـت
«يَوْمَ تُبَـدَّلُ الاَْرْضُ غَيْرَ الاَْرْضِ وَ السَّمواتُ وَ بَرَزُوا لِلّهِ الْـــواحِــدِ الْقَهّارِ،»
1-الميزان ج:20 ص:268.
شرحي از تبدلات روز قيامت (305)
«روزي كـه زمين بـه زمينـي ديگـر و آسمـانهـا نيـز بـه آسمـانهـاي ديگر مبـدل شود و مردم در پيشگـاه خـداي يگـانــه مقتــدر حـاضر شوند.» (48 / ابراهيم)

نشانه 26 ـ تغييريافتن زمين و آسمان به‌شكل ديگر

دقت كافي در آياتي كه پيرامون تبديل آسمانها و زمين بحث مي‌كند اين معنا را مي‌رسانــد كه اين مسأله در عظمت به مثابه‌اي نيست كه در تصور بگنجد و هر چه در آن باره فكــر كنيــم - مثلاً تصور كنيم زمين نقــره و آسمان طــلا مي‌شود و يا بلنديهــا و پستي‌هاي زميــن يكسان گردد و يا كــره زميــن يك پارچــه نان پخته گــردد بــاز آنچــه را كــه هســت تصـور نكــرده‌ايــم.
و اين‌گونه تعبيرها تنها در روايات نيست، بلكه در آيات كريمه قرآن نيز آمده است، مانند آيه: «وَاَشْرَقَتِ‌الاْرْضُ‌بِنُورِرَبِّها...،»(69/زمر)وآيه: «وَ سُيِّرَتِ‌الْجِبالُ فَكانَتْ‌سَرابا،»(20/نبأ)
(306) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
و آيه: «وَ تَرَي‌الْجِبالُ تَحْسَبُها جامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّالسَّحابِ...،» (88 / نمل) ـ البته در صورتي كه مربوط به قيامت باشد ـ و همچنين آياتي ديگر، كه مانند روايات از نظامي خبر مي‌دهد كه ربط و شباهتي به نظام معهود دنيوي ندارد، چون پر واضح است كه روشن شدن زميـن به نور پــروردگارش غير از روشـن شــدن بـه نـور آفتـاب و ستارگــان اسـت.
و همچنين سير و به راه افتادن كوهها در آن روز غير از سير در اين نشأه است، زيرا سير كوه در اين نشأه، نتيجه‌اش متلاشي شدن و از بين رفتن آنست، نه سراب شدن آن، همچنين، بقيه آيات وارده در باب قيامت.
و معناي بروزشان براي واحد قهار، با اينكه تمامي موجودات هميشه براي خداي تعالي ظاهر و غير مخفي است، اين است كه آن روز تمامي علل و اسبابي كه آنها را از خدايشان محجوب مي‌كرد از كار افتاده، ديگر آن روز، با ديد دنيائيشان هيچ يك از آن
شرحي از تبدلات روز قيامت (307)
اسباب را كه در دنيا اختيار و سرپرستي آنان را در دست داشتند نمي‌بينند، تنها و تنها سبب مستقلي كه مؤثر در ايشان باشد خداي را خواهند يافت، همچنان كه آيات بسياري بر اين معنا دلالت دارد و مي‌رساند كه در قيامت مردم به هيچ جا ملتفت نشده و به هيچ جهتي روي نمي‌آورند، نه با بدنهايشان نه با دلهايشان و نيز به احوال آن روزشان و به احوال و اعمال گذشته شان توجه نمي‌كنند، الا اينكه خداي سبحان را حاضر و شاهد و مهيمن(1) و محيط بر آن مي‌يابند.
دليل بر اين معانــي كه گفتيم توصيف خداي سبحان است در آيه موردبحث به «واحِدِ قَهّار» كه اين توصيف به نوعي غلبه و تسلط اشعار دارد، پس بروز مردم براي

1- مهيمن به معناي ايمن‌كننده ـ گواه صادق (فرهنگ عميد).
(308) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
خدا در آن‌روز ناشي از اين است كه خدا يكتاست و تنها اوست كه وجود هر چيز قائم به او است و تنها اوست‌كه هر مؤثري غيرخودش را خرد مي‌كند، پس چيزي ميان خدا و ايشان حائل‌نيست و چون حائل‌نيست پس ايشان براي خدا بارزند، آنهم بارز مطلق. (1)
تخت و هموار شدن زمين
«وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبالِ فَقُلْ يَنْسِفُها رَبّي نَسْفا،»
«تـــرا از كـــوهها پـــرسند بگـــو پـــروردگـــارم آن را پـــراكنـــده كنـــد آنچنـــان كـــه جـــز خـــودش كـــس نمـــي‌دانـــد،» (105 / طه)
1- الميـــــزان ج : 12 ص : 129.
تخت و هموار شدن زمين (309)
«فَيَـذَرُهـا قـاعـا صَـفْصَفـــــا،»
«و زمين‌را پهن‌نموده هموار واگذارد،» (106 / طه)
«لا تَـري فيهـا عِـوَجـا وَ لا اَمْتـــا،»
«كه درآن‌برجستگي و انحرافي نبيني.» (107 / طه)
ايـن آيـــه دلالـت دارد بـر اينكـه مـردم از رسـول خـدا صلي‌الله‌عليه‌وآله از وضـــع كـــوهها در روز قيـــامـــت پرسيـده بـودنـــد، كـــه در ايـــن آيـــات از آن جـــواب مـــي‌دهـــد.

«فَقُلْ يَنْسِفُها رَبّي نَسْفا ـ يعني بگو پروردگارم آنها را ذره ذره نموده و ذره‌هايش را

منتشر مي‌كند، به طوري كه در جاي آن چيزي باقــي نمي‌ماند.»

«فَيَـذَرُهــا قـاعـا صَفْصَفـــا.»

كلمه«قاع»به‌معناي‌زمين‌صاف و تخت‌است وكلمه‌صفصف‌نيزبه‌معناي‌زمين تختي است‌كه ليز و صاف باشد. و معناي جمله اين‌است كه پس از خرد كردن كوهها و پاشيدن ذرات آن، زمين را تخت و هموار مي‌كند، به طوري كه هيــچ چيز روي آن ديده نمي‌شود.

«لا تَري فيها عِوَجا وَ لا اَمْتا ـ هيچ بيننــده‌اي نقطــه پستــي مــاننــد دره و نقطه بلندي مانند تل و كوه در آن نمي‌بيند.» (1)

1- الميــــزان ج: 14 ص: 294 .

درهم پيچيده شدن طومار آسمانها

«يَـوْمَ نَطْـوِي السَّماءَ كَطَيِ‌السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَما بَــدَأْنــا اَوَّلَ خَلْقٍ نُعيدُهُ وَعْدا عَلَيْنــا اِنّا كُنّا فاعِلينَ،»

«روزي كه آسمانها را درهم پيچيم چون در هم پيچيدن طومار براي نوشتن، چنانكه‌خلقت را از اول پديد آورديم دوباره آن‌را اعاده‌كنيم‌كه كار ما چنين است،» (104 / انبياء)

سجل ـ كه همان صحيفه نوشته شده است ـ وقتي كه پيچيده مي‌شود نوشته هم

پيچيده مي‌شود، يعني الفاظ و يا معانيي كه خود نوعي تحقق و ثبوت دارد و به صورت خــط و نقش در سجل نوشتــه شده، پيچيــده مي‌شود و با پيچيــده شدنش ديگر چيزي از آنها ظاهــر نمي‌ماند، همچنيــن آسمان با قــدرت الهي روزي پيچيده مي‌شود، همچنانكه فرموده: «... وَالسَّمواتُ مَطْوِيّاتٌ بِيَمينِهِ...،» (67 / زمر) در نتيجه، غايب گشته چيزي از آن ظاهر نمي‌ماند، نه عيني و نه اثري.

چيزي كه هست از داناي به غيب پنهان نمي‌شود هر چند كه از ديگران پنهان مي‌گردد، همچنانكه نوشتـه از سجل پنهـان نيســت هر چند كه از ديگــران پنهان است.

پس طي و پيچيدن آسمان براين‌حساب به‌معناي برگشت‌آن به خزائن غيب است بعد از آنكه از خزائن نازل و اندازه‌گيري شده بود، همچنانكه درباره آن و تمامي موجودات فرموده: «وَ اِنْ مِنْ‌شَيْءٍ اِلاّ عِنْدَناخَزائِنُهُ وَ مانُنَزِّلُهُ اِلاّبِقَدَرٍمَعْلُومٍ،»(21/حجر) و نيز

به‌طورمطلق فرموده: «...وَ اِلَي‌اللّهِ‌الْمَصيرُ،»(42/نور) و «اِنَّ اِلي‌رَبّكَ الْرَجْعي!»(8/علق)

و شايد به خاطر اين معنا بوده كه بعضي گفته‌اند: جمله «كَمــا بَــدَأْنــا اَوَّلَ خَلْقٍ نُعيدُهُ،» ناظر به رجوع تمامي موجودات به حالتي است كه قبلاً يعني قبل از آغاز خلقت داشته‌اند و آن حالت اين بوده كه هيچ بوده‌اند، همچنانكه فرموده: «... وَ قَـدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَكُ شَيْئا،» (9 / مريم) و نيز فرموده: «... هَلْ اَتي عَلَي الْاِنْسـانِ حيـنٌ مِــنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُـنْ شَيْئا مَذْكـُورا،» (1 / انسان) و اين معنا همان مطلبي است كه به ابن عباس نسبت مي‌دهند كه گفته معناي آيه اين است كه هر چيزي نابود مي‌شود آن چنان كه قبل از خلقت بود و اين قول هر چند با اتصال آيه به جمله «يَوْمَ نَطْوِي السَّماءَ...» مناسبت دارد و براي آن جنبه تعليل دارد وليكن آنچه بيشتر به سياق آيات قبل مي‌خورد بيان

اعاده به معناي ارجاع موجودات و ايجاد آنها بعد از فناء است، نه اعاده به معناي افناء و برگرداندن به حالت قبـل از وجود.

پس ظاهر سياق آيات مي‌رساند كه مراد اين است كه ما خلق را مبعوث

مي‌كنيم همــان طوري كه قبــلاً ايجاد كرده بوديــم. و مراد اين است: ما خلايق را به همان آساني بر مي‌گردانيم كه خلقشان كرديم بدون اينكــه براي ما دشــواري داشتــه باشد.
و معنــاي اين‌كــه فرمــود: «وَعْدا عَلَيْنــا اِنّا كُنّــا فاعِليــنَ،» ايــن اســت كــه: ما به او وعـده‌اي داديم كــه وفايــش بر مــا واجــب شده و ما آنچـه وعـده داده‌ايـم عملي خواهيم نمود و اين اسـت سنت ما. (1)
1-الميزان ج:14 ص:464.
درهم پيچيده‌شدن طومار آسمانها (315)
حركت كوه‌ها مانند ابرها
«وَ تَريَ الْجِبالَ تَحْسَبُها جامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّالسَّحابِ صُنْعَ اللّهِ الَّذي اَتْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ اِنَّهُ خَبيرٌ بِما تَفْعَلُونَ»
«و كوهها را بيني و پنداري كه بي حركتند ولي مانند ابر در حركتند، صنع خداي يكتاست كه همه چيز را به كمال آورده كه وي از كارهايي كه مي‌كنيد آگـاه است.» (88 / نمل)
ايــن آيــه شريفــه از آن جهــت كه در سيــاق آيات قيامــت قــرار گرفتــه، آنچــه
(316) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
مي‌گويد دربــاره همان قيامــت است و پــاره‌اي از وقايــع آن روز را توصيف مي‌كند، كــه عبــارت اســت از بــه راه افتــادن كــوهــا، كــه دربــاره ايــن قضيــه در جاي ديگــر قــرآن فــرمــوده: «وَ سُيِّــرَتِ الْجِبــالُ فَكـانَـتْ سَـرابــا،» (20 / نبأ)و نيز در مواردي ديگر از آن خبر داده اسـت .

پس اينكه مي‌فرمايد: «وَ تَرىَ الْجِبالَ ـ و مي‌بيني كوهها را،» خطاب در آن به رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله است و مراد از آن مجسم كردن واقعه است، همچنان كه در آيه «وَ تَرَي النّاسَ سُكاري،» حـال مردم را در آن روز مجسـم مي‌كند، نه اينكـه تو الان ايشان را مي‌بيني، بلكه اگـر مي‌ديـدي حال ايشـان را آنچه از وضعشـان كه ديدني است اينطور به نظرت مي‌رسيد كه‌مست‌اند.

حركت كوهها مانند ابرها (317)

«تَحْسَبُها جامِدَةً» يعني كوهها را مي‌بيني و آنها را جامد گمان مي‌كني. معناي هر دو جمله اين است كه: تو در آن روز كوهها را - كه امروز جامد گمان مي‌كني ـ مي‌بيني چون ابـر به حركـت درمي‌آينـد، و يـا معنايـش ايـن مي‌شـود: تو در آن روز كوهـا را ـ در حالـي كه جامـد گمانـش مي‌كنـي ـ مي‌بينـي چون ابـر به حركـت در مي‌آينـد .

و جمله «وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّالسَّحابِ،» معنايش اين است كه: تو كوهها را وقتي در صـور دميـده مي‌شـود، در حالـي مي‌بينـي كه سيـر مي‌كنند مانند سير ابرها در آسمان.

«صُنْعَاللّهِالَّذي اَتْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ: آن‌را آفريد آفريدني!»

در اين جمله تلويح و اشاره‌اي است، به اينكه اين صنع و اين عمل از خداي تعالي تخريب و ويراني عالم است، ليكن چون تكميل آن را در پي دارد و مستلزم اتقان(1) نظام

1- اتقان: محكم كاري ـ استواري.

(318) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

آن است، نظامي كه در آن هر چيزي به منتها درجه كمال خود مي‌رسد، آن كمالي كه اگر كمال سعادت باشد و اگر كمال شقاوت، زمينه‌اش را قبلاً فراهم كرده بود، از اين رو اين ويراني را صنع و آفرينش ناميـد، چون اين خود صنـع خداست، آن صنعي كه هر چيزي را متقن كرده ،پس خداي سبحـان اتقـان را از هر چـه كه متقـن كرده سلب نمي‌كنـد و فساد را بر آنچـه اصـلاح فرمـوده مسلـط نمي‌سازد، پس اگر دنيا را خـراب مي‌كند بـراي اين است كه آخرت را تعمير نمايد.

«اِنَّهُ خَبيرٌ بِما تَفْعَلُونَ.» خدا به آنچه اهل آسمانها و زمين مي‌كنند در روزي كه در صـور دميـده مي‌شود و همـه با خواري نـزدش مي‌آينـد، دانا و با خبر است،

حركت كوهها مانند ابرها (319)

هركس حسنـه آورده باشـد، به بهتر از آن پاداش مي‌شود و هر كس

سيئـه آورده باشد با صورت به جهنم انداختـه مي‌شـود و همـه جزاي عمـل خود را مي‌بينند. (1)
آسمان چون مس گداخته، كوهها چون پشم حلاجي شده!

نشـانه 30 ـ آسمان مثل مس ذوب‌شده

«يَــوْمَ تَكُـونُ السَّمـاءُ كَالْمُهْلِ»
1-الميــزان ج:15 ص:574.
(320) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
«روزي اسـت كه آسمان چــون مـس ذوب شـــــده مـــي‌شـــود،» (1 / معارج)
كلمه «مُهْل» بـه معنـاي فلـزات ذوب شـده‌است، مـس ذوب شده و يا طلا و يا غير آن.

نشانه 31 ـ كوههامثل پشم‌حلاجي‌شده

«وَ تَكُـونُ الْجِبالُ كَـالْعِهْـنِ»

«و كـوههـا چـون پشـم حـلاجـي شــده مــي‌گـردنــد.» (2 / معــارج)

كلمــه «عِهْن» به معناي مطلــق پشم است و شايد مراد از آن پشم حلاجي شده(1)

1-الميزان ج:20 ص:5.

آسمان‌چون‌مس‌گداخته،كوههاچون‌پشم‌حلاجي‌شده! (321)

بـاشـد، همچنـان كـه در آيــه‌اي ديگـر فـرمــوده: «وَ تَكُـونُ الْجِبــالُ كَـالْعِهْـنِ الْمَنْفُـوشِ.»

(322) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

نشانه 32 ـ خسوف و تاريك شدن ماه

«فَـاِذا بَـــرِقَالْبَصَـــرُ،»
«بگـو روزي كـــه چشمهـــا از وحشـــــت و هـــول خيـــره بمـــانـــــد،»
(7 / قيامت)
وَ خَسَـــــفَ الْقَمَـــــــرُ»
«و مـاه تابان تاريك شـود.» (8 / قيامت)
آسمانچونمسگداخته،كوههاچونپشمحلاجيشده! (323)

نشانه 33 ـ جمع‌شدن ماه و خورشيد با هم

«وَ جُمِــــــعَ الشَّمْــــــسُ وَ الْقَمَــــــرُ»
«و ميــان خورشيــد و مـاه جمــع گـــردد.»
در ايــن آيـــه يــك نشانـه ديگــر از نشانـه‌هــاي قيامـــت ذكـــر شـــده اســـت.
منظــور از بــرق بصــر، تحيــر چشــم در ديــدن و دهشــت زدگــي آن اســـت و منظــور از خســوف قمر، بي‌نــور شــدن آن است.
«يَقُــولُ الاِْنْسانُ اَيْنَ الْمَفَرُّ،» يعني كجاست گريزگاه؟ در اينجا اين سؤال پيش مي‌آيد، كه با اينكه روز قيامــت روز ظهور سلطنـــت الهي است و هر انسانـــي مي‌داند
(324) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
مفـر و فراري نيست، چطور مي‌پرسد «اَيْنَ الْمَفَرُّ؟» (1)
روزي كه آسمان دودي آشكار بياورد!
«فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّماءُ بِدُخانٍ مُبينٍ،»
«پـــس تو منتظر آن روزي باش كه آسمان دودي آشكار بيــاورد،» (10 / دخان)
«يَغْشَـــي النّــاسَ هذا عَذابٌ اَليـــــمٌ،»
«دودي كـه چشـــم مـردم را بگيرد و اين عذابـــي است دردنــاك!» (11 / دخان)
1-الميزان ج:20 ص:5 .
روزي كه آسمان دودي آشكار بياورد! (325)

مي‌فرمايد: منتظر روزي باش كه آسمان دودي آشكار بياورد. اين تهديدي است به عذابــي كه از هــر ســو مــردم را فرا مي‌گيــرد، «يَغْشَـي النّــاسَ،» يعنــي دودي كه از هر طرف بر مــردم احاطـه مي‌يابد.
بعضــي از مفسريــن گفته‌انــد: دُخان مذكــور در اين آيــه از علامتهــاي قيامت اســت كــه هنــوز محقــق نشــده و قبــل از قيــام قيــامــت محقـــــق مــي‌شـــــود.
دود در گوشهاي مردم داخل مي‌شود، به طوري كه سرهايشان مانند سر گوسفند بريان مي‌گردد، اما مؤمنين تنها دچار زكام مي‌شوند و زمين تماميش مانند خانه‌اي بدون روزنه مي‌شود، كه در آن آتش افروخته و دود به راه انداخته باشند. زمين چهل روز چنين حالتي به خود مي‌گيرد.(1)
(326) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
تاريكي زمين زايـــل گـــردد!
«وَ اَشْـــرَقَـــتِ الاَْرْضُ بِنُـــورِ رَبِّــها...»
«و زمين به‌نور پروردگارش روشن مي‌شود!» (69 / زمر)

«وَ اَشْرَقَتِ الاَْرْضُ بِنُورِ رَبِّها...،» اشراق الارض به معناي نوراني شدن زمين است.
1-الميـــــــزان ج:18 ص:208 .
تاريكي زمين زايل گردد (327)
بعيد نيست مراد از اشراق زمين به نور پروردگارش آن حالتي باشد، كه از خصايص روز قيامت است، از قبيل كنار رفتن پرده‌ها و ظهور حقيقت اشياء و بروز و ظهور واقعيت اعمال، از خير يا شر، اطاعت يا معصيت، حق يا باطل، به طوري كه ناظران حقيقت هر عملي را ببينند، چون اشراق هر چيزي عبارت است از ظهور آن به وسيله نور و اين هم جاي شك نيست، كه ظهور دهنده آن روز خداي سبحان است، چون غير از خدا هر سبب ديگري در آن روز از سببيت ساقط است. پس اشياء در آن روز با نوري كه از خداي تعالي كسب كرده روشن مي‌شوند.
و اين اشراق هر چند عمومي است و شامل تمامي موجودات مي‌شود و اختصاصي به زمين ندارد، وليكن از آنجا كه غرض بيان حالــت آن روز زمين و اهل زمين است، لذا تنهــا از اشـراق زمـيـن سخــن گفتــه و فـرمــوده:
«وَ اَشْرَقَــتِ الاَْرْضُ بِنُــورِ رَبِّها...»
(328) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
و مـراد از زمـيـن در عـيـن حـال زمـيـن و مـوجـودات در آن و متعلقـات آن اسـت. (1)
در چنين روزي قيامت بپا مي‌شود!
«فَــاِذا نُفِــخَ فِــيالصُّـورِ نَفْخَـةٌ واحِــدَةٌ،»
«پــس زمانــي كه نفخـــه واحــــده‌اي در صــور دميــده شــود،» (13 / الحاقه)
«وَ حُمِلَتِالاَْرْضُ وَالْجِبالُ فَدُكَّتا دَكَّةً واحِدَةً،»
«و قـــدرت الهي بر زمـيــن و كوههــا احاطــه يافتــه آن را در يــك لحظه
1-الميزان ج:17 ص:444 .
نشانه‌هاي قيامت (329)
متلاشــي و زيـــرورو كنـــد،» (14 / الحاقه)
«فَيَـــــوْمَـئِــــذٍ وَقَعَـــــتِ الْـواقِعَــــــــةُ،»
«آن وقـــت اســت كــه واقعـــه قيــامــت رخ مــي‌دهـــــــد!» (15 / الحاقه)
«وَانْشَقَّتِالسَّماءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ واهِيَةٌ،»
«وآسمان‌مي‌شكافد كه درچنين روزي صولت و رفعتش مبدل به ضعف

مي‌گردد،» (16 / الحاقه)
«وَ الْمَلَكُ عَلي اَرْجائِها وَ يَحْمِلُ عَـرْشَ رَبِّـكَ فَـوْقَهُـمْ يَـوْمَئِـذٍ ثَمـانِيَـةٌ،»
«و فرشتگان در پيرامون آن ايستاده و عـرش پروردگارت را آن روز هشت نفر حمـل مـي‌كننـد،» (17 / الحاقـه)
«يَـوْمَئِـذٍ تُـعْـرَضُـونَ لا تَـخْفـي مِـنْـكُـمْ خـافِيَـةٌ،»
(330) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
«آن روز همگـي شمـا بر خدا عرضـه مي‌شويد و از شمـا هيچ سر پنهانـي بر خـدا مخفي نمي‌ماند!» (18 / الحاقه)
ايـن آيات حاقـه را با پـاره‌اي از نشانيها و مقـدمـاتش و شمـه‌اي از وقـايعي كه در آن روز رخ مـي‌دهـد معـرفي مـي‌كنـد.

نشانه 36 ـ دميده شـدن در صـــور

«فَاِذا نُفِـخَ فِــي الصُّورِ نَفْخَـةٌ واحِـدَةٌ،» منظور از اين نفخه واحده، نفخه دوم است كه در آن مردگان زنده مي‌شوند. اگر آن را به صفت «واحِـدَة» توصيف كرده، براي اشاره به اين معنا بوده كه مسأله حتمي است و قضائش رانده شده و امر معلقي نيست كه احتياج بـه تكرار نفخه داشته بـاشــد.

نشانه 37 ـ كوبيده‌شدن زمين و كوهها

«وَ حُمِلَـتِ الاْرْضُ وَالْجِبـالُ فَدُكَّتـا دَكَّـةً واحِــدَةً،» «دُكَّتا» معنايش كوبيدن سخت است به طوري كه آنچه كوبيده مي‌شود، خرد گشته به صورت اجزايي ريز در آيد و منظور از حمل شدن زمين و جبال اين است كه قدرت الهي بر آنها احاطه مي‌يابد و توصيف آن به «دَكَّـةً واحِــدَةً» براي اين است كه به سرعت خرد شدن آنها اشاره كند و بفهماند خــرد شــدن كــوهها و زميــن احتيــاج بــه كــوبيــدن بــار دوم نـــدارد.

«فَيَــوْمَـئِـذٍ وَقَعَـــتِ الْــواقِـــعَـةُ: در چنيــن روزي قيـامـــت بپـــا مــي‌شــود!»

نشانه 38 ـ منشق و واهي شدن آسمان

(332) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
«وَ انْشَقَّــتِ السَّمـاءُ فَهِـيَ يَـوْمَئِـذٍ واهِيَــةٌ،» انشقــاق به معناي جدا شدن قسمتي از يك چيز است و كلمه واهيه به معناي ضعف است. آيه شريفه در معناي آيه زير است كه مي‌فرمايد: «وَ يَوْمَ تَشَقَّــقُ السَّماءُ بِالْغَمامِ وَ نُــزِّلَ الْمَــلائِكَةُ تَنْزيلاً.» (25 / فرقان)

نشانه 39 ـ ظاهر شدن ملائكه و عرش براي انسانها

«وَ الْمَلَكُ عَلي اَرْجائِها وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَــوْقَـهُــمْ يَــوْمَئِـذٍ ثَمـانِيَــةٌ،» عرش در آن‌روز حامليني‌از ملائكه‌دارد، كه آيه‌زير نيز بدان‌اشاره‌مي‌كند: «اَلَّذينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِه وَ يَسْتَغْفرُونَ لِلَّذينَ امَنُوا...» (7 / غافر)

حاملان عرش در آن روز هشــت نفرند و اما اينكــه اين هشت نفــر از جنس ملائكه هستنــد و يا غيرايشان؟ آيه شريفه ساكت است، هرچند كه سياق آن از اشعار به اينكه

از جنس ملــك مي‌باشند، خالي نيست.

ممكن هم هست غرض از ذكر انشقاق آسمان و بودن ملائكه در اطراف آن و اينكه حاملين عرش در آن‌روز هشت نفرند، اين‌باشدكه بفرمايد، در آن‌روز ملائكه و آسمان و عرش‌براي‌انسانها ظاهرمي‌شوند، همچنان‌كه قرآن در اين‌باره‌فرموده:«وَ تَرَي الْمَلائِكَةَ حافّيـنَ مِنْ حَوْلِ‌الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ.» (75 / زمر)

«يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لا تَخْفي مِنْكُمْ خافِيَةٌ،» (18 / الحاقه) معناي عرض بر خداي تعالي در روز قيامت كه روز جدايي حق از باطل و روز داوري است اين است كه: آنچه نزد هر انسان از عقيده و عمل هست براي خداي تعالـي فاش ميگردد، به طــوري كه هيچ عقيده

و هيچفعلي از او براي خدا پنهان نماند.

اين از خصائص قيامت است، قيامت « يَوْمَ تُبْلَيالسَّرائِر» (9 / طارق) است و « يَوْمَ هُمْبارِزُونَ لا يَخْفي عَلَياللّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ...،»(16/غافر) است، روزياستكه سريرهها (1) آشكــار و همه مردم براي خدا ظاهر ميشوند. البته اين صفات در دنيا هم دائما براي خدا هســت، ولي مردم آن روز فاش و هويدا ميبينند كه خداي تعالي چنيــن خدايي است! در آن روز براي انســان آشكار ميشود كه در دنيــا هم، در معــرض علم خدا بود و آن روز همــه فعلهايش ظاهــر ميگــردد و هيچ يـك از آنها پنهان نمـيماند. (2)

1- سريره به معناي باطن ـ راز ـ آنچه كه مخفي كنند (فرهنگ معين) .

2-الميزان ج:19 ص:663 .

زمين هموار قيامت، محــل استقرار همه مردگان

«يَقُولُونَ ءَاِنّا لَمَرْدُودُونَ فِيالْحافِرَةِ،»

«گوينـد چگونــه مـا را بـه حـال اول بـــازمــان مـــيآورنـد؟» (10 / نازعات)

«ءَاِذا كُنّـــا عِظـامــا نَخِـــــرَةً،»

«بــعـد از آنكــه استخـــوانهـايـي پـــوسيــــده شـــديـــم،» (11 / نـازعـات)

«قالُوا تِلْكَ اِذا كَـرَّةٌ خـاسِرَةٌ،»

«و نيـــز گــوينــد حقــا ايــن بــازگشتي زيــانآميــز است،» (12 / نازعات)

«فَاِنَّمـا هِيَ زَجْــرَةٌ واحِـدَةٌ،»

«آري اين بــازگشت تنهـا با يك صيحـه عظيـم واقع مـيشـود،» (13 / نازعات)

«فَــاِذا هُـــمْ بِـالسّـاهِـــرَةِ،»

«كه نــاگهــان همـه مـردگـان، روي زميــن قـرار مـيگيــرنـد.» (14 / نازعات)

اگــر نفخه دوم را «زَجْـرَة» خوانــده، از اين جهــت بوده كه انسان با اين نهيب از نشــأه مرگ به نشــأه حيات و از باطن زمين به روي زمين منتقل مي‌شــود و كلمه «اِذا» فُجائيــه اســت و معنــاي «ناگهان» را مي‌دهــد و كلمــه «ساهِرَة» به معنــاي زمين همــوار و يا زمـين خــالـي از گياه است.

زمين هموار قيامت، محل استقرار همه مردگان (337)

مي‌فرمايد: براي ما دشوار نيست كه ايشان را بعد از مردن زنده كنيم و دوباره به زندگي برگردانيم، براي اينكه برگشتن آنان بيش از زجرة واحدة مؤونه ندارد، به محضي كه آن زجره محقق شود، ناگهان همه زنده گشته و روي زميني تخت و يا بي آب و علـف قرار خواهند گرفت، بـا اينكـه لحظـه قبل از آن مرده و در شكم زمـين بـودند. (1)

حوادث آغاز واقعه

«اِذا وَقَـعَــــتِ الْــــواقِعَـــــــــةُ،»

1-الميزان ج:20 ص:301 .

(338) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

«وقتي قيامت واقع‌شود... .» (1/واقعه)

سوره واقعه، قيامت كبري را كه در آن مردم دوباره زنده مي‌شوند و به حسابشان رسيدگي شده جزا داده مي‌شوند شرح مي‌دهد، نخست مقداري از حوادث هول‌انگيز آن را ذكر مي‌كند، حوادث نزديك‌تر به زندگي دنيايي انسان و نزديك‌تر به زميني كه در آن زندگي مي‌كرده، مي‌فرمايد: اوضاع و احوال زمين دگرگون مي‌شود و زمين بالا و پايين و زير و رو مي‌گردد، زلزله بسيار سهمگين زمين كوهها را متلاشي و چون غبار مي‌سازد، آنگاه مردم را به طور فهرست وار به سه دسته سابقين و اصحاب يمين و اصحاب شمال، تقسيم نموده، سرانجام كار هر يك را بيان مي‌كنـد.

آنگاه عليه اصحاب شمال كه منكر ربوبيت خداي تعالي و مسأله معاد و تكذيب‌كننده

نشانه‌هاي قيامت (339)

قرآنند كه بشر را به توحيد و ايمان به معاد دعوت مي‌كند استدلال نموده، در آخر گفتار را با ياد آوري حالت احتضار و فرا رسيدن مرگ و سه دسته شدن مردم خاتمه مي‌دهد :

«اِذا وَقَعَتِ‌الْواقِعَةُ،» وقوع حادثه عبارت است از حدوث و پديد آمدن آن و كلمه واقعه صفتي است كه هر حادثه‌اي را با آن توصيف مي‌كنند و مي‌گويند: واقعه‌اي رخ داده، يعني حادثه‌اي پديد شده و مراد از واقعه در آيه مورد بحث واقعه قيامت است و اگر در اينجا به طور مطلق و بدون

بيان آمده و نفرموده آن واقعه چيست، تنها فرموده: چون واقعه رخ مي‌دهد، بدين جهت بوده كه بفهماند واقعه قيامت بقدر كافي معروف است و به همين جهت است كه گفته اند: اصلاً كلمه واقعه يكي از نامهاي قيامت است، كه قرآن اين نامگذاري را كرده، همچنان كه نام‌هاي ديگري چون «حاقَّة،» «قارِعَة،» و «غاشِيَة» بر آن نهاده است.
(340) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
و جمله «اِذا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ،» به طور ضمني بر معناي شرط هم دلالت دارد و جا داشت جزاي آن شرط را بيان كند و بفرمايد: چون قيامت بپا مي‌شود چه مي‌شود، ولي جزا را نياورد، تا بفهماند آنچه مي‌شود آنقدر عظيم و مهم است كه به بيان نمي‌گنجد، ولي به هر حال از سياق آياتي كه در اين سوره اوصاف قيامت را ذكر كرده فهميده مي‌شود كه آن جزا چه چيز است و مردم در آن روز چه وضعي دارند، پس مي‌شود گفت كه مثلاً تقدير كلام اين است: چون قيامت بپا شود مؤمنين رستگار و كفار زيانكار مي‌شوند.
«لَيْسَ لِوَقْعَتِها كاذِبَةٌ، ـ در وقوع و تحقيق قيامت هيچ دروغي نيست.»(2 / واقعه)براي وقوع‌قيامت‌هيچ‌عملي‌كه‌اقتضاي‌دروغ‌شدنش‌راداشته‌باشد و آن‌رادروغ‌كندوجود ندارد.
نشانه‌هاي قيامت (341)

نشانه 42 ـ زيرو رو شدن نظام عالم

«خافِضَــــةٌ رافِعَـــــةٌ،» (3 / واقعه) يعني قيامت خافض و رافع يا پائين آورنده و بالا برنده است. اما اينكه به چه حساب قيامت پايين آورنده و بالا برنده است بايد گفت كه: اين تعبير كنايه است از اينكه قيامت نظام عالم را زيرو رو مي‌كند، مثلاً باطن دلها را كه در دنيا پنهان بود ظاهر مي‌كند و آثار اسباب كه در دنيا ظاهر بود، همه مي‌دانستند آب چه اثري و آتش چه اثري دارد، در قيامت پنهان مي‌شود، يعني اسباب به كلي از اثر مي‌افتد و روابط جاري ميان اسباب و مسببات به‌كلي قطع مي‌گردد، در دنيا جمعي داراي عزت بودند و آنان اهل كفر و فسق بودند، كه عزتشان همه‌جا ظاهر بود و همچنين جمعي ديگر يعنــي اهل تقوا ذلتشــان هويدا بود، ولــي در قيامــت اثر از عزت كفار و فســاق و نشــانه‌اي از ذلــت متقيــن نمي‌ماند.

(342) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

نشانه 43 ـ تكان‌خوردن زمين با زلزله عظيم

«اِذا رُجَّـــــتِ الاَْرْضُ رَجّـــــــــا،»
«وقتــي زلزلــه‌اي زمــين را بـــه شــــدت تكـــان مــي‌دهـــد،» (4 / واقعه)
كلمه «رَجّ» به معناي تكان دادن به شدت چيزي است و در اين آيه منظور از آن زلزله قيامت است، كه خــداي سبحــان در آيــه «...اِنَّ زَلْزَلَةَ السّاعَةِ شَيْءٌ عَظيمٌ،» آن را بس عظيــم توصيــف كــرده، در خــود آيــه مــورد بحـث نيــز بــا آوردن كلمــه «رَجّــا» همين عظمـــت را فهمانـــده اســـت.
نشانه‌هاي قيامت (343)

مي‌فرمايد: چون زمين زلزله مي‌شود زلزله‌اي كه شدتش قابل وصف نيست. اين جمله در مقام تــوضيـح «اِذا وَقَــعَـــتِ الْواقِعَـــةُ،» است.
«وَ بُسَّـتِ الْجِبالُ بَسّـا،»
«بـــه روزي كــــه كــــوههــــا چــــون آرد خــــرد شــــونــــد،» (5 / واقعه)
«فَكـانَـتْ هَبـاءً مُنْبَثّـا،»
«و سپــس بـه صورت غبــاري در فضــا پـراكنـــده گــردنــد.» (6 / واقعه) (1)

1- الميـــــــزان ج : 19 ص : 195 .

(344) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

وقتــي كـه آسمان بشكافــد و ستارگان فــرو ريزنــد!
«اِذَا السَّماءُ انْفَطَــرَتْ،»
«وقتــي كــه آسمــان بشكــافــد،» (1 / انفطار)
«وَ اِذَا الْكَواكِبُ انْتَثَرَتْ،»
«و وقتي‌كه ستارگــان پراكنـــده شود،» (2/انفطار)
«وَ اِذَا الْبِحــارُ فُجِّـــرَتْ،»
«و وقتي‌كه درياها به‌هم متصل گردد،» (3/انفطار)

نشانه‌هاي قيامت (345)

«وَ اِذَا الْقُبُـورُ بُعْثِـــرَتْ،»
«و زماني كه گورها زيرو رو شود و مــردگان از آن بيرون شوند،» (4 / انفطــار)
«عَلِمَـــتْ نَفْـــسٌ مـــا قَدَّمَــتْ وَ اَخَّـــرَتْ،»
«در آن روز هــر كــس دانــد كــه چــه كــرده و چــه نكـــرده!» (5 / انفطــار)

نشانه 45 ـ انفطــار و پـــاره‌شــدن آسمــان

«اِذَا السَّماءُ انْفَطَرَتْ،» کلمه انفطار به‌معناي شكافته‌شدن است و آيه‌شريفه‌نظير آيه زير است، كه آن نيز سخن از شكافته شدن آسمان دارد و مي‌فرمايد: «وَانْشَقَّتِ السَّماءُ فَهِــيَ يَوْمَئِــذٍ واهِيَـةٌ.» (16 / الحاقه)

نشانه 46 ـ درهم شدن ستارگان و خروج آنها از مدار

(346) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

«وَ اِذَا الْكَواكِبُ انْتَثَرَتْ،» يعني روزي كه ستارگان هريك مدار خود را رها كرده، درهم و برهم مي‌شوند.

در حقيقت در اين آيه ستارگان را به گردن‌بندي از مرواريد تشبيه كرده كه دانه‌هاي ريز و درشتش را با نظمي معين چيده و به نخ كشيده باشند ناگهان رشته‌اش پاره شود و دانه‌ها درهم و برهم و متفرق شوند .

نشانه 47 ـ متصل و مخلوط شدن دريـاهــا بـا هــم

«وَ اِذَا الْبِحـارُ فُجِّـرَتْ،» «تَفْجيــر» به معنــاي آن اسـت كه آب نهــر را بــه خاطــر زياد شــدن بشكند و بنــد را آب ببرد و گناه را هم اگر فجور مي‌گويند ،براي اين است كه گناهكار، پرده حيا را پاره مي‌كند و از صراط مستقيم خارج گشته، به بسياري از گناهان

مبتــلا مي‌شــود و اگر صبــح را فجر مي‌گوينـد، باز بــراي اين اســت كه روشني پرده ظلمــت را پــاره كــرده به همــه جــا منتشــر مي‌شـود.

و اينكه مفسرين تَفْجير بِحار را تفسير كرده‌اند به اين كه درياها به هم متصل مي‌شوند و حائل از ميان برداشته شده، شورش با شيرينش مخلوط مي‌شود، برگشتنــش باز به همين معنايي است كه گفته شد و اين معنا با تفسيري كه براي آيه «وَ اِذَا الْبِحارُ سُجِّرَتْ،» (6/تكوير) كردند، كه درياها پر از آتش مي‌شوند نيز مناسبت دارد.

«وَ اِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ،» كلمــه «بُعْثِرَت» به‌معنــاي پشت و روكردن و باطن چيزي را ظاهــر ساختــن اســت. معنــاي آيــه اين است كه زماني كه خاك قبرها منقلب و

(348) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

باطنش بظاهـر برمي‌گــردد، باطنــش كه همــان انسانهــاي مــرده باشــد ظاهــر مي‌شود، تا به جـزاي اعمالشان برسند.

«عَلِمَتْ نَفْسٌ ما قَدَّمَــتْ وَاَخَّــرَتْ،» (1)

زمين را چه رخ داده كه چنيـن مـي‌لــرزد؟

«اِذا زُلْــزِلَــتِ الاَْرْضُ زِلْــزالَهــا،»

«وقتـــي كــه زميـن آن زلـزلـه مخصـوصش را آغــاز مـي‌كنـــد،» (1 / زلـزال)

«وَ اَخْــرَجَـتِ الاَْرْضُ اَثْــقالَــها،»

1-الميزان ج:20 ص:365 .

(349) نشانه‌هاي قيامت

«وآنچـــه از مـــردگان در شكــــم دارد بيـــرون مـــي‌ريـــزد،» (2 / زلــزال)

«وَ قــــالَ الاِْنْســانُ مــالَهـــا،»

«و انســانهــا از در تعجـب مـي‌پـرسنـد: زمين را چـه شـده اسـت؟» (3 / زلزال)

«يَــوْمَئِـذٍ تُحَــدِّثُ اَخْـبـارَهـــا،»

«در آن روز زميـن اخبار و اســرار خـــود را شــرح مـي‌دهـــد،» (4 / زلزال)

بِـــاَنَّ رَبَّـــــكَ اَوْحــي لَـــهــا،»

«آري پروردگار تو به‌وي وحي‌كرده كه به زبان آيد و اسرار را بگويد،» (5/ زلزال)

«يَـــــوْمَئِـــذٍ يَــصْـــــدُرُ النّاسُ اَشْتـاتـــــا لِيُـــــرَوْا اَعْــمــالَهُـــمْ،»

«در آن روز مــردم يــك جــور محشــور نمـي‌شـونـد بلكــه طايفــه‌هــايــي مختلفنــد تــا اعمــال هــر طــايفــه‌اي را بــه آنــان نشـان دهند.» (6 / زلزال)

(350) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

در ســوره «زِلْــزال» سخــن از قيامــت و زنــده شــدن مردم بــراي حســاب و اشــاره بــه بعضــي از علامتهـايش رفته، كـه يكـي زلـزلـه

زمیـن و یکـي دیگــر سخـن گفتـن آن از حوادثي است کـه در آن رخ داده اسـت.

نشانه 49 ـ زلزله‌هاي پي‌درپي زمين و خروج اثقال آن

كلمه «زِلْزال» مانند كلمه زلزله به معناي نوسان و تكان خوردن پي در پي است و اينكه فرمود زمين زلزله‌اش را سر مي‌دهد به ما مي‌فهماند كه زمين زلزله‌اي خاص به خود دارد و اين مي‌رسـانـد كه زلزله مذكور امري عظيم و مهم است، زلزله‌اي است كه در شدت و هراسناكي به نهايت رسيده است.

نشانه‌هاي قيامت (351)

«وَ اَخْرَجَتِ الاْرْضُ اَثْقالَها،» مراد از «اَثْقال» زمين كه در قيامت زمين آنها را بيرون مي‌ريزد مردگان و يا گنجها و معادني است كه در شكم خود داشته است.

«وَ قالَ‌الاِنْسانُ مالَها،» يعني انسانها بعداز بيرون شدن از خاك در حال دهشت‌زدگي و تعجب از آن زلزله شديد و هول‌انگيز مي‌گويند: زمين را چه مي‌شود كه اين طور متزلزل است؟!

نشانه 50 ـ سخن گفتن زمين از حوادث واقع در روي آن

«يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ اَخْبارَها، بِاَنَّ رَبَّكَ اَوْحي لَهـا،» آنگاه زمين به اعمالي كه بني آدم كردند شهادت مي‌دهد، همانطور كه اعضاي بدن خود انسانها و نويسندگان اعمالش يعني ملائكه رقيب و عتيد و نيز شاهدان اعمال كه از جنس بشر و يا غير بشرند همه بر

اعمال بني آدم شهادت مي‌دهند.

معناي جمله اين است كه: زمين به سبب اينكه پروردگار تو به آن وحي كرده و فرمان داده تا سخن بگويد از اخبار حوادثي كه در آن رخ داده سخن مي‌گويد، پس معلوم مي‌شود زمين هم براي خود شعوري دارد و هر عملي كه در آن واقع مي‌شود مي‌فهمد و خير و شرش را تشخيص مي‌دهد و آن را براي روز اداي شهادت تحمل مي‌كند، تا روزي كه به او اذن داده شود، يعني روز قيامت شهادت خود را ادا كرده، اخبار حوادث واقعـــه در آن را بدهـــد.

در تفسير آيه «...وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلاّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبيحَهُمْ...،» (44/اسراء) و نيز در تفسيرآيه «...قالُوا اَنْطَقَنَا اللّهُ الَّذي اَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ...،»(21/فصلت) گفتيم كه از كلام خداي سبحان به دست مي‌آيد كه حيات و شعور در تمامي موجودات

جاري است، هرچندكه ما از نحوه حيات آنها بي‌خبر باشيم.

«يَـوْمَئِـذٍ يَصْـدُرُ النّـاسُ اَشْتـاتـا لِيُــرَوْا اَعْمــالَهُــمْ،» مراد از صادر شدن مردم در قيامـت با حالـت تفرقـه، برگشتن آنان از موقـف حساب به سـوي منزلهاشان كه يـا بهشـت اسـت و يـا آتـش مي‌باشد، در آن روز اهـل سعادت و رستگـاري از اهل شقاوت و هلاكت متمايز مي‌شوند، تا اعمال خــود را ببينند، جزاي اعمالشان را نشـانشان دهند، آن هــم نــه از دور، بلكــه داخل در آن جزايشــان كنند و يــا به اينكــه خــود اعمالشان را بنابر تجسم اعمـال به ايشان نشــان دهنــد :(1)

1-الميزان ج:20 ص:581 .

(354) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

«فَمَنْ يَعْمَـلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْرا يَرَهُ!» (7 / زلزال)

«وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرّا يَرَهُ!» (8 / زلزال)

حادثه كوبنـــده و ميـــزان اعمال

«اَلْقـــــارِعَـــةُ،»

«آن حادثــه كوبنده،» (1 / القارعه)

«مَـــا الْقـارِعَـــــةُ،»

حادثه كوبنده و ميزان اعمال (355)

«و چه كوبنده عظيمي؟» (2 / القــارعـه)

«وَ مـــا اَدْريـــكَ مَــــا الْقــارِعَــــةُ،»

«و تـــو نمـــي‌دانــــي كـــه كــــوبنـــــده چيســـــت؟» (3 / القــارعـــه)

«يَوْمَ يَكوُنُ النّاسُ كَالْفَراشِ الْمَبْثوُثِ،»

«روزي است كه مـردم چون ملــخ فـــراري رويهـم مـــي‌ريـزند،» (4 / القارعه)

«وَ تَكوُنُ الْجِبـــالُ كَالْعِهْـنِ الْمَنْفوُشِ،»

«و كـوهها چون پشـــم رنگــارنــگ حــلاجـي شـــده مـــي‌گردد،» (5 / القارعه)

«فَاَمّـــا مَــنْ ثَـقُلَـــــتْ مَـوازينُـــــهُ،»

«اما كسي كـه اعمالش نزد خـدا سنگين وزن و داراي ارزش باشد،» (6 / القارعه)

«فَهُـــوَ فـــي عيشَـــــــةٍ راضِيَـــــةٍ،»

(356) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

«او در عيشـي رضـــــايــت بـــخــش خـــواهـــد بـــود،»(7 / القـــارعـــه)

«وَ اَمّـا مـَنْ خَفَّـــتْ مَـــوازينُـــهُ،»
«و امـــا آنكـه اعمــالـش وزن و ارزشـــي نـداشتــه بـاشـد،» (8 / القارعه)
«فَـــاُمُّــــهُ هــــاوِيَـةٌ،»
«او در آغوش و دامن هاويه خواهد بود،» (9 / القارعه)
«وَ مـا اَدْريــكَ مـاهِـيَهْ،»
«و تـــو نمــي‌دانــي هــاويه چيست،» (10 / القارعه)
«نـــارٌ حـــامِــيَـــةٌ،»
«آتشــي اســت ســـوزنـــــده،» (11 / القــارعـــه)
حادثه كوبنده و ميزان اعمال (357)
ايــن ســوره تـهـديـد به عذاب قيامت و بشارت بـه ثــواب آن اسـت، ولــي جـانب تهــديـدش بـر بشـارتش مـي‌چـربــد.
«اَلْقارِعَةُ مَا الْقارِعَةُ،» «قارِعَة» به معناي زدن بسيار سختي است، كه احتياج دارد زننده به جايي اعتماد كند و اين كلمه در عــرف قــرآن از اسمـــاي قيـــامـت اسـت .
سؤال از حقيقت «قارِعَة» در جمله «مَا الْقـارِعَـــــةُ ـ قارعه چيست؟» با اينكه معلوم است كه چيست، به منظور بزرگ نشان دادن امر قيامت است و اينكه بيست و هشت حرف الفباي گوينده و دو سوراخ گوش شنونده نمي‌تواند به كنه قيامت پي ببرد و به طور كلي عالم ماده گنجايش حتي معرفي آن را ندارد و به منظور تأكيد اين بزرگداشت مجددا جمله را به تعبيري ديگر تكرار كرد و فرمود: «وَ ما اَدْريكَ مَا الْقارِعَةُ.»
(358) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

نشانه 52 ـ پراكنده شدن مـردم مانند ملخ روي زمين

«يَوْمَ يَكُونُ النّاسُ كَالْفَراشِ الْمَبْثوُثِ،» كلمه يوم ظرفي است متعلق به مقدري از قبيـل بياد آر، مي‌كوبد مي‌آيــد و از ايــن قبيـل و خــلاصــه معنـاي آن ايـن اسـت كـه : بيـاد آر روزي را كـه و يـا مـي‌كــوبــد در روزي كــه و يــا مــي‌آيـــد روزي كــه....
و كلمــه فَــراش بــه معنــاي ملخــي اســت كــه زمين را فــرش كنــد، يعنـي روي گــرده هــم ســـوار شـده بـاشـند، پـس فــراش بـــه معنـاي غـوغـاي ملخ است.
بعضي از مفسرين در اينكه چرا مردم روز قيامت را به فراش تشبيه كرد؟ گفته‌اند: براي اين‌است كه فَراش وقتي جست و خيز مي‌كند نقطه معلومي را در نظر نمي‌گيرد، ماننــد مرغان، به طرف معينــي نمي‌پرد، بلكه بدون جهت پرواز مي‌كند، مردم نيز در روز قيامت چنين حالتي دارند، وقتي از قبورشـــان سر بر مي‌آورنــد آنچنان ترس و
حادثه كوبنده و ميزان اعمال (359)
فــزع از همه جهات احاطه‌شان مي‌كند كه بي اختيار و بي هدف به راه مي‌افتند و در جستجــوي منزلها كه يا سعــادت است و يا شقاوت سرگردانند.

«وَ تَكوُنُ الْجِبالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفوُشِ،» «عِهْنِ مَنْفُوش» به معناي پشم رنگ‌شده‌اي است كه داراي رنگهاي مختلف باشد و اين تشبيه اشاره دارد به اينكه در آن روز كوهها كه رنگهــاي مختلف دارنــد با زلزله قيامــت متلاشي و چون پشم حلاجي شده مي‌گردند.

«فَاَمّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوازينُهُ، فَهُوَ في عيشَـةٍ راضِيَـةٍ،» اين آيه اشاره دارد به اينكه اعمال ـ هم مانند هر چيزي براي خود ـ وزن و ارزشي دارد و اينكه بعضي اعمال در ترازوي عمل سنج سنگين است و آن عملي است كه نزد خداي تعالي قدر و منزلتي داشته باشد،

(360) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

مانند ايمان به خدا و انواع اطاعتها و بعضي ديگر اينطور نيستند، مانندكفر و انواع نافرمانيها و گناهان، كه البته اثر هر يك از اين دو نوع مختلف است، يكي سعادت را دنبال دارد و آن اعمالي است كه در ترازو سنگين باشد و ديگري شقاوت.

«فَهُـوَ في عيشَـةٍ راضِيَـةٍ،» «عيشَه» به معناي نوعي زندگي كردن است، مانند يك زندگي خوش و اگر راضيه و خوشي را به خود عيش نسبت داد، با اينكه صاحب عيش راضــي و خشنــود است، يا از باب مجــاز عقلــي است و يا كلمه راضيــه به معناي ذات رضي و تقديـرش في عيشـه ذات رضـي است، يعنــي در عيشــي رضايــت بخش.

«وَ اَمّا مَنْ خَفَّتْ مَـوازينُـهُ، فَاُمُّـهُ هاوِيَـةٌ،» ظاهرا مراد از هاويـه جهنـم است و نامگذاري جهنم به هاويه از اين جهت است، كه اين كلمه از ماده هوي گرفته شده، كه به معناي سقوط است، مي‌فرمايد: كسي كه ميزانش سبك باشد سرانجامش سقوط به

حادثه كوبنده و ميزان اعمال (361)

سوي اسفل سافلين است، همچنان كه در جـاي ديگـر فرمود: «ثُمَّ رَدَدْناهُ اَسْفَلَ سافِلينَ اِلاَّ الَّذينَ امَنُوا... .» (5 / تين)

پس اينكه آتش دوزخ را توصيف كرده به هاويه و حال آنكه آتش سقوط نمي‌كند آتشيــان سقوط مي‌كننــد، از باب مجــاز عقلي اســت، همانطور كه راضي دانستن عيـش نيز از اين بــاب بــود.

اگــر هاويه را مــادر دوزخيــان خوانــده از اين باب بــوده كه مــادر، مأواي فرزند و مرجــع او است، به هــر طــرف كــه بــرود دوبــاره به دامــن مادر برمـي‌گــردد، جهنـم هــم بــراي دوزخيــان چنيــن مــرجع و ســرانجــامي اســت.

«وَ مــا اَدْريــكَ مــاهِيَــهْ،» ايــن جملــه عظمــت و فخــامــت امــر آن

آتــش را بيــان مي‌كنــد: «نــارٌ حامِيَــةٌ،» يعنــي آتشــي است سـوزنــده و شديــد الحــراره!

(362) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

در روايات اسلامي در الدر المنثور است كه ابن مردويه از ابو ايوب انصاري روايت كرده كه گفت: رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود وقتي جان مؤمن از كالبدش در مي‌آيد از بندگان خدا آنها كه اهل رحمتند و قبل از وي مرده بودند به ديدنش مي‌روند و بشير كه از دنيا با او آمــده به اهل رحمــت مي‌گـويد: مهلت دهيد تا خستگي در آورد، او تازه از حال سكـرات راحــت شده اسـت.

بعــد از رفع خستگــي از او مي‌پرسنــد: فلاني چطــور شد، فلاني خانم چه كرد؟ آيا ازدواج كرد يا نه؟ به اينگونه احوالپرسي‌ها مي‌پردازنــد وقتي احوال مردي را بپرسنــد كه قبــل از تازه وارده مرده باشد، در پاسخ مي‌گويــد هيهــات او خيلــي وقت اســت كه مــرده، او قبــل از مــن مرد، مي‌گويند: «اِنّا لِلّه وَ اِنّا اِلَيْهِ راجِعُــون» به نظر ما او را به دوزخ نــزد مادرش هاويـه بردنــد، چه بد مــادري و چه بد مربيه‌اي .(1)

حادثه كوبنده و ميزان اعمال (363)

روزي كه جوان را پير مي‌كند!

«يَــوْمَ تَرْجُــفُ الاَْرْضُ وَ الْجِبــالُ وَ كــانَــتِ الْجِبــالُ كَثيبــا مَهيــــلاً»

«در روزي كه زمين و كوهها به لرزه درآيند و كوهها چـون تلي از ماســه شوند» (14 / مــزمل)

«فَكَيْفَ تَتَّقُونَ اِنْ كَفَرْتُمْ يَوْما يَجْعَلُالْوِلْدانَ شيبا،»

«شمـا اگر كفــر بورزيد چگونــه مي‌توانيد از عذاب قيامــت خود را كنار بكشيد

1-الميزان ج:20 ص:595 .

(364) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

روزي كه كودكـــان را پير مي‌كنـــد،» (17 / مزمل)

«اَلسَّماۤءُ مُنْفَطِــرٌ بِـــهِ كـــانَ وَعْــدُهُ مَفْعُـــولاً!»

«وآسمان‌بوسيله‌تحول‌آن‌روزي‌شكافته‌مي‌شودووعده‌خداشدني‌است!»(18/ مزمل)

نشانه 54 ـ تبديـل شــدن كوههــا به تـل ماســه

مَهيل شدن كوهها به معناي آن است كه وقتي ريشه‌اش تكــان بخــورد، از بــالا فـرو بــريــزد. كَثيــب رمـل بـه معناي توده‌اي‌از شـن اسـت .
«فَكَيْفَ تَتَّقُونَ اِنْ كَفَرْتُمْ يَــوْمــا يَجْعَـلُ الْوِلْدانَ شيبا،» شمــا چگــونــه خـــود را از عذاب روزي كه جوان راپير مي‌كنـدحفظمي‌كنيد.
روزي كه جوان را پير مي‌كند! (365)
ايـــن تعبيــر كــه آن روز كــودكــان را پيــر مي‌كنــد، كنــايــه اســـت از شــدت عــــذاب آن روز نـــه طولانـي بـودنــش.

«اَلسَّماۤءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ كانَ وَعْدُهُ مَفْعـُولاً،» اين آيه براي بار دوم به شدت آن روز اشاره مــي‌كنــد و كلمــه انفطـار بــه معنــاي شكـاف بــرداشتــن است و معنــاي آيــه ايـن است كـه : آسـمـان در آن روز و يــا بــه سبـب شــدت آن روز شـكافـته مي‌شود.
«كانَ وَعْدُهُ مَفْعُولاً ـ وعـده خدا شدني است!» (1)
1-الميزان ج:20 ص:105 .
(366) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
بطشه كبري
«يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْري اِنّا مُنْتَقِمُونَ،»
«روزي كــه با گرفتنـي سخت و بزرگ مي‌گيريــم كه ما انتقــام‌گيرنــده هستيم،» (16/دخان)
منظور از روزي كه خدا كفار را به بطشي بزرگ بطش مي‌كند روز قيامت است. توصيف بطشه با كلمه كبري مؤيد همين تفسير است، چون اين توصيف، بطشه را
بطشه كبري (367)
بطشه‌اي معرفي مي‌كند كه بزرگتر از آن تصور نمي‌شود و چنين بطشه‌اي همان بطشه روز قيامت است كه عذابش از هر عذابي سخت‌تر است، همچنان كه قرآن كريم فرموده: «فَيُعَذِبَهُ اللّهُ الْعَــذَابَ الاَكْبَــرْ،» (24 / غاشيه) كما اينكــه پاداش قيامــت هــم بزرگترين پاداش است و در آن‌باره مي‌فرمايد : «.. وَلاَجْرُ الاْخِرَةِ اَكْبَرُ...!» (41 / نحل) (1)
شكافتـه شدن آسمان و آمدن ملائكه
«وَ يَــوْمَ تَشَقَّــقُ السَّمــاۤءُ بِـالْغَمــامِ وَ نُــزِّلَ الْمَـلائِكَــةُ تَنْــزيـــلاً،»
1-الميـــــــــــزان ج:18 ص:208 .
(368) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
«روزي‌كه آسمان با ابر شكافته شود و فرشتگان فراوان نازل شوند،» (25/فرقان)
«اَلْمُلْكُ يَوْمِئِذٍ نِالْحَـقُّ لِلرَّحْمــنِ وَ كــانَ يَوْمــا عَلَــيالْكافِريــنَ عَسيــرا،»
«روزي كه آسمان با ابر شكافته شود و فرشتگان فراوان نازل شوند، آن روز فرمانروايي خاص خداي رحمان است و براي كافران روزي بسيار دشوار مي‌باشــد.» (26 / فرقان)

روز قيامت آسمان شكافته مي‌شود و ابرهايي هم كه روي آن را پوشانده نيز باز مي‌شــود و ملائكــه كه ساكنــان آسماننــد نازل مي‌شونـد و كفار ايشان را مي‌بينند.
آيه قريب‌المعنــا با آيه: «وَانْشَقَّتِ‌السَّماءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ واهِيَةٌ وَالْمَلَكُ عَلي اَرْجائِها...،»
نشانه‌هاي قيامت (369)
(16 و 17 / حاقّــه) مـــي‌شـــود.
و بعيد نيست كه اين طرز سخن كنايه باشد از پاره شدن پرده‌هاي جهل و بروز عالم آسمان - يعني عالم‌غيب - و بروزسكان آن، كه‌همان ملائكه هستند و نازل شدن ملائكه به زمين، كه محل زندگي بشر است.
و اگر ازواقعه‌قيامت تعبيربه‌تشقق كرد، نه به‌تفتح(1) و امثال‌آن،براي‌اين‌بودكه دل‌ها رابيشتربترساندوهمچنين‌تنوين‌در كلمه«تَنْزيلاً»باز براي رساندن‌عظمت آن‌روز است.
«اَلْمُلْكُ يَوْمِئِذٍ نِالْحَقُّ لِلرَّحْمنِ وَ كانَ يَوْما عَلَي‌الْكافِرينَ عَسيرا،» يعني ملك مطلق آن روز حقي است ثابت براي رحمان، چون آن روز ديگر تمامي اسباب از كارافتاده و
1- تفتـح به معناي از هم بـاز شدن ـ شكفتن (فرهنگ معين) .
(370) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
روابطي كه بين آنها و مسبباب بود گسيخته مي‌گردد.
مراد از اينكه آن روز ملك براي رحمان مي‌شود، اين است كه آن روز براي همه ظاهر مي‌شود كه ملك و حكم تنها از آن خدا بوده و بس و هيچ يك از اسباب بر خلاف آنچــه مردم مي‌پنداشتنــد استقلالي از خود نداشتند.
«وَيَوْمَ يَعَضُ‌الظّالِمُ عَلييَدَيْهِ يَقُولُ ياليْتَنِي‌اتَّخَذْتُ مَعَ‌الرَّسُولِ‌سَبيلاً،»(27 / فرقان) معناي آيــه اين است كه: به يــاد آر روزي را كه ستمگــر آن چنان پشيمــان مي‌شود كه از فرط و شــدت ندامتش مي‌گويــد: اي كاش راهــي با رسول بــاز مي‌كردم و در نتيجه راه باريكي به سوي هدايـت به‌دست مي‌آوردم.
در ايــن سه آيــه اشعار بلكــه دلالت اســت كه سبب عمــده در ضلالــت اهل ضــلال، سرپرستي هــواپرستــان و اوليــاي شيطــان است، آنچــه هم كه خــود ما
نشانه‌هاي قيامت (371)
بــه چشــم مي‌بينيم مؤيد آن است.(1)
صيحه شـديـد روز قيـامـــــت

«فَــأِذا جــاءَتِ الصّاخَّـةُ،»
«پــس وقتـــي آن صيحـــــه شــديـــد آسمــانــي بيــايـــد!» (33 / عبس)

1- الميـــــــــزان ج: 15 ص: 280 .
(372) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
كلمه «صاخّه» به معناي صيحه شديدي است كه از شدتش گوشها كر شود و منظــور از آن نفخــه صـور اســـت.
«يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخيهِ،»
«و روزي رســد كه هــركس از بــرادرش هــم فــرار مــي‌كنـــد،» (34 / عبس)
«وَ اُمِّــــــــــهِ وَ اَبيـــــــــــهِ،»
«و از مـــادر و پـدرش،» (35 / عبس)
«وَ صـــاحِبَتِــــــهِ وَ بَنيــــــهِ،»
«و از همسر و فرزندانش،»(36 / عبس)
«لِكُلِّ امْرِيءٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنيهِ،»
«در آن‌روز هركس آن‌قدر گرفتاراست‌كه به‌يادغيرخودش نمي‌افتد.» (37/ عبس)
صيحه شديد روز قيامت (373)
اين آيه به شدت روز قيامت اشاره مي‌كند، شدت آن روز به حدي است كه انسان از أقربا و نزديكانش مي‌گريزد، براي اينكه شدت آنچنان احاطه مي‌كند كه نمي‌گذارد آدمي به ياد چيزي و كسي بيفتد و اعتنايي بغير خود كند، حال غيرخودش هركه مي‌خواهد باشد، آري بلا و مصيبت وقتي عظيم باشد و شدت يابد و بر آدمي چيره گردد،آنچنان‌آدمي‌رابه‌خودجذب‌مي‌كندكه‌ازهرفكر وتلاشي‌منصرفش‌مي‌سازد.(1)
وقــوع راجفه و رادفـــه
«يَوْمَ تَرْجُفُ‌الرّاجِفَـةُ،»
1-الميــــزان ج:20 ص:343 .
(374) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
«روزي كه زلزله‌هاي وحشتناك همه چيز را به لرزه درمــي‌آورد،» (6 / نـازعات)
«تَتْبَعُهَــا الــرّادِفَــةُ،»
«و از پس آن، حادثــه دوميــن - صيحه عظيـم - رخ مــي‌دهـد.» (7 / نـازعات)
«راجِفَه» به صيحه‌هاي عظيمي تفسير شده كه در آن تردد و اضطرابي باشد و رادفه به صيحه متأخر تابع تفسير شده، در نتيجه بنابراين تفسير، دو

آيه مورد بحث با دو نفخه صــور تطبيق مي‌شود، كه آيه زير هم بر آنها دلالت دارد، مي‌فرمايد: «وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمواتِ وَ مَنْ فِي‌الْأَرْضِ اِلاّ مَنْ شاءَ اللّهُ ثُــمَّ نُفِخَ فيـهِ اُخْـري فَاِذاهُمْ قِيامٌ يَنْظُرُونَ.» (68 / زمر)

وقوع راجفه و رادفه (375)

نشانه 58 ـ وقوع راجفه و رادفه - زلزله وحشتناك و صيحه عظيم

مــراد از راجِفَــة نيز همــان نفخــه اولي اســت، كه زمين و كوهها را تكان مي‌دهد و مـراد از رادِفَـة نفخـه دوم اسـت، كـه متـأخـر و بعـد از نفخــه اول صورت مي‌گيــرد.

«قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ واجِفَةٌ، اَبْصارُها خاشِعَةٌ،»

«دلهايـي در آن روز سخــت هراسان است ديدگــان صاحــب آن دلهــا از شــرم‌افتــاده بـاشــد.» (8 و 9 / نازعات)

اين‌جمله بيانگر صفت آن روز است. مراد از قلوب در امثال اين موارد كه صفات اداركي ازقبيل‌علم‌و خوف و رجاء و نظائرآن‌بدان‌نسبت‌داده‌مي‌شود،نفوس بشري است.

اگر خشــوع را به ابصــار نسبت داده با اينكــه خشوع از احــوال قلــب است، بخاطــر آن بــوده كه اثـر ظاهــري خشـوع در چشمها قوي‌تر از ساير اعضاء است.(1)

1-الميــــــــزان ج: 20 ص:300 .

فصل سوم:يَوْمُ الْفَصْل، روز ميقات جمعي

«اِنَّ يَـــوْمَ الْفَصْـــلِ ميقـــاتُـهُـمْ اَجْـمَعيــنَ،»
«به‌يقين‌كه روز فصل ميعاد همه‌آنان است،» (40/ دخان)
«يَوْمَ لايُغْني مَوْلًي عَنْ مَوْلًي شَيْئا وَ لا هُمْ يُنْصَرونَ،»
«روزي كه هيـچ دوستـي هيـچ بـاري از دوسـت خود نمي‌كشـد و به (378)
هيـچ‌وجـه يـــاري نمـي‌شـــونـــد،» (41 / دخان)
«اِلاّ مَـنْ رَحِـمَ اللّـهُ اِنَّـهُ هُـوَ الْعَـزيـزُ الـرَّحيـمُ،»
«مگر كسي كه خدايش رحم كند كـه او عـزيـز و رحيـم است.» (42 / دخان)

اين آيه شريفه خصوصيات و صفات روز قيامت را بيان مي‌كند و مي‌فرمايد در روز قيـامـت تمامـي مـردم از اوليـن و آخـريـن بـراي رب العـالـمين بپا مي‌خيـزنـد.

و اگـر آن را «يَـوْمُ الْفَصْلِ» خوانـده، بدين جهـت است كه خداي تعالـي در آن روز بيـن حـق و باطـل جدايي مي‌افكنـد و محـق را از مبطـل و متقـي را از مجـرم جدا مي‌كند. ممكن هم هسـت از اين جهت باشـد كه آن روز روز قضاء فصل الهي است.

«ميقـاتُهُـمْ اَجْمَعيـنَ،» يعنـي روز فصـــل روز ميقـــات همـــه آنـــان اسـت.

«يَوْمَ لايُغْني مَوْلًي عَنْ مَوْلًي شَيْئا وَ لاهُمْ يُنْصَرونَ،» اين آيه شريفه «يَوْمُ الْفَصْلِ»

را بيـان مي‌كنـد. و نخسـت ايـن معنـا را نفـي مي‌كند كه در آن روز كسـي بـه درد كس ديگربخورد. در ثاني خبرمي‌دهد ازاينكه در آن‌روز كفار ياري نخواهندشد. (1)

«اِنَّ يَوْمَ‌الْفَصْلِ كانَ ميقاتا،»
«همانــا روز فصــل يعنـي روز قيامت كه در آن فصــل خصومتهــا شود وعده‌گاه خلـــق اســـت.» (17 / نبأ)
1- الميزان ج: 18 ص: 224 .
(380) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
ميقــات به معنــاي آخريــن لحظــه از مدتــي اســت كـــه بــراي حـــدوث امــري از امــور معيـن شـــده اســـت.
از اين آيه شريفه شروع شده است به توصيف آن نبأ عظيمي كه خبر از وقوع آن در آينده داده و فرمــود: «كَـلاّ سَيَعْلَمُونَ» و آن را «يَوْمُ الْفَصْل» خواند تا بفهماند در آن روز بيــن مردم فصــل قضا مي‌شــود و هر طايفــه‌اي بدانچــه با عمل خود مستحق آن شــده مي‌رســد، پــس «يَــوْمُ‌الْفَصْــلِ،» ميقــات و آخريــن روزي اســت كه بــراي فصــل قضا معيــن شــده بـود.
تعبير به لفظ «كانَ» كه مخصوص رساندن ثبوت است مي‌فهماند «يَوْمُ الْفَصْلِ» از سابــق ثابت و در علم خدا معين شده بود.
و معنــاي جملـــــه ايــن اســت كــه:
يَوْمُ الْفَصْل، ميقات و وعده‌گاه خلق (381)
محققا «يَوْمُ الْفَصْلِ» كه خبرش خبر عظيمي است در علم خدا معين شده بود و روزي كه خدا آسمانها و زمين را مي‌آفريد و نظام جاري در آن را بر آن حاكم مي‌كرد از همان روز براي نظام مادي جهان مدتي معين كرد كه با به سر رسيدن آن مدت عمر عالم مــاده هم تمام مي‌شــود چون خداي تعالي مي‌دانست كه اين نشأه جز با انتهايش به يَوْمُ الْفَصْل تمام نمي‌شــود، چون خودش نشــأه دنيا را آفريده بود مي‌دانست كه اگر آن را بخواهــد بيــافــرينـد لازمـه‌اش ايــن اسـت كه نشــأه قيــامت را هـم بـه پـا كند.
«يَوْمَ يُنْفَخُ فِي‌الصُّورِ فَتَأْتُونَ اَفْواجا،»
«آن روزي كه در صور دميده مي‌شود تا شما فـوج فـوج به محشر وارد شويد،» (18 / نبأ)
«وَ فُتِحَــتِ‌السَّمــاءُ فَكانَــتْ اَبْوابــا،»
(382) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
«و آسمان گشوده شود پس درهاي متعددي از آن بــاز شود تا هر فوجي از دري شتابند.» (19 / نبأ)

«وَ سُيِّرَتِ الْجِبالُ فَكانَتْ سَرابــا،»
«و کوهها به‌حرکت درآید و مانند سراب گردد.» (20 / نبأ)

«اِنَّ جَهَنَّـمَ كانَتْ مِرْصـادا،»
«همانا دوزخ در انتظار بدكاران است!» (21 / نبأ)
يَوْمُ الْفَصْل و كمينگاه بودن جهنم (383)
ايــن آيــه اين نكته را مي‌فهمانــد كه جهنم محل عبور همه مردم است و از همين بــاب اســت آيــه زيــر كه مي‌فرمايــد «وَ اِنْ مِنْكُــمْ اِلاّ وارِدُهــا... ـ هيچ كس از شما نيســت مگر آنكه به‌جهنـم وارد خواهـد شد... .» (71 / مريم)
«لِلطّــــاغيــنَ مَـابـا،» (22 / نبأ)
«آن دوزخ جايگــاه مــردم سـركـــش و طاغــي اســـت.»
طاغيــان كساني هستند كه متصــف به طغيان باشنــد و خروج از حد، كار هميشگــي آنــان باشــد. اگر جهنم را محــل برگشت طاغيــان خوانــده، به ايــن عنايــت بوده كه خود طاغيــان در همان دنيــا، جهنم را مأواي خــود كردند، پس صحيــح است بگوييــم به جهنــم برمي‌گردند.
«لابِثيـــنَ فيهــــا اَحْقــــابــا،» (23 / نبأ)
(384) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
«كه در آن دوران‌هاي متمادي عذاب كشند.»
كلمــه أحقــاب بــه معنــاي زمانهــاي بسيــار و روزگــاران طولانــي اســت كــه آغــاز و انجــام آن مشخــص نبــاشــد.
از ظاهــر آيــه برمي‌آيـد كه مــراد از طاغيــان، معانديــن از كفــار هستنــد، مؤيد اين ظهور ذيل سوره است كه مي‌فرمايد:
«اِنَّهُــمْ كانُوا لا يَرْجُونَ حِســابـا،»
«زيـــــرا آنــهـــا بــــه روز حســـاب اميـــــد نـــداشتــنـــد.» (27 / نبــأ)
«وَ كَـذَّبُــوا بِايـاتِنا كِـــذّابـــا،»
«و آيـات مــا را از فــرط جـهـالـت سخـــت تكـذيــب كــردنــد.» (28 / نبأ)
يَوْمُ الْفَصْل و كمينگاه بودن جهنم (385)
«لا يَذوُقُونَ فيها بَرْدا وَ لا شَرابا،»
«هـرگــز در آنجـا قطـره‌اي آب سـرد و شـراب طهـور نيــاشـامنــد.» (24 / نبأ)
«اِلاّ حَميمــــــا وَ غَسّـــــاقـــــا،»
«مگــر آبي پليـد سوزان كه از چرك و خون جهنم است به آنها دهند.» (25 / نبأ)

«جَـــــــــزاءً وِفـــاقـــــا،»
«كــــه بـــا كيفـــر اعــمـــال آنـهـــا مـــوافـــق اســـت!» (26 / نبأ)
مي‌فرمايد: كفار اميد حسابي ندارند و آيات ما را به طور عجيب تكذيب مي‌كنند، چون بر تكذيب خود اصرار مي‌ورزند. اين آيه مطابقت جزا با اعمال ايشان را تعليل مي‌كند، به اين بيان كه كفار اميد حساب در «يَوْمُ الْفَصْل» را ندارند، در نتيجه از حيات آخرت مأيوسند و به همين جهت آيات داله بر وجود چنين روزي را انكار مي‌كنند و به

دنبال آن آيات توحيد و نبوت را هم انكار نموده، در اعمال خود از حدود عبوديت تجاوز مي‌كنند و نتيجه همه اينها اين شده كه به كلي خدا را از ياد ببرند، خدا هم آنان را از ياد برد و سعادت خانه آخرت‌را برآنان تحريم كرد، در نتيجه براي آنان نماند مگر شقاوت و در آن عالم چيزي به جز مكروه نمي‌يابنـد و جز با صحنه‌هاي عذاب مواجه نمي‌شونـد و همين است معناي اينكه فرمود:
«فَذوُقُـوا فَلَنْ نَزيدَكُمْ اِلاّ عَذبا!» (30 / نبأ)
«جَـزاءً وِفاقـــا» دلالت دارد بر مطابقت كامل بين جزا و عمل، پس انسان با عمل خود نمي‌جويــد مگر جزايي را كه مو به مو مطابــق آن باشــد، پس رسيدن به جزا در حقيقــت رسيدن به عمل است، همچنان كه فرمود:
«يا اَيُّهَا الَّذينَ كَفَـرُوا لاتَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ

اِنَّمــا تُجْزَوْنَ ما كُنْتُــمْ تَعْمَلُونَ.» (7 / تحريم)
«وَ كُـــلَّ شَـــيْءٍ اَحْصَيْنـــاهُ كِتــابـــا،»
«و حــال آنكـه هر چيز را ما در كتـابي بـــه احصــاء و شمــاره رقــم كرده‌ايم.» (29 / نبأ)
يعني هر چيزي را - كه اعمال شما هم از آن جمله است - ضبط كرده و در كتابي جليــل‌القدر بيان نموده‌ايــم، بنابرايــن آيه شريفــه مورد بحــث در معناي آيه زير اســت كــه مي‌فــرمــايــد: «وَ كُــلَّ شَــيْءٍ اَحْصَيْنــاهُ فــي اِمــامٌ مُبيــنْ.» (12 / يس)
ممكــن هم هست مــراد اين باشــد كه هر چيــزي را ما با نوشتــن در لوح محفــوظ و يا در نامــه اعمال حفــظ كرده‌ايــم.
جــزاي آنها موافق با اعمــال ايشان است، به علت اينكه چنين حال و وضعي داشتنــد، در حــالــي كــه مــا حــال و وضعشـــــان را عليــه آنــان ضبـــط

كـرديــم و جزايي موافق با آن به‌ايشان مي‌دهيم.

«فَــذوُقُــوا فَلَــنْ نَــزيــدَكُـــمْ اِلاّ عَذابـــا،»
«پس بچشيد كيفر تكذيب و بدكاري را كه هرگز بر شما چيزي جز رنج و عذاب دوزخ نيفزاييم چنـانكــه شمــا در دنيـــا هيـچ متنبـه نشـده و جــز بـر بـــدي نيفزوديد.» (30 / نبأ)
مي‌خواهد ايشان را از اين اميد مأيوس كند كه روزي از شقاوت نجات يافته به راحتي برسند. مراداز جمله «... فَلَنْ نَزيدَكُمْ اِلاّ عَذابا،» اين است كه آنچه مي‌چشيد عذابي است بعد از عذابي كه قبلاً چشيده بوديد، پس آن عذاب عذابي است بعد از عذاب و عذابي است روي‌عذاب، همچنان‌عذابها دو چندان مي‌شود و عذابي به عذابتان افزوده مي‌گردد،
يَوْمُ الْفَصْل و كمينگاه بودن جهنم (389)
پس‌ازاينكه‌به‌آرزوي‌خودبرسيد مأيوس‌باشيد و اين آيه خالي‌ازاين‌ظهورنيست‌كه مراد از جمله «لابِثينَ فيهـا اَحْقـابا،» خلود در آتش است، اينكه عذاب از شما قطع نخواهد شد!

«اِنَّ لِلْمُتَّقينَ مَفـازا،»
«بــراي متقيـــان در آن جهــان رستگــاري و آســايــش اســـت،» (31 / نبأ)
«حَدائِقَ وَ اَعْنابــا،»
«باغهايي سرسبز و انواعي از انگورها،» (32 / نبأ)
«وَ كــــواعِـــبَ اَتْـرابـــا،»

«و دختــران زيباي دلربـا كه همه در خوبي و جواني مانند يكديگرند.» (33 / نبأ)
فــوز «مَفازا» به معناي ظفر يافتن به خير بدون صدمه و با حفظ سلامت است، پس در اين كلمه هــم معناي ظفر يافتن به خيــر هست و هم معنــاي نجات و خلاصي از شر.
حَــديقَـــــه «حَــدائِـــق» بــه معنــاي بــوستـــان داراي ديــــوار اســــت.
عِنَــب (اَعْنــاب) نـــام ميـــوه درخـــت مــــو است.
كاعِب (كواعِب) به معناي دختر نورسي است كه پستانهايش رو به رشد نهاده و دائــره‌اي تشكيل داده و كمــي از اطرافش بلندتر شده است.
«كواعِبَ اَتْــراب» به معنـاي دختراني هم ســن و ســال و شبيــه به هــم هستند.
«وَ كَأْسـا دِهـاقـــا،» يعنــي قدحهايـي پــر از شـــراب.

«لا يَسْمَعـُونَ فيهـا لَغْوا وَ لا كِذّابا،» (35 / نبأ) يعني در بهشت سخن لغو نمي‌شنوند، سخني كـه هيچ اثر مطلوب بر آن مترتب نمي‌شود و نيز يكديگر را در آنچه مي‌گويند تكذيب نمي‌كنند، پس سخنان بهشتيان هر چه هست حق است و اثر مطلوب دارد و صادق و مطابق باواقع است.
«جَزاءً مِنْ رَبِّكَ عَطاءً حِسابا،»(36 / نبأ) يعني رفتاري كه با متقين مي‌شود هر چه باشد در حالي است كـه جزايــي حســاب شده و عطيه‌اي از ناحيه پـروردگار تو است.

«رَبِّ السَّمـواتِ وَ الْأَرْضِ وَ مـا بَيْنَهُمَـا الـرَّحْمـنِ...،» (37 / نبأ) اين آيه كلمه «رَبِّكَ»

را كه در آيه قبل بود تفسيــر و بيان مي‌كنــد، مي‌خواهــد بفهماند ربوبيت خداي تعالي عمومي اســت و همه چيز را شامــل است و آن «ربّي» كه رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله رب خود اتخاذ كرده و او را مي‌خواند رب اختصاصي نيست، بلكــه رب هــر موجــودي اســت.
توصيف رب به‌صفت «رَحمن» - با درنظر گرفتن اينكه اين كلمه صيغه مبالغه است - اشاره دارد به سعه رحمت او و اينكه رحمت خدا نشانه ربوبيت او است، ممكن نيست موجودي‌ازآن محروم باشد، همچنان‌كه ممكن نيست موجودي از تحت ربوبيت او خارج باشد، مگرآنكه مربوبي از مربوبهاي او خودش به سوءاختيارش رحمت‌او را نپذيرد، كه اين‌شقاوت و بدبختي خود ايشان است، مانند طاغيان كه مربوب خدا هستند، ولي رحمت او را نپذيرفته از زي عبــوديتش خــارج شدند.
«لا يَمْلِكُـــــونَ مِنْــــهُ خِطــــابـــا،»

«خدايي‌كه آسمانها و زمين و همه‌مخلوقاتي كه در بين آسمان و زمين است بيافريده خدايي مهربان است كه در عين مهرباني كسي از قهر و سطوتش(1) بااو به‌گفتگو لب نتواند گشود.»
ازاينكه اول اين‌آيه دنبال آيه «رَبِّ‌السَّمواتِ وَالْأَرْضِ وَ مابَيْنَهُمَاالرَّحْمنِ...،»(37/نبأ) واقــع شده، كه از ربوبيــت و رحمانيــت خدا خبر مي‌دهــد و شأن ربوبيت تدبير و شــأن رحمانيــت بسط رحمــت است. جملــه «... لا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطابا،» در معناي آيه زيــر اســت كــه مــي‌فـرمــايــد: «لا يُسْئَــلُ عَمّا يَفْعَــلُ وَ هُمْ يُسْئَلُــونَ.» (23 / انبياء)
از نظر وقوع ذيل آن كه مي‌فرمايد: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِكَةُ صَفّا،» (38 / نبأ)
1- سطوت به‌معناي ابهت ـ وقار (فرهنگ معين).

بعد از جمله «لا يَمْلِكُـونَ مِنْــهُ خِطابا،» كه از ظاهـرش برمي‌آيد اين مالك نبودنشان مختص به «يَوْمُ الْفَصْل» است و نيز از نظر وقوع آن جمله در سياق تفصيل جزاي الهي طاغيان و متقيــن، بر مي‌آيد كه مــراد اين است كه ايشــان مالكيت و اذن آن را ندارنــد كه خدا را در حكمي كه مي‌رانــد و رفتاري كه معمــول مي‌دارد مورد خطاب و اعتراض قرار دهند و يا دست

بـه شفاعت بـزنند.
سؤالي كه در اينجا پيش مي‌آيد اين است كه چرا ملائكه استثنا نشدند و به طور كلي فرمود: «لا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطابا،» با اينكه ملائكه منزه از ايننند كه به خداي تعالي اعتراضي بكننـد و خداي تعالـي درباره آنـان فرمـوده: «... عِبادٌ مُكْرَمُـونَ، لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِاَمْرِهِ يَعْمَلُونَ،» (26 و 27 / انبياء) و نيز در سوره نحل آيه 40 بعضي از ايشان را روح و كلمه خود خوانده و در سوره انعام آيه 73 كلام خود را حق خوانده و در

سوره نور آيه 25 خود را حق مبين دانسته و حق، هيچ گاه معارض و مناقض حق واقع نمي‌شود. پس معلوم مي‌شود مراد از خطابي كه فرموده مالك آن نيستند اعتراض به حكم و رفتار او نيست، بلكه تنها همان مسأله شفاعت و ساير وسائل تخلص از شر است، نظير عدل، بيع، دوستي، دعاء و درخواست، كه در جاي ديگر هم فرموده: «... مِنْ قَبْلِ اَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لا بَيْعٌ فيهِ وَ لا خُلَّةٌ وَ لا شَفاعَةٌ...،» (254 / بقره) و نيز فرموده: «... وَ لا يُقْبَلُ مِنْها عَدْلٌ وَ لا تَنْفَعُها شَفاعَةٌ،» (123 / بقره) و نيز فرموده، «... يَوْمَ يَأْتِ لا تَكَلَّمُ نَفْسٌ اِلاّ بِاِذْنِه... .» (105 / هود)
و كوتاه سخن اينكه: ضمير فاعل در «يَمْلِكُونَ» به تمامي حاضران در «يَوْمُ الْفَصْل» بر مي‌گردد، چه ملائكه، چه روح، چه انس و چه جن، چون سياق آيه سياق حكايت از عظمـت و كبريايــي خداي تعالي است و در چنين سياقي همـه مشمـولنـد نه خصوص

ملائكـه و روح و نه خصــوص طاغيـــان.

«يَــوْمَ يَقُــومُ الــرُّوحُ وَ الْمَــلائِكَــةُ صَفّــا لا يَتَكَلَّمُــــونَ اِلاّ مَــنْ اَذِنَ لَـــهُ الرَّحْمــنُ وَ قالَ صَـوابـــا،»

«روزي كه آن فرشته بزرگ روح القدس با همه فرشتگان صف زده و به نظم برخيزند و هيچ كس سخن نگويد جز آن كس كه خداي مهربانش اذن دهد و او سخن به صواب گويد.» (38 / نبأ)

و مــراد از روح مخلوقــي امــري اســت كــه آيــه «... قُـلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْــرِ رَبّــي...» (85 / اســــــراء) بـــــه آن اشــــــاره دارد.

و كلمه «صَفّا» حالي است از روح و ملائكه و حالت صافين را مي‌رساند و چه بسا از مقابله‌اي كه ميان روح و ملائكه انداخته استفاده شود كه روح به تنهايي يك صف را و مــلائكـه همگي يك صف را تشكيـل مي‌دهند.

و جملــه «لا يَتَكَلَّمُــونَ» بيــان است براي جملــه «لا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطــابـا،» و ضمير فاعل در آن به همه اهل محشــر بر مي‌گردد، چه روح، چه ملائكه، چه انس و چه جــن و سيــاق بر اين معنــا شاهــد است.

و جمله «اِلاّ مَنْ اَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ،» مي‌خواهد بيان كند چه كساني در آن روز با اذن خدا سخن مي‌گويند، پس جمله مذكور به ظاهر اطلاقش در معناي آيه زير است كه

مي‌فرمايد: «يَوْمَ يَأْتِ لاتَكَلَّمُ نَفْسٌ اِلاّ بِاِذْنِه.»

«وَ قالَ صَــواباً،» يعني كســانــي حق سخن گفتــن دارند كه خــدا اذنشــان داده باشد و سخنــي صواب بگوينــد، سخني كه حق محــض باشد و آميخته با باطل و خطــا نباشــد و ايــن جملــه در حقيقت قيــدي است براي اذن خــدا، گويــا فرمــوده و خــدا اذن نمي‌دهــد مگر به چنيــن كســي.

و در نتيجه آيه شريفه در معناي آيه زير است كه مي‌فرمايد: «وَ لا يَمْلِكُ الَّذينَ يَدْعُــونَ مِنْ دوُنِــهِ الشَّفاعَــةَ اِلاّ مَـنْ شَهِــدَ بِالْحَــقِّ وَ هُــمْ يَعْلَمُــونَ.» (86 / زخرف)

عنايت كلامي در اين مقام به نفي اصل خطاب و تكلم است، حال متكلم هر كه مي‌خواهد باشد و نمي‌خواهد تكلم درباره تمامي افراد را حتي آنهايي را كه جواز تكلم در موردشان مسلم است نفي كنــد، پـس استثنـاشـدگان متكلميني هستند، كه در اصـل

تکلم مأذونند و آيه متعرض اين معنا که دربــاره چـه کسانـي تکـلـم مـي‌شـود نيسـت.

«ذلِكَ الْيَوْمُ الْحَـقُّ فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ اِلي رَبِّهِ مَـابا،»
«چنيــن روز محقــق خــواهـد شــد پس هــر كـه ميخـواهـد، نـزد خـداي خـود در آن روز مقــام و منزلتــي يـابـد در راه ايمـان و اطـاعت بكوشـد،» (39 / نبأ)
«اِنّــا اَنْــذَرْنــاكُـــمْ عَذابا قَريبا يَــوْمَ يَنْظُــرُ الْمَــرْءُ ما قَدَّمَــتْ يَــداهُ وَ يَقـُولُ الْكـافِــرُ يـا لَيْتَنــي كُنْــتُ تُـرابــا،»
«ما شما را از روز عذاب كه نزديك است ترسانيده و آگاه ساختيم روزي كه

(400) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

هركسهرچهاز نيك و بد كرده در پيش روي خود حاضر بيند و كافر در آن روز از فرط عذاب آرزو ميكندكه ايكاش خاكبود تا چنينبهآتشكفرخود نميسوخت.» (40 / نبأ)
«ذلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ،» اشاره است به «يَوْمُ الْفَصْل» كه در اين سوره ذكر شد و در ضمــن آياتي توصيــف گرديـد.
مــراد از حــق بــودن آن روز ثبــوت حتمــي و رانــده شــدن قضــاي آن و تخلفناپذيـري وقـــوع آن است.
«فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ اِلي رَبِّهِ مَــابــا،» يعني هر كس بخواهد ميتواند به سوي پروردگار خود مرجعي بگيرد، كه به وسيله آن به ثواب متقين برسد و از عذاب طاغيان نجات يابد.

يَوْمُ الْفَصْل، ذلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ (401)

«اِنّا اَنْذَرْناكُـمْ عَذابـا قَريبـا...،» مراد از اين عذاب عذاب آخرت است و نزديك بودن آن به اعتبار حق بودن و بدون شك حق بودن وقوع آن است، چون هر چه آمدني باشد نزديــك اســت.
علاوه بر اين، وقتي قيامت عبارت باشد از تجسم اعمال آدمي و جزا ديدن انسان در بـرابـر اعمال، اين اعمال همواره با آدمي هست و از هـر چيـز ديگـري به انسان نزديكتـر است.
«يَــوْمَ يَنْظُــرُ الْمَــرْءُ مــا قَدَّمَــتْ يَــداهُ،» يعنــي روزي كــه انســان منتظــر ديدن جـزاي اعمالي است كه در زندگــي دنيا انجــام داده و از پيـــش فرستـاده اســت.
بعضي گفتهاند: معنايش اين است كه در آن روز انسان به اعمال خود نظر ميكند، چون همه اعمال خود را نزد خود حاضر ميبيند همچنان كه در جاي ديگر همين مطلب

(402) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

را خاطر نشان نموده، فرموده است: «يَوْمَ تَجِدُ كُلّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرا وَ ما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٌ... .» (30 / آل عمران)

«... وَ يَقُولُ الْكـافِرُ يا لَيْتَني كُنْتُ تُرابا،» يعني كافــر در آن روز از شــدت آن روز آرزو مي‌كنــد اي كــاش خــاكــي بــود فــاقــد شعــور و اراده و در نتيجــه آنچــه كـــرده نكــرده بـود و جـزا داده نمـي‌شــد . (1)

1- الميزان ج:20 ص:268 .

تمتع مجرمين در دنيا و عذابشان در يَوْمُ الْفَصْل (403)

«كُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَليلاً اِنَّكُمْ مُجْرِمُون،»

«اي‌كافران شما هم بخوريد و تمتع بريد به عمر كوتاه دنيا كه شما بسيار بدكاريد،» (37 / مرسلات)

«وَيْـــلٌ يَــوْمَئِـــذٍ لِلْمُكَــذِّبيــــنَ،»

«واي در آن روز به حال آنانكه آيات خــدا را تكذيب كردند،» (38 / مرسلات)

«وَ اِذا قيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لا يَرْكَعُـونَ،»

«و هر گاه به آنها گفته شد كه نماز و طاعت خدا را به جاي آريد اطاعت نكردند،» (39 / مرسلات)

«وَيْـــلٌ يَــوْمَئِـــذٍ لِلْمُكَــذِّبيــنَ،»

«واي در آن روز به حال آنانكه آيات خــدا را تكـذيب كردند!» (40 / مرسلات)

(404) اوضاع طبيعي و انساني قيامت

خطاب در اين آيه از قبيل خطابهاي تهديدآميزي است كه ما به دشمن خود مي‌كنيم و مي‌گوييم هر چه دلت مي‌خواهد بكن و يا هر چه از دستت بر مي‌آيد كوتاهي مكن، كه معنايش اين است كه هر كاري بكني سودي به حالت ندارد و اين نوع خطابها مخاطب را از اينكه از حيله‌هاي خود سود ببرد و در نتيجه به هدف خود برسد مأيوس مي‌كند و نظير آن در چندجاي قرآن‌آمده، مي‌فرمايد:«...فَاقْضِ ما اَنْتَ قاضٍ اِنَّما تَقْضي هذِهِالْحَيوةَ الدُّنْيا،» (72 / طه) و نيز مي‌فرمايــد: «... اِعْمَلُــوا ما شِئْتُـمْ اِنَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصيرٌ.» (40 / فصلت)

پس اينكه فرمود: بخوريد و در اندك زماني تمتع ببريد و يا تمتعي اندك ببريد، در حقيقــت مي‌خواهد ايشــان را مأيوس كند از اينكه با خوردن و تمتع بردن بتوانند عذاب را از خــود دفع كنند، وقتي نمي‌تواننــد جلو عذاب را بگيرنــد، هر چه دلشــان

تمتع مجرمين در دنيا و عذابشان در يَوْمُ الْفَصْل (405)

مي‌خواهــد از متاع قليــل دنيــا بخـورنــد.

و اگر در اين زمينه خصوص خوردن و تمتع را ياد آور شد، براي اين بود كه منكرين معاد براي سعادت معنايي جز سعادت دنيا قائل نيستند و براي سعادت دنيا هم معنايي جز خوردن و شهوتراني كردن نمي‌فهمند، عيناً مانند يك حيوان بي زبان، كه قرآن كريم ايشان را به آن تشبيه نموده مي‌فرمايد:

«... وَالّذينَ كَفَروُا يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأكُلَونَ كَما تَأكُلُالاَنْعامُ وَ النّارُ مَثْوًي لَهُمْ.» (12/محمد)
و جمله«اِنَّكُمْ مُجْرِمُون،»علت مطالب ما قبلرابيانمي‌كند، كه‌درآن امرمي‌كردبه اينكه بخوريد و تمتع ببريدكه‌ازآن سوديِ‌نخواهيدبرد،براي‌اينكه شما با تكذيب «يَوْمُ الْفَصْلِ،» و تكذيــب كيفر تكذيب گــران، مجرم شديــد و جزاي مجــرم خواه ناخـواه آتش است.
«وَ اِذا قيلَ لَهُمُ‌ارْكَعُوا لا يَرْكَعُونَ،» (48/مرسلات) زمينه گفتار در سابق زمينه تهديد
(406) اوضاع طبيعي و انساني قيامت
تكذيب گران روزفصل بود و در اين‌مقام‌بودكه آثارسوء اين تكذيبشان را بيان‌كند، در آيه مورد بحث هم همين مطلب را تمام نموده، مي‌فرمايد اينان خدا را وقتي كه ايشان را به عبادت خــود مي‌خواند عبادت نمي‌كننـد، چون منكـر روز جزاينـد و با انكار روز جزا عبادت معنا ندارد.
«فَبِاَيِّ حَديثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ،» (50 / مرسلات) وقتي به قرآن كه معجزه و آيتي است الهي ايمان نمي‌آورند و وقتي اين قرآن با كمال روشني و با برهان قاطع برايشان بيان مي‌كند كه معبودي جز خدا ندارنــد و خدا شريكــي ندارد و در پيش رويشان يوم‌الفصلي چنين و چنان دارند، توجهي بدان نمي‌كنند، ديگر بعــد از ايــن قــرآن به چه سخنـي ايمــان مي‌آورنـد؟! (1)
1- الميــزان ج :20 ص : 251 .
تمتع مجرمين در دنيا و عذابشان در يَوْمُ الْفَصْل (407)

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازيهاي رايانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران (0311)2333045
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : -IR90-0180-0000-0000-0621-0609 53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

